

خطی - فهرست شده  
۵۴۱۲

لهم في السلام عندنا منكم وهو وليهم بما كانوا

بازرسی شد  
۶-۲۷

ایرانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين

ای زمان  
قوله  
حاج

بازرسی شد

بازرسی شد  
۱۳۸۲

۵۴۲۵

۵۹۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله در باریک

موضوع: ...

مؤلف: ...

شماره قفسه: ۵۳۱۳

تاریخ ثبت: ...

تغییر فرست شد  
۵۴۱۳

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸

لهم في السلام عندنا منكم وهو وليهم بما كانوا

بازرسی شد  
۶-۲۷

ایرانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين

ای زمان  
قوله  
حاج

۵۴۲۵

۵۹۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله در باریک

موضوع: ...

مؤلف: ...

شماره قفسه: ۵۳۱۳

تاریخ ثبت: ...

تغییر فرست شد  
۵۴۱۳

۱۳۸۲

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابک  
تاریخ اربعین



بسم الله الرحمن الرحيم ومنك الاستيقان يا عزيز يا عظيم  
المدقة رب العالمين اذلي نور ابدى الظهور مالك يوم  
الدين جاعل نور العقل فالق صبح اليقين والصلوة على  
صغور ووقر الانام على سماء النبوة عليه اكاره  
التحية والسلم وعترته خزنة العلم وعروق شجرة  
العصمة والطهارة والاعظام **اما** جليل كويد  
انزل عباد الله الغنى واخرج المتأولين الى رحمة ربه المنيخ  
ابن سيد احمد العلوي الحامل يدعي عبده محمد عبد  
الحسين الحسيني الفاطمي المصطفى ختم الله له ونشأت له  
كه چون علم فرايض از ضروريات دين مبین و مستحبات  
شيع سيد المرسلين است واعالي واداني ابن امت عالي نعت را  
از رعایت علم فرايض کز بر نبیست و مراعات ان موجب اجر  
جبر و ثواب جزيل است و در قران مجید و نص جمید وارد است  
که **يوسف** الله في اولادك **للك** مثل حفظ الاتيين فان كن  
ضاه لرفق النبيين فليكن لنا ما ترك وان كانت واحدة لها  
النصف ولا يوه لكل واحد منهما السدس ما ترك ان كانا

له ولدان لم يكن له ولد ورويه ابواه فلما نزلت فان  
كلها احوق فلما نزلت السدس ورويه شريف واراد است  
از اشرف ارباب عصمت و طهارت و معين قوا  
دين وملت سيد الانبياء و المرسلين و افضل الاولين  
و الاخيرين عليه و عليهم صلوات الله الملك المعين  
که تعلموا القرابين و علموها الناس فانما امر مقبوض  
سيفصل العلم و يظهر اليقين حتى يختلف الانسان في العزيمة  
فلا يجدان من يتصل بينهما و بين ان حضرت سيد  
الانام عليه صلوات الرحمن مستولت که تعلموا القرابين  
و علموها الناس فانها نصف العلم و هو اول شئ ينشأ  
من امتي چه ان حضرت امير بيان کردن و تعليم نمودن  
فرمودند و بسا باشد که استدلال بايم از لفظ صيفه  
امر بوجوب تعليم و تعلم اطلاق تايم که حقيقت امر  
لزومست و ان حضرت صلوات الله عليه و الله ايم  
علم يا نصف العلم فرموده زیرا که مدار انسان بر  
توارث است و شاذ است که از متونی قو که مانند  
بايد که توابعات ابن علم شريف نمايند تا انکه بين الاله  
و حي و انسان حيف و ميل و ستم بمظنه ظهور نيچي نمود  
و هرگاه بمرتبه واحده باشد احد هار ديکوي علم  
نمايد پس هرگاه رعایت ابن قواين و قران اعد نمايند

عبد

و این عالم را صراط مستقیم خود سازند و از جاده  
 استقامت این عالم خارج نشود چون جمعی از  
 اخوان دین و اخلاص ایمان و یقین التماس و الحاج  
 و ابرام و تلمس و اقتراح از اندازه بر کارهای بگردد  
 که در مسائل ابواب فراموشی مختصری رقم زده بلکه  
 سخن بر وسط تقریر و راوم که مکلفین عمل با حکام این  
 زمین مستحق بمناسبت و اندازه انعام عامه الانام بوده  
 باشد نمایند التماس اینان بخص اجابت کردید با توفیق  
 لوجه الله الکریم و احسانا بذاک عنده الاجر عظیم  
 بر ذمت همت خود لازم حتی و وجوب بقی نمودم که  
 درین باب رساله تالیف نیام مشتمل بر چهره زده باب  
 و چند فصل میباشد اما اشرف فی المقصود بحون الله الله  
 المعبود **باب اول** در میراث و میراث با اصطلاح  
 امامیه بردانند تقاضای حق شرعی و ارث است  
 که از ترک مورث با و تعلق میکند داعم از آنکه ارث  
 در قید حیوة باشد یا او بین بعالم بقا انتقال یافته باشد  
 و از واری مانده باشند چنانچه که در باب شایع  
 سخن خواهد یافت انشاء الله العزیز و میراث با احد  
 الاثرین محقق میشود اول نسب و ثانی سب است  
 و سب عبارتست از قرابت و خویشی و اینرا سب مرتبه

است

است **اول** پدر و مادر و فرزندان و فرزندان اگر چه بچند  
 مرتبه باشد که هرگاه شخصی فوت شود و پدر و مادر و فرزندان  
 باشد درین مرتبه برادران و خواهران از ترک او بجز و مند  
 از اخذ ارث بجهت آنکه ابوین و فرزندان و احفاد اقرب است  
 و منع بعد که برادر و خواهر باشد میکند **دوم** نسب  
 برادران و خواهران و اجداد میت است که درین  
 مرتبه اینجماعت باید یکدیگر در اخذ میراث از ترک او  
 شریکند بتفصیلی که انشاء الله خواهد دانست و درین  
 مرتبه اعمام و احوال از ترک متوفی بجز و مند بنا بر آنکه  
 اینطایفه اقرب اند و اقرب منع بعد میکند  
**سوم** اعمام و احوال اند یعنی عم و عمو و خالو و خاله میت  
 و اولاد ایشان با یکدیگر شریکند و هر یککسب خود  
 میبرند و زوج و زوجة میت درین سه مرتبه  
 شریک اینجماعت اند قائما بر آنست تفاوت که بعد ازین  
 بجز و مند خواهد آمد انشاء الله و حده العزیز **دوم**  
 سب است و در سب دو مرتبه است **اول** زوجه میت  
**دوم** و اولاد سب مرتبه است **اول** و لا تفتق یعنی  
 شخصی شده داشته باشد و از آنجا که بان بنده فوت شود  
 و از آن مال مانده باشد آن مال از مولی معتق است چنانچه

اصفا و غیره نسخ کریم  
 اصفا و غیره نسخ کریم

که مذکور و بتفصیل خواهد شد ان شاء الله **دوم** و الاضا  
 جیره بنوعی که تقریر خواهد شد چنانچه در فقره بایکدیگر  
 عقد و لا نمایند از یکدیگر اخذ است از مال او خواهد نمود **سوم**  
 و الامت است یعنی هرگاه کسی فوت شود و وارث مطلقاً داشته  
 باشد میراث او متعلق بامام علی السلام دارد و امام علیه السلام وارث  
 زن که وارث له است **ماده دوم** در استر و میراث نسبت  
 و درین مقده مثل است **اول** هرگاه میتی را بجز از احد  
 از یوین باشد تمام مالیت متعلق باور دارد اما مادرتی که  
 بالفرض میرد و باقی مانده و به جمیع مال و اوقبات میرود **دوم**  
 آنکه اگر از میت پدر و مادری مانده باشد ثلث ترکه  
 بفرصت متعلق باور دارد و باقی از پدر است **سوم**  
 آنکه اگر مادر متوفی را حاجبی از اخوه یا فرزندان باشد  
 سدس ترکه را اخذ نمایند چنانچه گمانش سهم  
 یکسهم متعلق باور میکند و نیز که سهم است بدو از حیثیت وراثت  
 اخذ میکند **چهارم** اگر از متوفی چیزی مانده که غیر تمام ترکه  
 متعلق باور دارد و اگر وجهی مانده باشد یا بیشتر تمام مالیت متعلق  
 یا ایشان دارد بالمسوی **پنجم** اگر میت را یکدیگر باشد بفرصت  
 اخذ نمایند بفرصت و باقی به باو میشود **ششم** اگر از متوفی دو  
 دختر یا بیشتر مانده باشد و ثلث ترکه بفرصت متعلق با ایشان به

وارثه

از

و ثلث تتر در ایشان میشود بطریق که دور در اصل فریضه  
 که سه است ضرب میکنند حاصلش میشود بفرصت چهارم **رایضه**  
 میرند و دو سهم تتر را بر دایشان متوجه میشود **هفتم** اگر  
 از میت پسران و دختران مانده باشد بفریضه و اخذ  
 نصیب هر دختر پیدیم و رؤس ایشان اصل مسئله است  
 مثلاً هرگاه از متوفی پنج پسر و پنج دختر مانده باشد پسر را بنسب  
 ده دختر تقدیر بیناییم و ترکه را بر پانزده سهم منقسم میسازیم و دیگر  
 پسر پیدیم و بیکدیگر **هشتم** آنکه اگر از متوفی یوین یا یکسهم  
 یا بیشتر مانده باشد و سدس ترکه متعلق پدر و مادر بگیرد  
 که نصیب ادنی ایشانست و باقی را پسران اخذ نمایند اگر در **نهم**  
 بر همه قسمت شود فیها و اگر در میان فریضه و عدد رؤس ایشان  
 ملاحظه بیناییم اگر توافق باشد جز وفق رؤس ایشان را بر  
 اصل فریضه میزینیم و اگر تباین است مجموع عدد رؤس را در  
 اصل فریضه ضرب بیناییم بنا بر مذکور جماعتی که تداخل را توافق  
 بمنزله میداند مثال است که از متوفی یوین و پنج پسر مانده  
 باشد اصل فریضه ایشان شش است بعد از وضع سدس چهار  
 باقی است **دهم** هرگاه بین الخیرین تباین است با اصل فریضه  
 که شش است ضرب نمودیم سی شد نصیب یوین سدس است  
 که ده است و پست تتر را پسران مساوی قسمت نمایند **یازدهم**  
 اگر از متوفی یوین یا سه پسر اصل مسئله ایشان از شش سهم **باید**

جدا تا اخراج دو سده بی چهار میماند بر فرزندان آنلا تا قس  
 بر بیست و نه برابر هر سده بود سه را در شش هجده شد  
 شش که در میان است با این تعلق گرفت و دوازده تعلق  
 بر هر کس که ستادی قسرت نماند **و هم** اگر از میت دختر  
 واحد ابوی مانده باشد نصف ترکه او بر نصیب دختر  
 تصرف مینماید و سدس آن مال متعلق با جد ابوی است  
 و باقی دیگر میانہ ایشان ارباعا قسرت میشود و مقوی بر این  
 چنانست که نصف ترکه که در دست درسدس نیز نیم حاصل دوازده  
 میشود نصیب احد ابوی و که سدس ترکه است بر نصیب  
 اخذ مینماید و یکجود بود متوجه او میشود و نصیب دختر  
 بر نصیب شش میشود و سه با و دو میشود و اما خاتم المصلین  
 نصیر الله والدین بود الله شش رسه ترکه را چهار سهم تقسیم  
 گردانیده است که یکسهم متوجه احد ابوی باشد و سه سهم تعلق  
 بدختر داشته باشد **و از هم** اگر از متوفی با ابوی با یک دختر  
 مانده باشد ابوی بر نصیب سدسان ترکه یا تصرف مینماید  
 و سه که نصف ترکه است بر نصیب متوجه دختر میشود و یکی  
 باقی مانده چون اخص است تقسیم همیشه و در خروج خمس فریضه  
 منکسر میشود **و از هم** اصل فریضه هر سینه بیستم سی حاصل  
 شد با ابوی سه ساله که ده است بر نصیب اخذ مینماید و دو  
 عدد دیگر با ایشان در مینماید که مساوی بر دوازده و نصیب دختر

تقسیم

بر نصیب باز ده متوجه میشود و سه با و دو میشود اما خاتم  
 ترکه را بر پنج قسرت فرود است که نصیب ابوی دو سهم باشد  
 و سه سهم نصیب دختر باشد اگر مادر را حاجی باشد  
 از برادران بعد از وضع سه فریضه مادری نیمه ارباعا میانہ  
 پدر و دختر قسرت میگردد چون تمام ارباعا قسرت مینماید  
 بر پدر و دو دختر چهار را در اصل فریضه که شش است نیم  
 بیست و چهار شد نصیب پدر بر نصیب چهار شد و یک  
 با و در شد و بر نصیب مادری چهار شد و شش فریضه  
 نصیب دختر شد و سه با و در شد **و از هم** اگر از متوفی  
 ابوی و دو دختر یا بیشتر مانده باشد سدسان ترکه را  
 ابوی بر نصیب متوجه میشود و باقی از دخترات متعلق  
 چنانست که هر گاه از پدر ابوی و سه دختر مانده باشد  
 پس اصل فریضه ایشان شش است بعد از وضع دو  
 سدس چهار باقی ماند و میانہ فریضه و عدد دروس  
 ایشان میانیت است پس سه را در شش هر سینه مؤدیم  
 هجده شد شش که سدسان فریضه است متوجه ابوی  
 میشود و دوازده باقی بهره بنات است **و از هم** اگر از  
 سینه احد ابوی یا دو دختر یا بیشتر مانده باشند  
 سدس ترکه متوجه با جد ابوی است و دو نطفه از بنات  
 است بنا برین اصل فریضه ایشان شش است بعد وضع

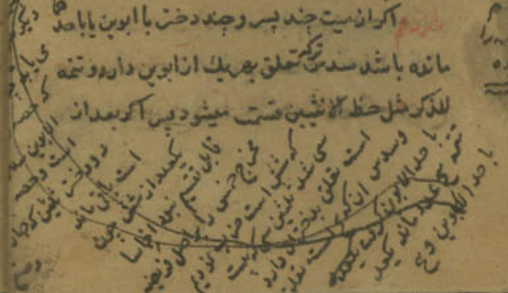
دوازده

میرزا

یک وجه و که سدس و ثلثان است یک عدد باقی ماند با  
 انقسام برین بود پنج را در اصل فرضه ضرب نمودیم حاصل  
 سی شد بقضیت پنج تعلق باحد ابون گرفت و بر یک عدد  
 و بست سهم بقضیت متوجه دختران شد و بر وجه چهارم  
 اما خارج متوجه از سهم فرموده است که یک سهم تعلق باون  
 دارد و چهار سهم متوجه بنات است **مسئله** اگر از بیست سه دختر  
 واحد ابون مانده باشد فرضه ایشان شش است یک عدد  
 متعلق باحد ابون است و ثلثان شش که چهار است  
 تعلق بدختران دارد میان نصیب ایشان که چهار است  
 و عدد دوس ایشان که است بتاین تحقیق است عدد رؤس  
 بر اصل فرضه ضرب نمودیم هجده شد بعد از اخراج سهم  
 و ثلثان که سه و دوازده است سه باقی ماند اخصا قابل  
 انقسام نیست میان ایشان ضرب ستاییم پنج را در هر  
 مؤخر میشود بقضیت پانزده متوجه پدر میشود و بر  
 سه و نصیب دختر بالفرض شصت و رد آد و انزده  
 میشود اما بسلك خواهد از پانزده شصت میشود سه

تعلق پدر میکند و دوازده نصیب سه دختر میشود  
**مسئله** اگر از بیست چند پسر و چند دختر با ابون یا احد  
 مانده باشد سدس تعلق به یک از ابون دارد و سهم  
 لذكر مثل خط الانثین قسمت میشود پس اگر بعد از  
 باحد ابون و سه و دوازده است سه باقی ماند اخصا قابل  
 انقسام نیست میان ایشان ضرب ستاییم پنج را در هر  
 مؤخر میشود بقضیت پانزده متوجه پدر میشود و بر  
 سه و نصیب دختر بالفرض شصت و رد آد و انزده  
 میشود اما بسلك خواهد از پانزده شصت میشود سه

وضع سدس یا سدسان باقی متر و کلمات بر او کلا وقت  
 شود و بنام او آن عدد را پیش از اصل فرضه میزنیم که پسر یا  
 دو دختر فرض میکنیم اگر میان نصیب و عدد دوس ایشان  
 باشد و جریه و فوق عدد رؤسی را در اصل فرضه ستاییم  
 عدد صحیح تحقیق می یابد تصویر این چنانست که هرگاه  
 از زید متوفی ابون و شش پسر و چهار دختر مانده  
 باشد پسران را دوازده دختر فرض نمودیم شانزده  
 عدد رؤسی ایشان شد و شش اصل فرضه ایشانست  
 بعد از وضع دوس از ترکیب چهار عدد ماند نسبت  
 پانزده داریم توافق ربی بود ربع شانزده را در اصل  
 فرضه زدیم حاصل بیست و چهار شد بقضیت نصیب  
 پدر چهار شد و نیز نصیب مادر چهار شد و نصیب شش  
 پسر دوازده و نصیب چهار دختر چهار **مسئله** اگر  
 از زید متوفی احد ابون و شش پسر و چهار دختر  
 مانده باشد اصل فرضه شش است بعد از وضع  
 سدس فرضه پنج باقی ماند میان پنج که نصیب او کلا وقت  
 و عدد دوس ایشان که شانزده است بتاین است شانزده  
 در شش ضرب نمودیم نود و شش شد نصیب پدر شانزده  
 سهم شد و نصیب شش پسر شصت شد و نصیب چهار  
 دختر بیست شد هر یک سهم عدد تعلق دارد **مسئله**



اگر متوفی را اولاد نباشد احفاد قائم مقام اولاد است  
در اخذ ترکه متوفی مع پدر و مادر که نسبت باین اولاد  
جد و جده اند و خلاف نموده است صدوق رحمانه  
که اولاد اولاد میراث میبرند هرگاه جد و جده متوفی  
باشند و در حین وجود ابویین ثلث ترکه تعلق با پدر  
دارد و تتمه بپدر و اقوی است که فرزند فرزند قائم  
مقام پدر است در اخذ میراث که سدرسان ترکه  
متوجه بجد و جده میشود و تتمه میان اولاد اولاد  
منقسم میشود و فرزند صلبی اولاد اولاد را مع مینا  
از اخذ ترکه متوفی زیرا که اقرب اند بسبب بقوی و اقوی  
منع اجد میکند و منع میناید اولاد اولاد از اخذ میراث  
انگسائی را که منع می نمود ابویین ایشان از اجداد و  
اخوه و غیرهم **میراث** در مسائلی که متعلق بدین جهت است  
**اولاد اولاد** اولاد قائم مقام آبا خود اند در اخذ میراث  
تصویر این چنانست که هرگاه از شخصی یک دختر **بیسر**  
مانده باشد و ده **بسر** دختران ده **بسر** از یک دختر  
باشند یکشم از مال میت میبرند و آن دختر **بسر** دهم  
و هر یک از اولاد نصیب انگس را اخذ مینمایند که بسبب  
ان قرابت بمیت دارد مثل دختر زادگان هرگاه با **بسر**  
زادگان جمع شوند در میان ایشان ترکه لکذکر مثل حظ

الاثنین قسمت میشود و اگر از میت مانده باشد  
**بسر** دختر و ابویین **بسر** غیر از مادر خود است در اخذ  
میراث جد یا جده و نیز دختر **بسر** و **بسر** **بسر** این  
حکم دارد **دوم** ولد اکبر ذکور حیوه از ترکه پدر  
مینماید چنانکه در جسد میت باشد و خاتم و مسحف  
و شمشیر تحقیق به شرط اولاد انکه ان ولد سفیه و بختون  
نباشد بلکه کامل العقل باشد **دوم** انکه فاسد العقیده  
نباشد و فاسق نباشد بلکه انی عشری امامی باشد  
**سیم** انکه از میت غیر ما ذکور مانده باشد و ترکه او انحصاراً  
باشد یا مذکور نباشد و پدر **بسر** و **بسر** حتی و **بسر** حتی است  
که انیان بقضای ما فات. از عبارات نماز و روزه و فتن  
مرتبه نماید و اگر این عبارات بدون عذر و اضطرار از  
متوفی بدر او فوت شده باشد در اینصورت خلافت  
سیاه علی که ایازوم حتی و وجوب تحقیق بر ولد با پیا  
ان عبارت مستحق میشود یا نه اقوی است که هرگاه انچنین  
از وفوت شده باشد بر ولد لازم نیست که انیان بقضای  
متوفی نماید و نیز خلافت که اما با ننگن انیان قضا متوفی  
جایز است و ولد را که اجاره **بسر** یا **بسر** با **بسر** اجاره  
گرفتن شخصی است بجز انیان عبارت شیخ سفید رحمانه  
رفته است که قضا نماز و روزه بر ذمه اکبر ذکور است

الاشیخ



خواه پس زاده باشد یا دختر زاده و اگر پسر اکبر نباشد دختر  
 اکبر باشد ان چهار بدختر اکبر تعلق نیکو و و پسر اکبر مصلحت  
 اگر چه از دختر اصغر و سن باشد و اگر پسر اکبر مستعد  
 باشد درین دو قولست بعضی برین گفته اند که عین  
 انچهها چیزها بر همه قسمت میشود و بعضی فرموده اند  
 که آن اشیا را در معرض بیع در آورده نم از بر همه قسمت  
 نمایند و اولی قسمت ثمن است و در دادن غلاف شمشیر  
 و زینت شمشیر و محل معصی خلافت اظهار عدم حقوق  
 جبر است و نیز در دادن عمامه خلافت اقوی است  
 که در خلثیاب باشد اما اگر ازین جنس چهار چیز مستعد  
 داشته باشد آنچه در اکثر اوقات میت از استخوانها بد  
 چسبیده است و بعضی برین گفته اند که جمیع چسبیده است و این  
 اقوالست زیرا که در مشهورات الثیاب واقع شده و جمیع محل  
 پلام افاده عموم میکند آنکه جده و جده میت خواه  
 از طرف مادر باشد یا پدر محرومند با وجود اولاد و نیز  
 با اولاد اولاد بلکه برابری میت متوجه استجاب که خطی  
 از سدس ببدن خرد بدهند بشرطی که از بد از منصب  
 خود که آن سدس است برسد که اگر سدس فقط بدون  
 زیادتی از ترک متوفی اخذ نمایند درینصورت طعم بابون  
 داون بسته نیست فرض این مسئله چنانست که هرگاه

از متوفی مانده باشد ابون وجد و جده از جانب پدر  
 وجد و جده از جانب مادر سنت است اجداد خود را  
 از ترک متوفی طعم متوجه ایشان سازند بصورتی که  
 ثلث ترک تعلق با دیگر و نصف از با ابون خود بدهند  
 که عبارت از سدس است و نیز سنت است که آب متوفی  
 بابون خود سه سال ترک بدهد و اگر وضو نماید و را بخورد  
 بیک جده باشد و نیز مادر را مخصوص بیک جد باشد باز  
 سدس ترک اختصاص بان یکی دارد بالتمام و اگر احد ابون  
 زیاده از سدس اخذ نمایند طعم جده و جده سنت نیست  
 که بدهند مثل آنکه از متوفی ابون و جدین از جانب مادر  
 و جدین از جانب پدر و در برابر مانده باشد در صورت  
 چونکه اخوان حاجب مادرند از زیاده بودن از سدس  
 اصل فرجه شش است سدس ترک تعلق با مادر دارد  
 و نیز از پدر است پس درینصورت سنت است پدر را سدس  
 اصل ترک را بچندین خود دادن دون مادر **سنت**  
 در میراث اخوه و اجداد و اخوات خود درینصورت مستند است  
**اول** هرگاه نباشد میت راهیج یک از فرزندان و فرزندان  
 و ابون پس میراث متوفی تعلق با اخوان و اخوات و اجداد دارد  
 پس هرگاه شخصی فوت شود از سر یک برادر پدر و مادری تمام  
 مال از دست بقرابت و اگر مستعد باشند متشاور میمان

از جانب ۳

اینان قسمت میشود و اگر وارث مخصص در یک خواهر پدری  
باشد نصف ترکه را فرض میبرد و تنه را دادا و همچنین اگر تنه  
باشد مساوی میرند ثلثان موقوفات را بجز من میخورد  
و تنه را برود **دوم** اگر از متوفی مانده باشد برادرانه  
و خواهران پدر مادری ترکه سیانه اینان قسمت میشود  
لذکر مثل حفظ آنست **سوم** اگر متوفی را خواهر و برادران  
جانب امیرین بوده باشد برادر و خواهر از جانب پدر تمام  
مقام اینان نصیب است اگر برادر از جانب مادر مخصص برود با  
تمام ترکه با و متعلقست و اگر زیاده باشد همه ساوی اخذ  
مینمایند و اگر از جانب پدر و برادر مخصص برود باشد خواهر  
مخصص برود باشد نصف مال بفرصیت تعلق با و دارد و تنه  
برتر و اگر پیشتر باشد ثلثان ترکه با ایشان سقمتست و تنه را  
**چهارم** اگر از متوفی برادران و خواهران پدری مانده باشد  
دو حصه برادر میبرد و یک حصه خواهر و محرومند از میراث  
برادر و خواهر پدری مادری که برادران و خواهران از جانب  
امیرین موجود باشند **پنجم** اگر از خواهر از جانب مادر مخصص برود  
از متوفی مانده باشد ثلث مال بفرصیت تعلق با و دارد و با  
برداختن سینه باید و خواهران از جانب مادر نیز این حکم دارد  
**ششم** هرگاه از میت مانده باشد برادران و خواهران پدر  
مادری یا اخوان و اخوات پدری و برادران و خواهران مادر

آنکه از جانب مادر است اگر مخصص برود است سدس ترکه متوجه او  
میشود و خواه مذکور باشد یا مؤنث و اگر پیشتر یا سینه است واتی  
از برادران و خواهران پدری و مادر است **هفتم**  
و خواه مذکور باشد و خواه مؤنث و خواه مذکور مؤنث هر دو  
باشد مذکور دو حصه میبرد و مؤنث یک حصه و اگر متوفی امیرین  
مؤنث مخصص برود باشد نصف ترکه بفرصیت تعلق با و باقی سهم خود  
بشرف مادر میبرد و اگر مؤنث متصرف نامیرین دو و یا باشد  
بفرصیت تعلق با و باقی سهم خود بفرصیت تعلق با ایشان دارد و تنه  
بشرف مادر میبرد و میسرود و اگر متصرف نامیرین دو و یا باشد با  
زیاده ثلث ترکه بفرصیت با ایشان متوجه است مساوی قسمت  
خواهر مذکور باشند و خواه مؤنث و خواه مذکور مؤنث  
و باقی اینان و وجود برادران و خواهران پدری از جمله اینان هم  
در خواهران پدری خواهد بود از جهت آنکه کلاله اب قائم  
مقام کلاله اب و ام انعم و تقدم و اگر متصرف نامیرین دو و یا  
یا زیاده ثلث ترکه از ایشانست مساوی خواهد مذکور باشند  
و خواه مؤنث و خواه مذکور مؤنث اگر از میت اخذ خواهد  
مادری یا از خواهر پدری مانده باشد درین چند صورت است  
**اول** آنکه کلاله از جانب مادر یک شخص باشد و خواهری از  
جانب امیرین **دوم** کلاله از جانب مادر یک باشد و خواهر  
از جانب امیرین **سوم** آنکه کلاله از جانب مادر دو کس یا زیاده

مانند  
خواهر مادر پدری پیوسته  
باشد نصف مال نصیب  
فرس با و متعلق است  
و باقی برود و اگر زیاده از  
یک باشد در ثلث مال  
با ایشان میرسد بفرصیت  
و باقی برود **م**

باشند و بخواهر از جانب ابوی چهارم اندک کلا از جانب  
 مادر دو شخص باشد یا بیشتر و خواهر مثل ایشان از جانب  
 ابوی در صورت اول سدس متروکات بکلاده ام میرسد  
 و باقی خواهر پدر مادری و در صورت ثانی سدس متروکات  
 بکلاده مادر میرسد و باقی پدر خواهر پدر مادری و در  
 صورت ثالث متروکات بتقرب بام تعلق دارد و باقی  
 از خواهر پدر مادری است و در صورت چهارم ثلث مال  
 بتقرب بام میرسد و ایشان در میان خود مساوی قسمت  
 مینمایند و باقی بتقرب بابین میرسد و ایشان در میان خود  
 نصف الاشی قسمت میکنند **فصل پنجم** اگر جمع شوند خواهر و اجاز  
 چند مثل برادر است در استحقاق وجه مثل خواهر فرضا  
 هرگاه از متوفی برادری و خواهری از جانب ابوی و برادر  
 و خواهری از جانب مادر وجود وجه از جانب پدر وجود  
 وجه از طرف مادر مانده باشد جدا از طرف پدر مثل برادر  
 از جانب پدر است در استحقاق وجه از جانب پدر مثل خواهر  
 از جانب پدر است و جدا از جانب مادر مثل خواهر از جانب  
 مادر است و جدا از جانب مادر مثل خواهر از جانب مادر  
 ثلث مال از جد و جد و از برادر و خواهر از طرف مادر است  
 از باگمایه ایشان قسمت میشود و ثلثان مال متعلق جد و جد  
 و برادر و خواهر از جانب پدر است لکن که مثل حفظ اینست

ثالثه

فصل

قسمت میشود پس در صورت مرقومه فریضه ایشان است  
 ثلث که بکلیت تعلق با جداد و اخوات از جانب مادر است  
 در و چون قابل تقسام با ایشان نبوده سه زاد چهار زیدم  
 دو زده شد ثلث از با جداد و اخوات از جانب مادر  
 داریم از با عا منقسم شد و و ثلث آن که هشت است چون  
 لذلک ضعف الاشی قسمت نمیشود سه زاد و زنده زیدم  
 حاصل می شود و شش آمد بهره اجداد و خواهر از جانب مادر  
 دو زده است سوا سی اخذ مینمایند و **فصل ششم** اجداد و خواهر  
 از جانب ابوی بست و چهار است مذکور ضعف موت  
 میرسد و اگر خواهر از جانب ابوی مفقود باشد از خواهر از  
 جانب پدر قائم مقام اوست **فصل هفتم** اجداد و خواهر  
 از متوفی جدی از جانب مادر و برادری از طرف ابوی  
 با پدر ثلث متروکات متوجه جد از جانب مادر است  
 و تفرقه تعلق به برادر پدر مادری با پدر دارد **فصل هشتم** اگر از  
 جد و از طرف مادر و برادری از جانب ابوی مانده باشد  
 ثلث مال متعلق بجد دارد و تفرقه از خواهر است اگر  
 از سمت مانده باشد خواهر از جانب مادر با خواهر  
 از جانب مادر و جدی یا جد و از طرف پدر نصیب  
 برادر با خواهر سدس است و تفرقه از احد جدین است  
**فصل نهم** اگر از متوفی جدی از طرف مادر و جدی

پدر مانده باشد یا جدین از جانب پدر یا اخوه از جانب  
 پدر یا مادر بهره جده از جانب <sup>پدر</sup> پداده نثرت است و از  
 احد جدین یا هر دو جده از طرف یا اخوه از جانب ابوی  
 یا پدر یا فقداخوه از جانب ابوی نثرتان ترک متوجه  
 ایشان <sup>بیشتر</sup> است پس بنا برین جده بمنزله اخوه است و جده مثل  
 خواهر است <sup>در استحقاق</sup> اگر از متوفی دو جده از جانب  
 مادر و یک اخوه یا اخوات از جانب مادر و یک جده  
 از جانب پدر مانده باشد نصیب اجداد و یک اخوه  
 از طرف مادر نثرت ترک تعلق با ایشان دارد که مساوی است  
 نمایند و باقی متوجه جده از جانب <sup>متوفی</sup> شود **سوم** اگر از  
 متوفی دو جده از جانب مادر یا یک یکجده و یکخواهر از جانب  
 ابوی مانده باشند در صورتیکه جده از طرف مادر یا یک  
 جده متوجه با نثرت متروک است <sup>متوفی</sup> و باقی استقلت  
 بخوار هر پدر مادری و این خواهر اگر از متوفی خالی از جانب  
 پدر مانده باشد خاصه در دادن باقی استکالت جهت  
 اگر بفرصت نصف ترک تعلق با او دارد و بعضی که اخوه و نثرت  
 هیچ ابد و باقی ترک را با یک یک گرفته است <sup>بسیار</sup> و بعضی بر آنند که  
<sup>بسیار</sup> اختصاص بخوار از جانب پدر دارد و بعضی برین رفته  
 اند که بعد از سهم هر یک حصه میشود پس در این صورت <sup>اختصاص</sup>  
 منقسم میشود و بعضی رفته اند که <sup>بسیار</sup> را میان خود مصالحه

نمایند <sup>بسیار</sup> و هر طرف منقضی است **چهارم** هرگاه از  
 متوفی جده اقرب باشد جده ابعداقیام مقام اوست بر اخوه  
 ترک با اخوه و اخوات و نیز حکم ایشان حکم جد اقیامت  
 پس چند روز از جانب پدر پدید آید از مادر پدر مثل برادر از جانب  
 ابوی است در استحقاق و جده پدر از جانب پدر یا از طرف <sup>پدر</sup>  
 بمنزله خواهر از جانب ابوی است یا پدر باقیخواهر ابوی و نیز  
 همین است در جده مادر و جده مادر و پدر و مادر و مادر  
 که ایشان نیز در استحقاق مثل اخوه و اخوات از جانب مادر  
**پنجم** آنکه اولاد اخوه و اخوات بجای پدران خود <sup>نظیر</sup> هرگاه  
 پدران ایشان منقرض باشند هر یک از ایشان از نصیبی  
 میتا یکدک با و حیرتی داشته باشند **ششم** هرگاه از متوفی  
 مانده باشند بر سر برادر از طرف پدر و مادر یا دختر برادر از  
 جانب پدر مادر تمام <sup>تکلیف</sup> از هر یک در حال انفراد <sup>تکلیف</sup>  
 اگر از میت مانده باشد بر سر اخوه و دختر اخوه از طرف ابوی  
 دو حصه استقلت <sup>بسیار</sup> و یکجده <sup>بسیار</sup> اگر از  
 دو اخوه میت اولاد مانده باشد <sup>بسیار</sup> از یکبار در دختر  
 از دیگری یا از هر دو پسری مانده باشند ترک متوفی <sup>بسیار</sup>  
 سهم میشود هر یک از دو و ولد سهمی را تصرف میشود و اولاد  
 برادر پدری با وجود اولاد پدر مادری از ارث منوع اند  
**هفتم** اگر از متوفی <sup>بسیار</sup> خواهری از جانب ابوی مانده باشد

نصف از موقوفات میت بفرصت متوجه باوست و تهر برد  
و اگر ممکن باشد این تصور منقسم میگرد که اگر اولاد خواهر  
بدری مدتی باشد نصف تر که در فرضنا و تهر را در دست  
میشوند و مونت نیز مثل مذکور اخذ می نماید اگر اولاد مذکور  
مونت باشند لکن ضعف الاثنی متصرف میشوند **بسم**  
اگر از متوفی اولاد از طرف ابوی و اولاد بی دیگر نیز مانده  
باشد بفرصت دولت مال متوفی را تصرف می نمایند و تهر را  
بر دو نفر از اولاد خواهری نصف تر که با **بسم** متصرف می نمایند  
که مذکور حصه **بسم** و مونت یک حصه چنانچه از در متوفی بود  
و یکد ختراز اولاد خواهر جانب این مانده و نیز یک خواهر یکد خترا  
از اولاد یک خواهر جانب این مانده باشد بفرصت ایشان سه  
است در تلف و نصیب تعلق با اولاد خواهر این دارد که هر یک  
تعلق را بفرصت می شود یک عدد از آن باقی ماند قاض است که از  
قسمت نصف **بسم** در خرج نصف فرعیه منکر یعنی دو راد در  
غنی ز در پیش شده سه راد در حصه اولاد یک خواهر است  
و نصف دیگر که نسبت از اولاد خواهر دیگر است میان اولاد  
خواهری که محض بود و بفرصت منقسم نمیشد جهت آنکه در  
ایشان چهار است و نصیب ایشان سه است چنان بود چ را بنشیند  
ز درم حاصل می شد نصیب نرزد خواهری که محض یکد خترا  
است فرضا در د با زده شد بر نصیب اولاد خواهر دیگر

محض بود پس یکد خترا بر حصه برسان دو راد شد و حصه  
یکد خترا سه شد **بسم** اگر از میت مانده باشد اولاد چند  
خواهر و اخوات از طرف ابوی هر یک از آن اولاد نصیب است  
و اتمات خود را اخذ می نمایند و پس در حصه در دختر یک حصه  
میدرست **بسم** اگر از متوفی مانده باشد اولاد خواهر با اخوات  
از طرف مادر پس اولاد برادر یا اولاد خواهر بفرصت تلف  
مال با و متعلقست و باقی بر سه میرد و قسمت در مذکور است و  
از میت ساویند **بسم** اگر از میت اولاد از خواهر یا اولاد از خترا  
از طرف مادر مانده باشد بفرصت اخذ تلف تر می نمایند و باقی  
مال من حیث الارث متصرف میشوند و بعد از اخذ دو سهم میان این  
یک سهم اولاد برادر بر میدارند و سهم دیگر اولاد خواهر خواهد  
بود خواه محض بر باشد اولاد هر یک یا بجزایه تقساری  
قسمت **بسم** خواه مذکور باشد یا مونت خواه مذکور مونت  
**بسم** اگر از متوفی اولاد یک برادر مانده باشد از طرف ابوی  
و اولاد یک برادر از طرف مادر نصیب اولاد برادر از طرف مادر  
سدس است بهر یک سادی قسمت میشود و باقی تعلق با اولاد  
از جانب ابوی دارد و از موقوفات میت پس در حصه را بنشیند  
میشود و دختر یک حصه **بسم** اگر از متوفی اولاد خواهر مانده  
باشد از جانب مادر اولاد اخوات از طرف پدر شش یک تر که  
متوجه اولاد از طرف می شود با السویه قسمت نمایند و نصیب تر که از اولاد

اولاد

کمی

خواهر از جانب پدر است و دو سهم بهیچ مذکرات و یک سهم  
 حصه مؤنث و تتر متوجه اولاد اخوات میشود و درین  
 خلافت چنانچه که ماسبق دانستی **سوم** اگر زوج  
 باز وجه جمع ایند با کلاکت هر یک نصیب اعلی خود راست  
 میشوند و ثلث ترک از اولاد اخوه از جانب مادر است  
**سوم** هرگاه جمع ایند برادران و خواهران با اجداد  
 و جدات پس چنانچه برادر است در اخذ میراث وجهه مثل  
 خواهرات چنانچه که دانستی اگر چه اجداد و جدات بر تبه  
 سیده است باشد اجداد و اخوه منع مینمایند از هر یک  
 که مستحق از ایشانست از اتمام و اولاد ایشان و چنانچه  
 اجداد بر آن خود را و اجداد خود را و اجداد اولاد اخوه  
 منع مینمایند مع نفع اخوه چنانکه منع مینمایند اخوه و اولاد  
 ایشان ابای اجداد را و اجداد ایشان را با عدم اجداد چنانچه  
 اگر فوت شود زید و بکنند و جد اقرب و جد اولاد میراث  
 از جد اقرب **سوم** اگر از میت جدا بعد مانده باشد  
 یا آنکه نبوده باشد جد اقرب با اخوه شریکت و نیز جد اقرب  
 شریکت با اولاد اخوه و اقرب اولاد منع اجد مینمایند  
 که اگر از متوفی اولاد برادر مانده باشد تمام ترکان اولاد اخوه  
 است خواه از طرف پدر باشد یا مادر یا از جانبین و خواه  
 خاصه **م**  
 اولاد برادر باشند از طرف مادر یا پدر یا هر دو و نیز چه مقدار

که برود و اولاد اخوه و اخوات منع میکنند هر که را که اخوه و اخوات  
 مانعند از اتمام و احوال و اولاد ایشان و اخذ میراث با اولاد  
 مینمایند شوهر یا زن و اجداد هر چه که بالا روند و نیز از اخوه  
 اخذ میراث مینمایند و نیز با اولاد اخوه و اخوات هر چه  
 که پایین روند **سوم** اگر میت با اولاد اخوه از طرف ابرین  
 مانده باشد و نیز اولاد اخوات از جانب ابرین و مثل این اولاد  
 خواهر از طرف مادر و اولاد برادر از طرف پدر و ثلث ترک  
 تعلق بکلاکها دارد که یک ربع آن ثلث را بجد دهند و نیز  
 ربع دیگر از جده و ربع دیگر از اولاد اخوات است با ثلث  
 و ثلثان دیگر متروکات و ثلث آن نصیب جده از جانب پدر  
 است و نصیب اولاد اخوه است از طرف ابرین با سویه ایشان  
 قسمت میان خود مینمایند نصیب از جد و نصف دیگر از اولاد  
 برادر برادر است و ایشان لکن مثل خط الا نشین سیاه خود  
 قسمت مینمایند و ثلث دیگر با نصف آن از جده از جانب  
 است و نصف دیگر از اولاد خواهر از طرف ابرین و ایشان نیز  
 لکن نصف الا نشی قسمت مینمایند فرضاً هرگاه از متوفی یکس  
 و یکدخترا اولاد اخوه پدر و یکس و یکدخترا از طرف خواهر  
 ابرین و جده از طرف پدر و یکس و دختری از طرف برادر  
 و یکس و دختری از طرف خواهر مادر و جده از طرف مادر  
 مانده باشد فرضیه ایشان **سوم** یکس و یکدخترا از طرف مادر  
 یکس و یکدخترا از طرف پدر **سوم**

خواهر ابرین

کبر

اولاد مادر است چون اربابا با ایشان انعام بزر نبود یا  
 در چهار زیم دوازده باشد چهار سیم تعلق بجد و جده دارد  
 و اولاد داخرو و اولاد اخوات از طرف مادر هر یک را ربع  
 توجه است اما چون میان ایشان منقسم نمیشد برای آنکه  
 نصفند از آنکه در زیم دور در دوازده بنت و چهار شد در  
 هشت را بجد و جده و اولاد کل را مادر میدهم تهم شانزده  
 مانند چون ثلث نداشت بنت و چهار را در سه زیم هفتاد  
 و سه شد نصیب جد و جده و اولاد کل را مادر بنت و چهار  
 شد که ثلث است تهم جمل و هشت مانند و ثلث آن که سی و دو  
 است شانزده از جد پدریت و شانزده دیگر از اولاد برادر  
 طرف پدر است نیز برایشان بسطت مذکور است نمایند  
 و ثلثی دیگر که باقی مانده بود که شانزده است هشت سیم تعلق  
 بجد و جده پدر مادر و هشت دیگر از اولاد خواهر از طرف  
 پدر است چهل بر اولاد خواهر پدر که بهر دختر اند قسمت  
 اطلاقا نمیشود یعنی ثلث کسه است زیم هفتاد و دو رویت  
 و شانزده شد سی و شش را بجد و جده از طرف مادر داریم  
 که هر یک نصیب مساوی اخذ نمایند جده از اولاد برادر از  
 طرف مادر است که مساوی قسمت نمایند و جده دیگر بهره اولاد  
 خواهر از طرف مادر است که مساوی قسمت نمایند و باقی بکند  
 و چهل و چهار مانند جمل و هشت از نصیب جد پدر است و چهل

و هشت دیگر از اولاد برادر از طرف پدر لکن که مثل خط اول نصیب  
 قسمت نمایند که نصیب پسر سی و دو میشود و از دختر  
 و ثلث دیگر صد و چهل و چهار که چهل و هشت است و چهار  
 نصیب جده از طرف پدر است و بست و چهار دیگر نصیب  
 اولاد خواهر از جانب پدر است پسر شانزده و دختر هشت  
 میسر و اگر زوج یا زوج با هم اولاد باشد نصیب اصل خود را  
 میبرد و جد و جده از قبیل مادر و اولاد برادر است و اولاد  
 خواهر از طرف مادر آنکه ثلث و بیضه تعلق با ایشان دارد  
 و طریق اگر از متوفی مانده باشد اولاد خواهر از طرف پدر مادر  
 و جدی ثلث ترک از اولاد خواهر است و تهم از جدات و درین باب چند فصل است م  
**فصل اول در میراث عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان و درین**  
**چند مسئله است اول** آنکه عم و عمه و خال و خاله میراث میبرند  
 که سببه سابق منقود باشد اگر وارث منحصر بیکم باشد  
 تمام ترکه تعلق با او دارد و اگر دو باشد یا بیشتر میان ایشان  
 بالسویه قسمت میشود **دوم** هرگاه جمع شوند عم و عمه و  
 خال و خاله که تعلق عم اخذ مینمایند و یکی را عمه هرگاه از طرف ابوی  
 یا از طرف پدر باشند و اگر از طرف مادر باشند بالسویه اخذ  
 مینمایند **سیم** اگر از متوفی میراث خواله منحصر بجم از طرف  
 مادر باشد تعلق تمامی مال با او متوجه است و عمه از جانب  
 مادر نیز آنچه حکم داد **چهارم** هرگاه جمع آیند عم و عمه مادر پدری

سی ام م

که دگورانات مساویند  
 در اخذ میراث

قسمت میان بد

و عم و عم بدی و عم و عم مادری <sup>بیشتر</sup> که تعلق به از  
جانب مادر دارد اگر مختص بفرز باشد و ثلث ترک را میبرد  
هرگاه زیاده باشد بصورت و تنه خلق نکند له ابون داد  
خواه یکی باشد یا زیاده و اگر زیاده از یکی باشند و در کورن  
باشد میان ایشان <sup>لذکر</sup> نصف الا نسی قسمت میشود  
هرگاه از متوفی عم و عمه از طرف ابون مانده باشد و عم و عمه  
از جانب مادر اول فرزند ایشان سدادت ثلث از ابرام  
و عمه و ابرام از طرف مادر میان ایشان قابل تقسیم با المتصفه  
نمودند و در سه شش شد و در ابرام و عمه و ابرام از  
جانب مادر که با نسبه قسمت نمایند چهار سهم را بجهت عم و عمه  
از طرف ابون که آنهم که انلا ناست نایب چون قسمت میشود  
سه را در شش زویم همیده شد شش نصیب عم و عمه مادر شد  
و نصیب عم و عمه پدر مادر دوازده که هشت از عم و چهار از  
عمه باشد <sup>م</sup> اگر جمع ایند زوجه یا زوج با اتمام متفرقه  
هر یک از زوج و زوجه حصه اعلی خود را تصرف میشوند  
و اگر خویش مادر است سدهی ترک تصرف میشود و اگر مختص  
بفرز باشد ثلث ترک را میبرد و اگر زیاده <sup>از</sup> اجد باشد هم مذکر  
و مؤنث مساوی میرسد و باقی از متصرف باب و اتم است  
در بصورت خواه مختص بفرز باشد یا زیاده و هرگاه زیاده  
از یکی باشد اگر مذکر باشد مساوی قسمت میان یکدیگر کرد

و اثاث باشند لذکر مثل حظ الا نسین با ایشان قسمت  
میشود و از متصرف پدر در بصورت ساقط است و در همین  
حین نبودن متصرف با ابون متصرف بپدر را قیام مقام <sup>قسمت</sup> ایشان  
نقص منوجه عم و عمه پدر مادری یا پدری میشود پس باین  
هرگاه از متوفی عم و عمه از جانب ابون مانده باشد و عم  
فقد هم عم و عمه از جانب پدر و عم و عمه از طرف مادر و زنی  
اقل عدوی که در آن ثلث و ربع باشد دوازده است بعد از  
وضع سه و چهار که نصیب زوجه و عم و عمه مادر است  
باقی مانده بجهت عم و عمه از طرف ابون چون انلا ناست تقسیم  
بر ایشان نمیشود سه را در دوازده زویم سی و شش شد  
شوجه بزوجه شد و حصه عم و عمه مادر دوازده شد  
و حظ عم و عمه پدر مادری با زوجه شد لذکر <sup>م</sup> و نصف الا نسی  
قسمت میشود و نقص منوجه ایشان میشود <sup>هم</sup> اگر  
بجای زن شوهری و عم و عمه از طرف ابون مانده باشد  
و عم و عمه از طرف مادر عدوی بخیر اھم که در آن نصف  
و ثلث باشد ان شش است بعد از وضع نصف حصه زوج  
و ثلث نصیب عم و عمه از طرف مادر یک بعد ماند انلا ناست  
و عمه از طرف پدر مادر منقسم نمیشود سده و شش زویم  
همی شد نه متوجه بشود هر شد و شش از عم و عمه مادر است  
که سه ماند حظ عم و عمه مادر پدر است لذکر مثل حظ الا نسین

قسمت میان بد



**فصل دوم** در مسائلی که متفرع باین بحث است و درین

چند مسئله است **اول** عم و عمه حاجتند اولاد عم و عمه را  
مگر در یک مسئله اجماعه و آن آنست که هرگاه جمع  
ایند بسیم از طرف ابویین با عم از طرف پدر متروکات  
بتوجه بسیم ابویین میشود و عم از طرف ابویین پدر محروست  
**دوم** اگر از متوفی دختر عم از طرف ابویین مانده باشد  
با عم از طرف پدر ترک از عم است نه از دختر عم ابویین  
و این حکم در آن مقام جاریست و نیز اگر بوده باشد پس  
عم از طرف ابویین با عم از طرف پدر تمام ترک متوجه عم  
میشود و نصیبی بسیم از طرف ابویین نیست **سوم**  
هرگاه از متوفی بسیم از طرف ابویین و عم از طرف پدر  
و عم از طرف پدر متوجه است و در وقت تعلق بعم  
دارد و چیزی از متوجه بسیم نصیب و بعضی رفته  
اند که تمام ترک تعلق بخال دارد برای آنکه عم بسیم را از  
ترک منع مینماید و ظالمین هم در این ترک متعلق  
باوست و بعضی رفته اند باینها اطلاق نسبت میشود و این  
اظهار است **چهارم** اگر از متوفی مانده باشد خال محض  
بفرد تمام ترک با و تعلقست و اگر پیشتر باشد مساوی  
نسبت میان خود میکنند **پنجم** اگر خال یا خاله جمع آیند  
اخذ ترک مساوی میکنند اگر جهت محض باشند خواه از  
میانمیدم ترک متوفی را عم

از طرف عم

طرف مادر یا پدر اگر مختلف باشند آنکه نزدیک بمادر است  
سدر مال تعلق با او **ششم** اگر محض بر فرد باشد در نصیب  
مذکور مونت در خدمت مساویند و تتمه از متوفی  
بپدر است خواه مذکور باشد یا مونت یا محض بر فرد  
باشد یا تعدد **هفتم** اگر از متوفی خال و خاله متقرب  
ابویین یا پدر مانده باشد و خال و خاله از جانب مادر  
اصل فریضه ایشان سه است یک حصه متعلق بخال و  
خاله متقرب بمادر است چون قاصرا قسمت بود و فریضه  
منکسر در حج نصف میشود بنا برین دو داد رسیده  
ز بیم شش شد حصه خال و خاله متقرب بمادر دو شد  
و نصیب خال و خاله متقرب بپدر رچهار شد **هفتم**  
اگر جمع آیند زوج یا زوج مع خوله متفرقه هر یک از  
زوج یا زوج نصیب اعلی خود را اخذ مینمایند و سدر  
متعلق بمتقرب بمادر است و بدست ترک را اخذ مینمایند  
اگر مانده باشد و تتمه نصیب متقرب با بوین است  
از خوله و خالات مساوی اخذ مینمایند مرد وزن  
نصوب بر این مسئله چنانست که هرگاه از متوفی شوهری  
و یکخال از جانب ابویین و یکخال او طریقی بمادر مانده  
باشد نصفه ترک متوجه بر زوج است و نصیب خال از

مادر سدس ثلث است و باقی از خال متقرب با بون است  
 و بعضی بر آنست که خال از طرف مادر سدس مال تقریف  
 می نماید بعد از آنکه زوج اخذ نصیب خود نموده باشد  
 بنا بر مذکور اول سه را در شش زدم هجده شده بهر  
 شوهر باشد ثلث فریضه شش و شش یک است حفظ خال  
 متقرب با در است نصیب خال مادر می گزانت که سدس  
 ثلث است نصیب متقرب پدر هشت است **هشتم** اگر از  
 متوفیه زوج و خال و خاله از طرف ابون و خال و خاله از  
 طرف مادر مانده باشد نصف ترکه ازین متوجه بزوجه است  
 و بهره خال و خاله که از طرف مادر خویشی متحقق است  
 ثلث ثلث ترکه متعلق با و است زدم سه را در سه نه  
 شده و در آن سه ضرب نموده هجده شده را بشهر  
 در اویم و ثلث ثلث آن که دو است متوجه بحال و خاله از  
 طرف مادر شد هفت عدد باقی بود قابل انقسام نبود که سزا  
 میان خال و خاله از طرف ابون قسمت شود بنا برین دورا  
 در هجده زدم سی و شش شده بهر شوهر هجده شده چهار  
 نصیب خال و خاله مادر شد حفظ خال و خاله جانب ابون  
 چهار ده شده که با ثلث صغه هر یک هفت عدد را اخذ نمایند  
**نهم** اگر از متوفی مانده باشد خال و خاله از طرف ابون

و از طرف مادر خال و خاله مانده باشد و زوج سه را در  
 سه زدم نه شده بعد از آن که پنج و پنج زدم سی و شش  
 شده بعد از وضع نصف و ثلث ثلث سه مانده بالسویه  
 قابل قسمت شود میان خال و خاله از طرف ابون دورا در  
 سی و هشت زدم هفتاد و دو شده هجده هجده متوجه  
 زوج شده و هشت نصیب خال و خاله مادر شد چهار  
 و شش نصیب خال و خاله ابون شده که هر یک هجده عدد  
 متوفیه و اگر از جانب مادر خال و خاله باشد خال و خاله  
 از طرف پدر بجای ایشان میگیرند **دهم** اگر از متوفی مانده  
 باشد اعمام و احوال تعلق با احوال ثلث ترکه دارد خواه  
 واحد باشد یا زاده و در مذکوریت و مؤنثیت شریکند  
 در اخذ تساوای هرگاه از یک مادر باشند و تمایز اعمام  
 است خواه یکی باشد یا زاده و خواه مذکر باشند یا نر  
 و اگر مذکر و مؤنث باشند دو سهم نصیب مذکر است  
 و یک سهم از مؤنث فرضا اگر از متوفی عم و عمه مانده باشند  
 از طرف پدر و از طرف مادر خال و خاله اول فریضه که  
 برایشان قسمت شود درین مثال سه است ثلث آن متعلق  
 بحال و خاله از طرف مادر و در آنکه سواسی قسمت نمایند  
 و چون قبوله انقسام **یازدهم** اگر از متوفی مانده باشد

شش شد دو تعلق بحال و خاله و وارد و چهار تیره چون  
 آنرا بر عم و عمه قابل انقضا نمود سه مادرشش زدم  
 همیده شد شش متوجه بحال و خاله مادر شد و نصیب  
 عم هشت و نصیب عمه چهار **راه** هرگاه از متوفی  
 اعمام متفرق و احوال متفرق مانده باشد متفرق  
 بمادران احوال سدس ثلث ترک را میبرد اگر واحد  
 باشد و اگر زیاد باشد ثلث ثلث مساوی میان  
 ایشان قسمت میشود خواه مذکر باشد و خواه مؤنث  
 و متفرق بپدر مادر تیره که متوجه باو میشود خواه  
 یکی باشد یا زیاد و خواه مذکر باشد یا مؤنث و خواه  
 مذکر و مؤنث باشند مساوی هرگز از ترک اخذ نمیشود  
**نیز** هرگاه از متوفی متفرق مانده باشد از میان  
 عم و نصیب عمه ختم احوالی وجود متفرق بپدر مادر و اعمام  
 از طرف مادر سدس ثلثین را اخذ نمیشود اگر محض بر  
 باشد و اگر زیاد باشد ثلث ثلثین را مساوی قسمت  
 خواهد مذکر باشد یا مؤنث و خواه هر دو تحقق باشند و تیره  
 از ثلثین متوجه متفرق با باین است از اعمام و لکن مثل  
 خط که نصیب میان ایشان قسمت میشود فرضا هرگاه از  
 متوفی عم و خاله و خاله از طرف ابوی یا از طرف

دعم و عمه و خاله و خاله از طرف مادر مانده باشد ثلث شش  
 متعلقست بکلالة ام چنانچه سدس ثلث متعلق بحال  
 یا خاله است اگر یکی باشد و اگر زیاد باشد ثلث ثلث  
 از ایشانست و باقی از کلالة اب و ام است و مع عدم  
 از کلالة احباب است پس در بی صورت میزیم سر را  
 نه شد ثلث ثلث آن که یکی است متعلق بحال و خاله از طرف  
 مادر است و وی میان ایشان قسمت میشود و در نزد  
 همیده شد ثلث آن شش است و ثلث شش دو است متعلق  
 بحال و خاله دارد از طرف مادر و ثلث دیگر شش است  
 متوجه بحال و خاله از طرف ابوی شد چون بر ایشان مساوی  
 قسمت نمیشود بعد از آنکه دو ثلث فریضه که دو از ده است  
 ثلث آن که چهار است هم و عم دادیم از طرف مادر تیره هشت  
 مانده اند تا بر عم و عمه از طرف ابوی قسمت بر بر شو و سردار  
 همیده زدیم بجاه و چهار شد ثلث ثلث همیده است ثلث همیده که  
 شش است بحال و خاله از طرف مادر دادیم که بلنا هفت قسمت  
 نمایند ثلث اصل فریضه متوجه بحال و خاله از طرف پدر مادر  
 است که با سدس قسمت نمایند میان بحال و خاله ابوی و آن  
 عمده دو از ده است و ثلث باقی مانده اصل فریضه  
 است ثلث این عدد را هم و عم از جانب مادر دادیم که با سدس

دارد چنانچه تمام بود که

قسم نمایند و نصیب هم و عده ما در ثلث نماند ترک که در او زده  
 است ضمه است و چهار ماند در هم و هم از طرف این  
 که لفظ مثل خط الانبیا قسم کرده که شازده تعلق هم  
 داشته باشد و هشت تعلق هم **فصل** در لواحقات  
 این بیعت و درین چند مسئله است **اول** آنکه اگر جمیع  
 اینها حد زوجین با چند هم و چند عده و چند حال و چند  
 ظاهر که از متوفی مانده باشند هر یک از زوجین نصیب  
 اعلی خود را اخذ میکنند و آنچه <sup>بهم</sup> با آنها <sup>تعلق</sup> تعلق حاصل  
 ترک است که با السویه میان خود نمایند اگر آنجا <sup>در</sup> در جمیع با  
 و باقی از عده و عمارت است و اگر متزوی باشند نیز با حد زوجین  
 نصیب اعلی ایشان تعلق دارد و ثلث ترک متوجه با احوال  
 است و سدرمان ثلث تعلق متفرق با در و اولد اگر مختصر  
 بنفرد باشد و ثلث آن ثلث اگر زاده باشد و همه مستقل  
 با احوال جانب این و متفرق بنفرد <sup>از</sup> در دست و تمام بعد  
 از نصیب احوال و احد زوجین از اعام است سدرس باقی  
 از متفرق با در است از اعام اگر مختصر بنفرد باشد و ثلث  
 از ایشان خواهد بود اگر پیشتر باشند ساری میسرند در  
 و کورب و از نیت و تمام از متفرق با این است از اعام اگر  
 مختصر بنفرد است و اگر پیشتر باشند ساری قسم میشود

تقسیم

اخذ

میان ایشان

و اگر مذکور مؤنث باشند و حصه متعلق بمذکورات  
 مؤنث و محرومند متفرق بنفرد با وجود متفرق با این  
**دوم** هرگاه از میت متفرق با این مفقود باشد  
 متفرق بنفرد بقیام مقام اوست در اخذ متوفی  
 و اعام و عمارت و احوال و حالات و اولاد و احوال  
 ایشان حاجب اعام و عمارت و احوال و حالات پدر  
 متوفی اند و نیز از جانب مادر متوفی حاجبند و هرگاه  
 ایشان مفقود باشند متفرق از جانب پدر و یا  
 مادر ترک را اخذ مینمایند و بگون متنازه اولی  
 از بطون متصاعده است **سوم** اگر دو سبب  
 جمع آیند در وراثت بهره دو سبب را از سبب  
 اخذ مینمایند گو اخذ سبب دیگر است  
 تصویر این صورت آنست که یکس هم عم باشد و هم  
 ظال و نبی بکن هم عم باشد و هم حاکم یا نبی بکن  
 اخذ میراث مینماید و احدی حاجب سبب دیگر  
 نیست و چنانکه زینب را به نیت خاله خود  
 ساخته باشند و از زوجه دیگر خاله نام بشود  
 زینب از شوهر دیگر دختری داشته باشد و نیت  
 زینب زن پسو خالد شود و از ایشان پسری بجو  
 وجود رسد و جعفر نام گذاشته باشند و نیز از زینب

و خالد بصری بنضای وجود رسد سی بقاسم بنابرین  
 قاسم عم جعفر است از جانب پدر و خالد جعفر از جانب  
 مادر است و اگر دختر از زینب و خالد متولد شود و سی  
 بخدجه شود بنابرین عم جعفر است از طرف پدر و خالد  
 جعفر از طرف مادر است چون جعفر فوت شود  
 هر قاسم شده باشد پس ترکه متوفی را اخذ مینماید بجهت  
 عیت و اگر خدیجه تنها مانده باشد پس ترکه از خدیجه  
 خواهد بود بجهت آنکه خاله است و دو ثلث دیگر متوجه  
 باوست بجهت عم بودن از طرف پدر ~~و اگر فوت~~  
 شود زینب و خالد و زینب مانده باشد بمنزله آنست  
 که زینب متوفی عم و عم از جانب پدر و خالد و خالد از طرف  
 مادر مانده باشد بنابرین متوفی است متوفی از هر دو سه  
 قسمت میشود حصه خالد از جانب مادر سه سهم و  
 نصیب خالد عم از طرف پدر هشت سهم شد و نصیب  
 زینب خالد مادسه سه شد و نیز چهار سهم متوجه  
 بزینب عم پدر شد و احتمال دیگر آنست که ترکه میان  
 قاسم و خدیجه اطلاق است شده و احتمال دیگر آنست که  
 قاسم و زینب خدیجه ترکه قسمت شود و اگر احد السبیین  
 مانع باشد بسبب اخراخذ میراث مینماید مثل کسی که یک  
 شخصی را برادر باشد و بنیاد بر سر عم باشد بنابرین میراث

و اولت  
 اعضا ۳

بسبب برادری متصرف مینماید نه بسبب بر سر عمی و گاه  
 باشد که یک شخص بجهت شتی اخذ میراث نماید چنانچه  
 که سابقا دانستی **باب چهارم** در میراث سبب و  
 این مشتمل بر چند مسئله است **اول** آنکه سبب بره و  
 فقیه است زوجیت و وکله اما زوجیت **و وکله** اگر زوج باشد از سبب  
 متصرف مینماید از متروکات میت نصیب اعلی خود را باقی  
 فرزند و نیز زوج را ربع است هر گاه میت را نباشد فرزند  
 و ایضا داخل میشود در جمع مراتب نسب و چیزی منافی  
 نمیکند از اخذ میراث غیر از کفر و قتل و **بندگی** اگر متوفی  
 و ادنی سوای زوج نباشد زوج نصف متروکات متوفی را اخذ مینماید  
 بفرص و باقی را برده **دوم** اگر از متوفی زنی مانده باشد که غیر  
 ربع ترکه تعلق بان زن دارد من حیث العزض و در هر حال  
 بعضی بر آنست که مطلقا بر زن رو مینماید خواه در حضور  
 امام علیه السّلم یا در غیبت و بعضی بعدم ردیفه اند مطلقا  
 خواه در زمان حضور امام علیه السّلم باشد یا غیبت  
 و بعضی رفته اند که در حال حضور تعلق با امام علیه السّلم  
 دارد و در حال غیبت زن رد میشود و این قول رجحان است  
**چهارم** زوج از زوجه اخذ میراث مینماید مگر آنکه در وقت  
 پنهان باقی باشد و نیز زوجه هم اخذ میراث مینماید مادام که در  
 حیات او باشد **پنجم** شوهر با وجود ولد ربع ترکه را متصرف

وزن با وجود وزن نمک ترک را اخذ مینمایند و هر یک از زوجین  
سحق میسوزند اند از یکدیگر خواهد دخول شده باشد یا نه مگر  
در نکاح مریض که اگر دخول واقع شده باشد میراث میبرد  
و اگر دخول نشده باشد از میراث محرومست **ششم** اگر شخصی  
زن خود را طلاق رجعی داده باشد مادام که عده باقی باشد  
از یکدیگر میراث میبرند هر یک از این حین احدی فوت شود  
و هرگاه مین زن و شوهر طلاق باین واقع شده باشد مثل  
آنکه زن باشد یا صغیره یا عجز مدخوله باشد یا طلاق بجنون  
سبب اراة یا خلع واقع شده باشد وزن در عده رجوع بیفاید  
نگرفته باشد از یکدیگر میراث نمی برد مطلقا **هفتم** هرگاه  
میراث در عین موت زن از طلاق رجعی که کوبد مارا که عده  
باقیست آن زن میراث میبرد و اگر در انشای عده زن فوت  
شود زوج از میراث میبرد و بعد از انقضای عده زن  
از شوهر میراث میبرد تا کمال بد و شرط یکی آنکه آن زن بعد  
از انقضای عده شوهری نگرفته باشد و دیگری آنکه آن میراث  
آن زن محض است نیافته باشد در مدت سال **هشتم** اگر زن  
زیاده از فرد باشد نم ترک متوجه ایشان متوجه است تا او  
ولد و زوجات نم را میان خود قسمت مینمایند مثلا هرگاه  
از میت چهار زن با فرزندان مانده باشد نم متروکات شلق  
زوجات دارد و باقی از ولادت در اینصورت اصل و بنده

هشت است و یکسهم بزوجات قسمت نمیشود بنا برین چهار را  
بر هشت زدم سی و دو شد چهار سهم متوجه زنان میشود  
و پست و هشت را بفزندیده هم **نهم** اگر از میت چهار  
زن واحد ابوی مانده باشد زن اخذ نصیب اعلی  
خود مینماید که آن ربع است و باقی از احد ابوی است چون  
ربع که یکسهم است بزوجات ارباعا قسمت نمیشد چهار را  
در چهار زدم شانزده شد چهار سهم تعلق بزوجات  
دارد و سیزده متوجه احد ابوی است اگر با احد از فرزندان  
اقارب جمع آیند مطلقا زن و شوهر زیاده از حصه اعلی  
خود نمیبرند **دهم** هرگاه از متوفیه شوهری و مناس  
جدریه مانده باشد نصف تعلق بزوجه دارد و تتمه متوجه  
بمناس جدریات است **یازدهم** اگر از متوفی زوج  
و مناس جدریه مانده باشد ربع مال از زنت و سه دیگر از  
مناس جدریه **دوازدهم** هرگاه شخصی چهار زن داشته باشد  
یکی از اینها را طلاق دهد و دیگری را بحیطه نکاح خود در  
آورد و بعد از آن فوت شود آنگاه در متشه شود مطلقه  
بخیر مطلقه بنا برین صورت نصیب زوج چهارمی ربع نصیب  
زوجات با عده ولد و ربع نم است با ولد و تتمه بین الزوجات  
اگر ربع بالسویه منقسم میشود بنا برین هرگاه شخصی فوت  
شود از سرخ زن که نکاح یکی محقق بود و چهار دیگر متشه  
بنا برین

بنا برین  
بنا برین

ربع متروکات متوفی باین پنج است و این فرضیه از شصت چهار  
 تصحیح می باید زیرا که ربع شصت و چهار شانزده است چهار  
 برن متیقن نکاح متوجه میشود و از ده دیگر میانه باقی  
 از واج تقسیم میشود و هر یک سه میسرند **کلی**  
 مقفول و اولاد باشند و از واحد ابوبن گار و جات مانده باشد  
 در مثال فوق متوجه می شویم که ربع باشد او را نیز ربع  
 آن ربع داشته باشد و آن نشان دهنده است از چهار ربع که  
 در ربع ربع که بهره زن غیر مشتمل است **سوم** اگر صاحب  
 مژمن مطلقه سان زن و جات خود را در مریض الموت  
 و بعد از آن چند زن و بکوز آن ربع نموده دخول نماید  
 و بعد از آن فوت بشود ربع مال متوفی میانه زوجات مطلقه  
 و غیر مطلقه مساوی قسمت میشود و اگر باز و جات  
 و غیره باشد زن ترک میانه ایشان قسمت میشود **دوم** هرگاه  
 زوجه را ولدی از زوج باشد مشهور است که از اوقیه  
 و اموال و اثاث البیت میراث میدهد و از رقبه الارض چیزی  
 متوجه او نمیشود و رقبه بنا و رقبه آلات را تقسیم نموده  
 مثل جوب و بنی و لجر و حنیت و رانیه تقسیم زن را  
 از زمین آنها میدهند و بعضی رفتند آنکه زن از خانه و مسکن  
 متوجهت و سید مرتضی رحمه الله گفته است که از زمین  
 رقبه الارض زن و جده اخذ نمایند اگر ارضی شود و او را

که بهره زن از زمین ترک منوعه بدهند یا بر زن کازمت  
 که قبول نماید عین ترک را یا مطلقه عین نماید و اولاد نیز قبول  
 نمودن عین او را نیست و بیع و بیعت در آوردن حق زن  
 بدون اذن فقیه صحیح نیست و فقیه نیست در آنکه زن  
 از صاحب ترک صاحب ولد باشد و فوت شده باشد یا  
 آنکه مطلقا ولدی نداشته باشد **پارو** هرگاه در وصی  
 در حیطه نکاح بیکدیگر آورده باشد پدر یا جد از جانب  
 پدر هرگاه احدها فوت شود تا یکدیگر اخذ میراث نمایند  
 و اگر غیر از اولی شرعی تر و صحیح نموده باشند در این صورت  
 نکاح موقوف بر شای طریق خواهد بود بعد از انقضای  
 صحه و وصول بلوغ را حنی باشند تا وقت پنهان ثابت  
 و حکوم بر است و قبل از بلوغ و رشد محترم نیست و اگر بعد  
 بلوغ احدی بصرین برسد و اجازة نکاح غیر جسد پیدا  
 بدهند و بعد از آن احدی فوت شود و بعد از آن  
 دیگری بصرین بلوغ رسیده قبول نکاح نماید تا او فوت  
 متحقق میشود و قسم متوجه او میشود که رضای احد  
 میراث نباشد **شانزدهم** در وکلاء عتیق هرگاه شخصی  
 شده را از آنها بدهد از وجه و جیب یا استیجاب یا سبب قریبه  
 نسبی یا رضاعی از او شود حسب شیع یا آنکه از او  
 شین بنده لزوم حتی داشته باشد شعل مالک کلن مثل

بیستم

شش یا عهد نماید که بنده را انا نماید یا آنکه علی نماید که موجب  
 ارادی بنده شود مثل افطار صوم بشهر رمضان بحرام  
 که کفاره جمع لازم میشود باقیان آن یکی ارادی بنده است  
 یا آنکه بوجه استیجاب انا نماید مثل آنکه مالکی بنده  
 انا نماید از وجه تبرع اگر ان بنده مولی خود را بری سازد  
 از صیانت پس بسبب این بری ساختن از میراث او  
 مولی حر است یا آنکه خود را بری از ضمان جریه سازد  
 در این صورت موجب اخذ نمودن مولی از عتق است بسبب  
 و لا بشرطی که مستحق وارث نسبی نداشته باشد مطلقا خواه  
 اقرب یا بعد و خواه صاحب فرض باشد یا نه بهر وجهی که باشد  
 صاحب نسب در اخذ میراث اولی رسید است و هرگاه  
 مورد نسبی نباشد مستحق بر امیراث است و مستوجب بولی است  
**مقدمه** مولی از اخذ میراث از مکاتب ممنوع است و ان  
 بنده است که خود را از مولی خریده باشد اما مدبر اخذ میراث  
 نینماید و ان بنده است که مولی وصیت بعتق او نموده  
 باشد و و لا او متعلق بکسی است که تدبیر و وصیت کرده  
**مقدمه** ام ولد از ازا از نصیب و لذ خود میشود و ام ولد را  
 و لا نیست برای آنکه نسب و ولا جمع میشود و مستحق میراث  
 و لا صحیح نیست همه وسیع نمودن و لا و نیز صحیح نیست  
 شرط نمودن و لا و بیع کردن بنده که مالک متلفظ شود که با آنکه

بجای مولی بنده  
 و لا نیست بعتق  
 و لا نیست مد

این بنده را فرو ختم مشروط بانکه و لا او از من نباشد  
**مقدمه** آنکه بسبب و لا اخذ نمایند مولی متروکات موقوف خود را  
 بشرطی که عتق بفرماید باشد و نیز مستحق خود را از ضمان  
 جریه ممنوع نکند و این به باشد و نیز از ان بنده وارث  
 نسبی مفقود باشد قریبا و بعد از هرگاه مشروط متحققه  
 مذکوره از بنده مفقود باشد میراث ان بنده متعلق  
 بمولی خود دارد خواه مولی واحد باشد یا مشترک اگر مولی  
 فوت شود بعضی بر آنند که میراث مستحق متعلق  
 با قاعده مولی میگردد بجهت آنکه و لا متعلق با و لا ذکر دارد  
 خاصه خواه مستحق میراث باشد خواه زن بعضی بر آنند که اگر مولی  
 مذکور باشد متعلق با و لا ذکر دارد و تکرار مستحق میگردد و اگر فوت باشد  
 با و لا و انات متعلق دارد و اگر باشد بخیشان او متعلق میگردد  
 و اگر چه مذکور باشند و این قول نزدیک بصواب است و قول اول  
 احتمال قوت دارد **مقدمه** اگر و لا در مولی مفقود باشد متعلق میگردد  
 تکرار باین مولی و اولاد او و اولاد او اگر از ان موقوف باشند  
 بنده ایست که از طرف اولاد او یا بنده ایست که از طرف  
 جدت طرف پدر وجود ان مفقود باشد تکرار متعلق با عام

نیز میراث است بر و لا  
 ذکر و انات و بعضی گفته  
 اند که و لا م م م



و عادت و اولاد ایشان مکرر میگردد اقرب فالاقرب و  
متفرقان بسبب عدم میراث و غیره و از اخوان و خواست  
واجده خوال و عیالات و اگر محقر و سیر فقو نباشد تعلق  
دارد میراث و من حیث الولا و اگر نیز او فقو نباشد تعلق  
بمولى میگیرد از طرف میراث **نکته** اگر زینده یا یک بچرخ  
بچرخد و بعد از پنج بند را از دنیا ببرد علی وجه التبع بعد از این  
فوت نموده بعد از آن بنده فوت شود در صورتی که میراث  
میراث تعلق به بچرخ دارد که باقی مانده است و بچرخ دیگر  
موجب میراث نیست **نکته** اگر از دکنه بنده وفات یابد  
در سیرت زمانه باشد که او معتق میانه ایشان بسویه قیمت  
میشود و اگر احد از سیرت فوت شود و تم دو برهانه باشد و بعد  
از آن سیرت دوم فوت شود و از او میراث موجود باشد و بچرخ فوت  
شود و از چهار برهانه موجود باشد بنا برین که تعلق با او بگیرد  
و هر یک از این اولاد حصه بر خود را از این بنده میماند خود  
بقسمت درسی آوردن **نکته** هرگاه جایز باشد از نمودن کافر  
بنا برین که تعلق با کافر دارد و اگر آن بنده بشرق اسلام مشرف گردد  
و مولى بلفو خود باقی باشد بچرخ تعلق با امام علیه السلام

میگرد

بگیرد و اگر بعد از اسلام مولى فوت شود که او از مولى است  
و اگر بشرق اسلام در آید مولى و عتیق کافر باشد و در  
حین کفر فوت او را درک نماید میراث او تعلق بمولى  
دارد هرگاه او را میراث خواریسم نباشد **نکته** هرگاه  
کسی بچرخ دختر نسبی خود بطلان بنده و بعد از آن بنده با  
بچرخ ازادی در آید و از آن مولى پسری باشد و بعد  
موت مولى بنده فوت شود بنا برین که از ادب المناصفه میان  
میان این طفل فوت میشود شیخ مفید برین گفته که اگر قابل  
شوم که و لا بدختر میرسد بنا برین دو تعلق ترک است و متوجه  
بدختر خواهد بود و تعلق دیگر بچرخ متعلق است  
**نکته** در وکلا و درین چند سنده است **نکته** در جز وکلا  
و جز وکلا است که هرگاه کسی بنده معتق غیر از خود باشد  
و از آن فرزندان آورد بنا برین که اگر از او سوجه مولى است  
بچرخ اگر غلام فوت شود و بعد از آن پدر او از او سوجه مولى  
جز وکلا تعلق بگیرد بسوی مالک پدر بعد بچرخ آنکه جد  
بچرخ پدر است اگر بنده در حیات باشد نیز ترک او متوجه  
بچرخ است اما چون جد بدرجه ازادی در آید و بنده بنده  
از او شود و لا تعلق مالک بنده دارد اگر بعد از آن کار رود  
عتیق فرزند معتق را و وقوع لعان بینهما جریان یابد  
و بنده فوت شود و بعد از آن ولد او فوت شود و معتق بنا  
برین **نکته** در واری

میان این طفل فوت میشود شیخ مفید برین گفته که اگر قابل شوم که و لا بدختر میرسد بنا برین دو تعلق ترک است و متوجه بدختر خواهد بود و تعلق دیگر بچرخ متعلق است

او را نسب و حسب گذارند بصورت و لا تعلق بمولی مادر  
 دارد و اگر بعد از تحقق لعان عتیق اعتراف بغزوئی  
 نماید در بصورت آن بنده از او موی بیش از اخذ ترک فرزند  
 نموهست اگر چه عودت و لا بد میشود با نکر اگر صاحب  
 لعان سابق شود موت او این ولد از میراث میبرد  
**و** لکن ضامن جریره است که دو عبد را کفایت میکند  
 و قریح گفته از او نموده باشد یا نکر بسبب قطع بی اگوش  
 که از او بی توجه با او میشود یا آنکه مالک خود را از بدین  
 میراث از ایشان بی ساخته باشد و میراث بی او را  
 نباشد یا آنکه دو کس میراث او تعلق با امام علیهم دارد  
 یا آنکه حقیق که منقود الوارث باشد با عتیقی که وارث  
 نمانده باشد ضامن حدیث یکدیگر میشوند و تلفظ نمایند  
 که **عَا وَ قَتَلْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي تَمْرَةَ وَ قَتَلْتُ عَمِّي**  
**وَ دَفَعْتُ عَنْكَ وَ عَمِلْتُ بِرَبِّي وَ أَعْمَلُ عَنْكَ وَ تَرْتَبِي وَ أَرْتَبُكَ**  
 پس دیگری بگوید قتلت چون بنده ما چنین عتدی  
 جریان شود احدی از یکدیگر از میراث سینه آیند  
 مشروط با نکر ایشان را وارث نباشد از حیثیت نسب  
 و لا عتق که این عقد لازم از ایشان تجاوز نمینماید  
 با و لا ایشان که میانه این دو شخص تحقق یشده و چون  
 احدی را بعد از جریانه عقد اصابت نماید موت او را

تمام ترک او از ضامن جریره است اگر ستونی را صاحب  
 نسبی باشد اگر چه در بطن بعید باشد و زوج باز وجه  
 اخذ میراث سینه بدان ستونی مع ضامن جریره و اینها  
 نصیبایی را از ترک میبرند و تیره تعلق بمضامن جریره  
 دارد **و** اگر کافر شریف اسلام شرف شده باشد  
 کافری را سلطان شرف اسلام در آورده باشد و کله  
 طیبه شهادتین را با او عرض کرده باشد و آن جدید  
 اسلام را وفات در یافتند با نکر او از وجه نسب وارثی  
 مسلم از و مستقود باشد بنا برین آن مسلمانی که او را بشر  
 اسلام در آورده اخذ میراث او نمینماید **و**  
**و** لا یصح و فومن آن چنانست که بنده در تحت شدت بوده  
 باشد از سال زکوة خریداری نموده یا آنکه استحقاق زکوة  
 نداشته باشد و مال زکوة را بنده خریده باشد بعد از  
 وفات آن بنده اگر از او مستقود باشد و ایشی نباشد او را  
 نسبتا بعد از وضع نصیب زوج باز وجه تعلق مستحق زکوة  
 دارد که ترک او را امام علیهم بستمین زکوة قسمت نماید  
 و اگر امام نباشد جایز است که بجهتد با ایشان قسمت نماید  
 در و لا امام علیه السلام است که هر گاه ستونی را میراث بی نماید  
 بنا برین تمام سال ستونی تعلق با امام علیهم دارد و اگر از کفایت

حاضر باشد یا نه که اراده شریفش تعلق گیرد ایتان  
 نان فرماید و حضرت یحیی علیه السلام درین امر امام حسین  
 علیه السلام چنین مالی داشت بر فقره اول و ضعف  
 از همایکان از وجه تبع میفرمود و در ضمن غیبت  
 امام علیه السلام بجهت دست نیامد بر فقره اول و مساکین  
 و محرومین که سلطان جایز دهند و او را داخل  
 قسرت سازند **سوم** در اشیا که منوع میسازد  
 وارث را از اخذ میراث و درین چند مسئله است  
**اول** کفن و غسل و رقیب اما کافر طایفه سینه خیزان اخذ  
 میوانند از بیعتین اگر چه خویش قریب باشد **دوم** هرگاه  
 وارثی صدق شود هر تنم بودن از ترک مروت ممنوعست  
 و مرتد و وحشیست مگر فطری مگر آنست که بعد از کفر  
 بشارت اسلام شرف شود و بعد از آن حال اصل اول  
 رجوع نماید و فطری آنست که مسلم و مسازاده بالغ عاقل  
 بدون اکراه و اجبار علی وجه التعمد از وجه عقیده بت را  
 معبود خود ساخته سجده نماید یا آنکه معبود خود را شمس  
 گردانیده یا آنکه بخود بانه کلام الله را در بیت الخلاء دانست  
 القای نماید یا آنکه سب رسول یا حضرات ائمه المعارض علیهم  
 نماید یا آنکه با ایشان استعزاز نماید یا چیزی را حلال دانند

که اجماع امت بر تقیم آن شده باشد و آن ضروریات  
 ستین باشد در صورت مرتد است بخود باقیه سایرین  
 از اخذ میراث او برین وجه خود نشان مسلمانان منوع  
 و محروست و کافر علی با در مرتبه رابع بقتل میاورند  
 و فطری را در مرتبه اول و آنچه ترک او باشد تعلق بوارث  
 میگیرد و تفریق میان او و جدش میانند و بعد  
 وفات بزوجه نتیجه میشود خواه انکار فراتر بقتل  
 باشد یا نه **سوم** هرگاه زن مسلم و مسازاده مرتده  
 شود او را بقتل نمیسانند و بعضی گفته اند بآنکه او را  
 در مرتبه چهارم بقتل میاورند آنچه که مثنی بر است  
 آنست که او را حبس نموده در اوقات صلوات خمس  
 زجر و ضربه میانند تا آنکه رجوع باسلام نماید و نیز  
 بنا بر قوی خشتی را چنین میانند و ترک مرتده شوجه  
 با و کاد او نمیشود در ضمن حیثیت او و اگر چه مرتده غیر  
 مدخوله باشد نکاح او فسخ میشود و اگر مدخوله باشد  
 تا عده او منقضی نشود نکاح او فسخ نمیشود و اگر مرتد  
 علی باشد تو به رجوع میشود و اگر استناع نماید بقتل میرسانند  
 و عده زوجه مرتد علی عده طلاقست **سوم** اگر از  
 زنی متوفی و کافر یا مرتدی یا ولد مسلمان مانده باشد  
 ترک مشورت تعلق بوارث مسلمان دارد اگر منقود باشد از

اگر چند مرتبه بعهده باشد مثل اولاد اعوام و احوال  
 بنا برین ترکه او بافتد سولی و صا من جریره سعلق است  
 با امام علیه السلام **هرگاه** آنکه سلطان از یکدیگر اخذ میراث  
 بینا باشد اگر چه اختلاف مذهبی باشد مثل شیعی و سنی  
 و نیز کفار از یکدیگر اخذ میراث بینا باشد اگر چه مختلف  
 الله باشند **نهم** بنده را منعست از اخذ میراث برین ترکه  
 و اگر بنده فوت شود میراث تعلق بولی او دارد اگر از ازا  
 فوت شود و از ویس مانده باشد بنده و فرزندان زاده  
 از او بنا برین ترکه او تعلق با زاد دارد **دهم** هرگاه کسی با  
 بغیر از بنده وارثی نباشد آن بنده را امام باقیه از مال  
 متوفی بخرد و از او سنباید و باقی ترکه که از قیمت او زیاد  
 باشد با او سوجه است و اگر آن بنده را مالک سب نماید با  
 امام باقیه در سب آن بنده اجبار نیست باینکه وارث بخرد  
 و اگر خواهد سولی که زیاد از قیمت حال دستاورد زیاد  
 با او نمیدهند و بعد از سب بنده از او سنباید که بودن  
 از او سولی کافی نیست و اگر وارث بنده زیاد از واحد  
 باشد و ترکه متوفی قاصر از قیمت باشد بنا برین تعلق  
 با امام علیه السلام **دوازدهم** هرگاه از متوفی وارث مشخص  
 بفرود باشد ترکه از نصف قیمت او قاصر باشد یا آنکه  
 بنصف قیمت او برسد بعضی گفته اند که نصف قیمت او را

از آن

از آن مال سید دهند و انشخص سبه قیمت خود را سب نموده  
 سید دهد بعضی گفته اند که ترکه متوفی تعلق با امام علیه السلام  
 دارد **یازدهم** هرگاه بعضی از بنده از او شده باشد بازای  
 از او اخذ میراث بینا بد و مکتوب مشروط و مکتوب مطلق  
 از میراث بخرد و مندر هرگاه از مال مکتوب چیزی مانده باشد  
 و نیز آنم ولد از اخذ میراث ممنوعست اما بعد از فوت  
 سولی از او میشود از نصیب فرزندان و خلاف واقع  
 است در وقت رقیه غیر این و فرزندان نسبی سب از برای  
 اخذ میراث مثل خریدن برادر و خواهر و عم و خاله  
 و خاله و ولد ولد و غیر ذلک و نیز در وقت رقیه زوجین  
 خلافت **دوهم** هر بنده از او شود یا کار و نیز در اسلام  
 داخل شود قبل از تقسیم مال باشد ترکه متوفی با او متوجه شد  
 میشود اگر نقل بوارثین سب یا بهر بیت المال امام علیه السلام  
**یازدهم** قائل از مقول میراث سید هرگاه از وجه عمد  
 و ظلم بقتل رسانیده باشد اگر قتل حیوان قصاص یا حد  
 بوده باشد یا بجهت دفع مسخرت از نفس خود صورت  
 تنوع از اخذ ارث نیست اما اگر از وجه خطا بقتل او  
 باشد بعضی برین گفته اند که از میراث محرومست و بعضی  
 بر این گفته اند که از ترکه مقول و دیت او محرومست و بعضی  
 گفته اند که از ترکه سیده دون دیت این قول صحیح و مستبر است

و پدر و فرزندان مسئله مساوی است از صاحبان ذنبی و سببی  
و فرقی در قتل عمد نیست که خود بنفسه مباشر قتل شود یا اینکه  
سبب قتل شود اگر چه از اولی و بعد شهادت ایتان شهادت  
ناید با جمعی نتجه بندی چیزی که موجب قتل او گردد بنا برین از  
اخذ میراث منوعست و اگر از وجه خطا شهادت دهد  
از آنکه قابل اخذ میراث خواهد بود و اگر شهادت او از وجه  
حق باشد او ترک او میراث میبرد **و در** اگر وارث  
مورث را صیغه نماید که دیگری قتل آورد یا آنکه دیگری  
تعلیم قتل او نمود در صورتی اشکالست و را اخذ میراث  
**هرگاه** دو فرزند احدی جراحت پیدا کنند  
و دیگری با درد و بعد از انقاع اصابتین در آن واحد باین  
وقت نشدند و انحصار اخذ میراث با پدر و شخص باشد  
پس آن فرزند که اصابت قتل نمود باید از مال مادر اخذ  
میراث بپردازد **و هرگاه** که مقتول رسیده باشد ترک  
تعلیق با او دارد و دهد بیکو را قضاص بپردازد اگر احد  
دیگری را عفو نماید آن دیگری را میرسد که از آن مطالبه  
قضاص نماید و مال عفو کننده متعلق با او دارد اگر احدی  
دیگری عفو نموده باشد با احدی سبقت نموده دیگری  
قتل آورد و مال مقتول متعلق با او دارد و قضاص از او  
ساقط است **و هرگاه** مقتول آورد برادر بزرگ

اخوه و پسر او قتل آورد اخوه سیم برادر چهارم را ترک برادر  
را برادر بزرگ متصرف میشود و برادر دیگر است قتل  
رسانیدن اخوه سیم و متمکن نیست اخوه سیم را که قتل  
آورد اخوه بزرگین را مگر آنکه نصف دیت او را با او در آن  
بجست آنکه اخوه اکبر اخوه ثانی را استحقاق میدهد ترک او  
ستوجه برادر سیم و چهارم شد و برادر سیم و چهارم بر آمد  
که مطالبه قتل اخوه و پسران اخوه کس نماید با المناصفه  
چون برادر سیم بقتل آورد برادر چهارم را بری از ترک او  
شد و میراث چهارم متوجه با اخوه کس شد و نصف قضاص  
که حق برادر چهارم است از برادر بزرگ ساقط شد اگر اخوه  
سیم نصف دیت اخوه کس را بدهد قادر بر قضاص است  
**و اگر** بقتل رساند ولدی پدر خود را و ولد مختص او  
باشد متروکات او متوجه با ولد قابل میشود و نیز با ولد  
اولاد او اگر ولد نداشته باشد و اگر از مقتول اولاد اولاد صغیر  
مانند باشد تا فزاک و وارثی دیگر باشد ترک او متوجه با ایشان  
میشود و کافر محرومست و اگر آن نیز مغفود باشد ترک او  
متعلق با امام علی علیهم السلام در این جمیع **ولد و بیکو اوم**  
متعلق با او میگیرد و قتل ولد قابل نیست با او و در تحقیق  
و در تحقیق مال میشود که بدیبت المال نقل نشده باشد اما آنکه  
استقام علیهم السلام

از قاتل طلب خون بدیستاید و اگر قاتل با سوای امام علی  
و ارباب نباشد بر امام علیه السلام است قاتل را آنکه از او  
دیت فرماید **ساز** اگر کسی با قتل رساند کسی خواه از وجه  
عبد یا خطا هورثه قاتل است **صغر** بتقل آورد یا اخذ  
از و نماید بنا بر اخذ دیت شرکیند هر یک از صاحبان میراث  
نسبی یا سببی غیر از طرف مادر که رفته اند یعنی که ایشان  
از طلب دیت در میراث محرومند **ساز** اگر وجهی قصاص  
تعلق با ایشان ندارد که متعلق بصاحبان نسب است و اما  
از دیت اخذ سینا بند هرگاه صاحب نسب بتجدد راضی  
شود و بعد از اخذ دیت حکم ترک میت دارد و نیز دینی  
که مستول داشته باشد از آن مال میدهند و نیز آنچه  
که میت نموده باشد تعلق بان مال میگردد و اگر کسی را از  
وجه بعد بتقل آورده باشد یعنی بر آنکه صاحبان دین  
سیرسد منع و رتبه از قصاص ناپند و دیت مستول را از  
قاتل اخذ نمایند یا آنکه وارثان ضامن توفیق شوند و بعضی  
رفته اند بحد قدرت قریب **ساز** از منع قصاص اول  
ارجح است **ساز** در لعان و سبب لعان است که کسی با زوج  
دایمی خود که دخول با او نموده باشد جهلاف واقع میگردد  
شود که دیدم تو ما با فلانی زنا نمودی بدون بینه شرعی

چون نزد یکدیگر حاضران مدلمان بینها چنان می باید بگریزید  
در کتب مسطور است بنا برین بینهما ارتفاع میراث میشود  
**ساز** ولد الزنا بمنوع است از اخذ میراث و نیز نمایی خود  
از میراث ولد و ولد او خاصه تحقیق است و توارث میان  
ولد غیر زانیست و آنکه قریب باوست و اگر ولد از ان طریق  
تحقیق باشد از او میراث منوط است از اخذ میراث و نیز از جانشین  
که قریب با ایشان باشند و نیز از او ولد الزنا و غیره اخذ  
دیت جانی که قریب با ایشان باشند بیکه ترکم و دلایل استحقاق  
با او که در او استحقاق بر وجه با زوج ومع ضعیفان از میان  
چهره اوست و اگر نیز او هم مستول باشد تعلق با امام علیه  
السلام دارد **ساز** ولد ملامت است که کسی سلب ولد می نماید  
که از او زوج او ولد یافته باشد از ششماه ازین ارجحین  
دخول آن شخص تا حیاتی که از اقصی مدت حمل که ده ماه است  
بقول بعضی مستثنی شده باشد و چون میان زوجین  
و قوع لعان حین یافتن باشد قطع نسب این ولد مذموم  
تحقیق می باید از پدر و هر یک بنا برین ممنوعند از اخذ ترکم  
پس هرگاه ولد ملامت فوت شود بد را حظی نفسی از میراث  
اونست و نیز کسی که قریب سلب باشد و نیز ولد ملامت ممنوع  
از میراث نمودن ترکم پدر و ترکم او تعلق با او نمودارند و مستحب  
میاید از اخوان و اخوات و جلال و ظاهر از ولد ملامت اخذ میراث

و نیز فرزند و زن باشوهر آویخته اگر زیدی که لعان یا تحقیق  
 شده باشد وفات یابد و از سوی مادر و پسر و دختر یا  
 نمانده باشد بعد از وضع نصیب مادر که سیدس مال است  
 سه مرتبه ببرد و دختر است و اگر منقو و اولاد باشد بر کرد  
 متوجهها در میشود و اگر نیز آن نباشد تعلق باخوان  
 و اخوات او یکدیگر و اگر نیز ایشان نباشد باو که دایشان  
 تعلق میکند که قریب از جاهت مادر باشد میان ایشان  
 ذکر را و اما تا کسی متوجه میشود و اگر نیز ایشان نباشد بر کرد  
 تعلق با امام علی السلام یکدیگر که سولی و همان جزیره نباشد  
**فصل** اگر کسی بعد از لعان تولد آفران نماید نسبت او  
 از کسی که میراث پدر از ترک او منع است و آن ولد از ترک  
 پدر محروم نیست **مسئله** اگر سلب نماید بسبب لعان ولد  
 تو از کین و اقلیمین از یکدیگر اخذ میراث میکنند بسبب  
 برادری باوری و اگر ولد بلا عینه فوت شود و از دو و براد  
 مانده باشد یکی پدری و دیگری مادری اخذ ترک او با  
 تساوی میراث **مسئله** ولد مستکون فیه است کسی  
 بزوجه یا کنیز خول نموده باشد و بعد از آن دیگری تاقه  
 نماید بوفی شبهه و ولدی بظهور رسید بعضی گفته اند  
 که چنین ولد از میراث محروم است و ترک تعلق بر ولد غیر مستکون  
 فیه است و بان ولد نفعه میدهند و در حین موت حقی

بجست او فروزن بسیار **مسئله** مالک میراث میشود و فرزند  
 که در شک باشد که منقطع شود و فرزند در حین که حیات داشته  
 لکه چه استقاط از شکمش شود و باید که تحقیق باشد حیوة او در  
 حین فوت پدر اگر شرطین بر قریبین در آن تحقیق نباشد  
 چیزی از ترک متوفی باو تعلق ندارد و اگر این حمل در ارض  
 مدت حمل بنضای وجود ملحق بشعیر که آن ده ماه است  
 برغم بعضی که گفته اند که از ابتدا فوت پدر در شبی از ترک  
 او ندارد و اگر اقل از شش ماه بظهور آید ولدی از حین تولد  
 متوفی اخذ میراث نمینماید و اگر نیز ما بین الموعودین بنضای  
 ظهور رسد میراث متوجه باو میگردد و مشروط بآنکه مادرش  
 در حیات شخصی در نیامده باشد که انساب حمل بان ترفع  
 صحیح باشد بجهت نبود نسب که اخذ میراث تابع است  
 و شرط نیست در وقت امامت پدر که ولد ذی حیات باشد  
 چه اگر در حین فوت سوت این ولد علقه یا نطفه باشد  
 و بعد از ذی حیات بظهور رسد میراث تعلق باو دارد  
 و فهم حیات او میشود و در حین انفصال از مادر بآنکه او از  
 عهد با آنکه حرکت ظاهری نماید که ذی حیات باو صادق است  
 میشود که اگر حرکت ششبه نماید از اخذ میراث مادرش  
 محرومست و اگر در حین خروج ولد و مخیر است تا اخذ میراث

و حمل مستحق میراث نمیشود  
 مگر آنکه منقطع شود و  
 صاحب حیات باشد که  
 استقاط از شکش شود و حیات  
 و باید که در حین موت پدر  
 آن موجود باشد م

اگر نصف ولد خارج شده فریاد ناپدید و بعد از آن فوت شود  
و تمام خارج شود هرگاه ششبه شود تاریخ موت  
در تقدم و تاخر سقرا که دو کس را یکدیگر نمیکردن زند  
یا آنکه در انقضای انانان یا آنکه بیکدیگر فوت شوند  
مثل پدر و فرزند میراث ایشان تعلق بدیگر و رتبه دارد  
**هرگاه** در ضمن الموت کسی زنی را بجا آورد ای  
خود در آورده باشد و قبل از دخول فوت شود چیزی  
از متروکات و مهر متوجه بان زن نمیشود اما عده نکاح  
میدارد **هرگاه** کسی مفقود الجسد باشد وارث او  
متروکات او را بیست دربی آورد تا حدی که فوت او  
اطلاع حاصل نمیشود یا آنکه انتقامی مدنی شود که حیات  
او در آن مدت متوقف باشد تا ابا و تعیین موت از جنین  
و کلاوت مفقود است و نیز اسیر یا محکم دارد و هرگاه  
مختهد حکم موت ایشان فرماید بعضی قسمت متروکات  
او در **هرگاه** می آید **هرگاه** کسی فوت شود و در جن  
دار باشد و آن دین احاطه جمیع مالی او نوده باشد تعلق  
بصاحب دین میگردد و بعضی گفته اند که متوجه بودت  
میشود و مادامی که ادای قرض نمیشود متروکات را تصرف  
نمیشوند نمود **بابت** در حجب است و آن مشتق است

سند است **اول** آنکه حجب است و ولد قریب بپدر و ولد  
از اخذ میراث و نیز حاجب اند جامع که نزدیک است باشد  
مثل عم و عمو و غیرها و اولاد خود را هیچ یک از طبقه ثانی شرکت  
بطبقه اول ندارند و نیز طبقه ثالث با طبقه ثانی شرکت ندارند  
غیر از ابوی و زوجهین متوفی چون اولاد مفقود شوند اولاد  
ایشان قائم مقام اند هرگاه اجداد مفقود باشند حاجبیت  
اخوه و اخوات و اولاد ایشان با اجداد باجبت آنکه نیز  
پسران خود را آنچه که تصاعد نمایند مثل جد جد و جد و جد  
جده و نیز منع نمایند از اخذ ارث اجداد اولاد اخوه  
و اخوات را هرگاه اقرب از ایشان مفقود باشد ترک متوفی  
تعلق با عام و احوال او دارد و مع تقدم اولاد ایشان اولی  
میراث اند و عام و احوال متوفی و اولاد ایشان منع نمایند  
عام و احوال بد نسبت را و نیز منع عام و احوال اجداد و جد  
نمایند و متغریب با بون منع متغریب با آنکه **بابت**  
آنکه منع نمایند ولد و ولد و دختر و ابوی را از زیاده بردن بر  
سدس مگر در صورتی که وارث سوای یکدیگر باشد یا پدر یا مادر  
یا ابوی نباشد که زیاده از سدس متوجه ابوی میشود  
و در تصور بر اجداد بون را با آنست میشود که میان دخت  
و اجداد بون که یکسهم متوجه با جد ابوی است و تنه از دختر است  
و در صورت ثانی بیانه دختر و ابوی اخص است میشود که

بابت



دو سهم تعلق با بون میگیرد و سه سهم بدختر **سهم** و در تمام  
است از نصیب اعلی زوج یا زوجه که آن نصف یا ربع **سهم**  
متوفی است بلکه ربع یا شش در صورت تعلق با احد از زوجین  
میگیرد **دعا** اخوه حاجب ای و در اوله اخوه مادره  
که از ترک متوفی زیاده از سدس **سهم** بشرطی که در اخوه  
باشد یا زیاده که اقوال بن منع از زیاده بودن برسد  
نیست باید یا آنکه بگذرد و در صورتی باشد و منع نقد مگر  
چهارم و شش نیز مانع اند که بگذرد اقل از این مانع نیستند  
مادر از اخذ ترک زیاده برسد **سهم** و باید که این دو  
برادر بنده و قاتل و کافر نباشند و نیز اثاث هم بر صوف  
بوصف مذکور باشد و اگر بدستغور باشد و این شرط  
محقق باشد منع مادر از زیاده بودن برسد **سهم** نیاید و باید  
که این رضوه از طرف ابون یا از طرف پدر باشد که **سهم** بگذرد  
از جانب مادر باشد مانع نخواهد بود و باید که این دو  
اخوه بوجود رسیده باشند که اگر در شک مادرش باشند  
حاجب نخواهند بود و باید که این دو برادر فوت نشده  
باشند و ذی حیات باشند **سهم** در **سهم** بر وراثت  
و در هر چند سکه است **اول** هرگاه از متوفی شوهری  
و دو خواهر از طرف ابون مانده باشد نصف مترکات  
تعلق بزوجه دارد و دو نطفه به شیرها یا بین **سهم** از زوجین بنا برین

است احدی از پدر دیگری ندیم شش شده سه سهم تعلق بشوهر  
یا ذی و سه نصیب و خواهر شد در صورت نقص **سهم**  
خواهران شد پس هرگاه احد زوجین داخل در فرضیه شود  
نقص تعلق بدختر میشود یا بر کسی که از طرف ابون است  
یا پدر از اخوه و اخوات عدم مقرب با در که نقص بر  
ایشان متوجه نمیشود و از فرضیه صحیح اخذ نیاید  
تصویر این چنانست که هرگاه از متوفیه عزرا شوهر  
و ابون و یک دختر مانده باشد دو سدس بر نصیب  
تعلق با بون دارد و ربع ترکه فرض شوهر است بین **سهم**  
توافق بالنصف بود نصف احد اهددین را بر عدد  
دیگر نصیب نمودیم و از ده شده سه سهم تعلق بزوجه  
گرفت و چهار نصیب ابون شد و پنج نصیب دختر شد  
نقص متوجه دختر شد تصویر دیگر اگر از متوفیه سوای  
زوجه واحد ابون و دو دختر یا زیاده مانده باشد بنا برین  
عددی میجو اهییم که سدس و ربع داشته باشند از دوازده  
است سه سهم را شوهر اخذ میاید و دو سهم متوجه  
با احد ابون شد و هفت سهم نصیب دختران شد در **سهم**  
نقص متوجه بیانات شد **دوم** هرگاه از متوفیه شوهری  
و دو خواهر از جانب ابون مانده باشد نصف ترکه متوفیه  
نصیب زوج است و دو نطفه نصیب اخوات بنا برین

بین المخرجین تباین است احد ازین عددین را در دیگری  
 ضرب نمودیم شش سهم بفرصیت نصیب شوهر شد  
 و سه سهم تمه متوجه خواهر شد هرگاه از میت  
 شوهری و یک همشیره از جانب پدر یکی از جانب مادر  
 مانده باشد در صورت عددی که در آن سدس  
 و نصف باشد شش است سه سهم از ترکه او تعلق  
 بزوجه گرفت و دو سهم نصیب خواهر از جانب پدر شد  
 و یک سهم نصیب خواهر از جانب مادر شد و نصیب برادر  
 احد برای آنکه اگر محض بنزد بود نصف ترکه با تعلق  
 داشت و ثلث آن ترکه را تصرف میکنند اگر زیاد  
 از واحد بودند در تقصیب است و آن رد  
 کردن ترکه است بعد از اخراج کردن بجهت صاحبان  
 فریضه نصیب ایشان از ترکه و در این چند مسأله است  
 آنکه صاحبان فریضه باشند و ارث آنچه که بتر  
 متوجه ایشانست اخذ نمایند و تمه برد و اگر وارثی سوا  
 ایشان باشد در آن مرتبه پس آن زیادتی بعد از اخذ  
 صاحبان فریضه تمه با ایشان تعلق میگیرد تصویر این  
 جا نیست که هرگاه از متوفیه شوهری و ابوی مانده  
 باشد صاحبان فریضه شوهر و مادر است نصف ترکه  
 بفرصیت نصیب شوهر است و فرزند مادر نکست مابین  
 آنست

المخرجین تباین است احد از عددین را بر دیگری  
 شد بفرصیت سه سهم نصیب شوهر است و دو سهم نصیب  
 مادر است بفرصیت یک سهم نصیب پدر است است  
 هرگاه از زید ابوی و زوجه مانده باشد فرزند و ثلث ترکه  
 است و ربع ترکه متوجه بزن است بین المخرجین تباین  
 است احد هر دو دیگری ضرب نمودیم دو از ده شد نصیب  
 چهار سهم حصه مادر شد و سه سهم زن و پنج سهم برای  
 متوجه پدر شد و اگر مادر را مانعی از اخوان باشد  
 از سهام ترکه متعلق پدر است اگر بوفی قرابت  
 جدید داشته باشند مثل عم و اخوه پس آن زیادتی از سهم  
 ترکه رد بدی فرزند میشود سوا زوجه و فرزند هرگاه  
 از متوفی عم از ابوی و یک دختر و برادر و علی مانده باشد  
 پس ترکه او بر ابوی و دختر اجناسا تقسیم در می آید  
 یک سهم حصه پدر میشود و نیز یک سهم متوجه مادر میشود  
 و سه سهم تمه متعلق بدختر است چون در این تصویر  
 یک عدد صحیح برایشان قسمت میشود و در هر یک سهم فریضه  
 نکست میشود بنابراین پنج را با اصل فریضه که شش است  
 زده می شود بفرصیت متوجه ابوی ده سهم شد و بفر  
 دو و نصیب دختر بفرصیت پانزده و بر دسه شد و اگر  
 از اخوه مادر حاجی باشد باقی عدد بعد از انقسام را با

میان پدر و دختر قسمت میشود پس در صورت مفروضه  
 بعد از وضع دوسم و نصف که حصه اوین و دختر است  
 دو عدد باقی مانده اما قسمت بر پدر و دختر میشود  
 مخارج ربع منکسر میشود که چهار است چهار را در اصل  
 فرضه که شش است زویم بست و چهار شد با بموجب  
 قسمت شد برصفت چهار نصیب پدر شد و چهار دیگر  
 نصیب مادر شد و نصیب دختر برصفت دو زاده شد  
 و بر سه **باب** در قسمت نصیب زوجات و غیر ما و ذلک  
 چند سنک است **اول** اگر از ستونی شش زن و هشت  
 اخوه از جانب مادر و ده اخوه از طرف پدر و **باب**  
 متروکات ستونی حصه زوجات است و ثلث ترک من  
 باخوه از طرف مادر دارد چون بن الحرجین تا این بود  
 سه دادر چهار زویم دو زاده شد سه سهم متوجه  
 بزنان شد میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق  
 نصفی بود بجز و قش زد نمودم که دو است و ثلث فرضیه  
 که چهار عدد است تعلق باخوه از طرف مادر دارد این  
 و عدد و قش زد نمودم که دو است تمام عدد ماند  
 بجهت برادر از جانب پدر میان نصیب و عدد رؤس ایشان  
 نیز توافق با نصف بود بجز و قش زد نمودم که دو است چون  
 متعلق بود بجز و قش زد رؤس ایشان تمام بود زویم جز و قش

و بر دیکر سه

میان نصیب ایشان  
 رؤس ایشان  
 نیز توافق نصف  
 بود و عدد زویم  
 در صورتی که

احد از بعد از این که دو است در اصل فرضه و **باب**  
 شد ربع این عدد که شش است تعلق زوجات گرفت  
 نصیب اخوه مادر که ثلث ترک است هشت شد و نصیب  
 اخوه از جانب پدر تقریبا ده شد **باب** هرگاه از ستونی  
 زوج و چهار ده اخوه هفت از جانب پدر و هفت از طرف  
 مادر مانده باشد دو زاده اصل فرضه ایشانست ربع آن  
 تعلق بزواج دارد و ثلث فرضیه که چهار است متوجه  
 باخوه از طرف مادر است مع باقی را برادر از جانب مادر  
 دادیم چون نقد توافق بر میان عدد دوس هر یک و نصیب  
 ایشان **باب** تا این بود که **باب** اگر هفت است در اصل فرضه  
 که دو زاده است حاصل هشتاد و چهار شد بست و **باب**  
 که ربع ترک ستونی است که نصیب زوجات شد و ثلث ترک  
 که نصیب از جانب مادر است بست و هشت شد و تتمه  
 که می و سهم است نصیب اخوه جانب **باب**  
 اگرانیت سه زن و نه اخوه از طرف پدر مانده باشد اصل  
 ایشان چهار است ربع آن متوجه بزواج است چون نقد  
 توافق میان نصیب و عدد رؤس ایشان بود بجز اخوه که  
 و بقیه را باخوه از جانب پدر دادیم که آن سه است چون  
 میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق ثلث بود بجز  
 و قش زد نمودیم که آن سه است بعد از آن چون عدد رؤس

اخره ص

زوجات که سه است. بجز فریضه زیم که چهار است دوازده  
شده و قیعد دروس اخوه از جانب پدر متماثل بود اکتفا نمودیم  
با حد ۱۴ و در اصل فریضه زیم که چهار است دوازده شد این  
تصور سه نصیب زوجات شد و سه نصیب اخوه بدو داشتند  
**چهارم** اگر از متوفی مانده باشد شش زن و شازده اخوه  
از طرف مادر و ده از جانب پدر دوازده اصل فریضه  
ایشانست ربع آن تعلق بزوجات دارد توافق نصیبات  
میان نصیب و عدد رؤس ایشان بجز و نقض رد نمودیم  
کران دوات و چهار ثلث است تعلق باخوه از جانب مادر  
بافت توافق ربعی بود میان نصیب و عدد ایشان بجز  
و نقض رد نمودیم که چهار است و پنج نهم را باخوه از جانب  
پدر دادیم توافق بود میان سه رؤس و نصیب ایشان  
بعضی رفتند آن بجز و نقض رد میکنیم کران دوات  
بعد از آن چون جن و قیعد عدد رؤس ایشان داخل بود  
ضرب نمودیم اگر آن که چهار است در اصل فریضه که دوازده  
است بچهل و هشت شد دوازده تعلق بزوجات گرفت  
و شازده باخوه مادر و بیست سهم را باخوه از جانب  
پدر دادیم **پنجم** اگر از متوفی سه زن و شش پسر مانده باشد  
بنابرین اصل فریضه هشت است ثانی آن که تعلق بزوجات  
دارد و نهم تعلق بپسران چون توافق بشود میان نصیب

نصیب

و پسران  
و عدد رؤس ایشان همچون میان عدد رؤس زوجات  
داخل بود بنابرین اکتفا نمودیم و ضرب نمودیم شش مادر  
هشت که فریضه است چهل و هشت شدند ثانی آن که شش  
است تعلق بزوجات دارد و چهل و دو تعلق بپسران دارد  
**ششم** اگر از نصیب شش اخوه و چهار زن مانده باشد  
اصل فریضه چهل است یکسهم بزوجات تعلق دارد این  
چون فقد توافق بود میان نصیب و عدد رؤس ایشان  
عدد رؤس و بحال بخود گذاشتیم و سه باقی تعلق باخوه  
دارد چون میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نصف  
بود بنابرین قول جزی بجز و نقض رد کردیم که دوات است چون  
میان جن و قیعد عدد رؤس اخوه و عدد رؤس زوجات  
داخل بود اکتفا بعد در رؤس زوجات نمودیم کران که ثلث است  
و در اصل فریضه زیم که چهار است شازده شد چهار  
سهم تعلق بزوجات گرفت و نصیب اخوه دوازده شد  
**هفتم** اگر از متوفی مانده باشد دوازده زن و بیست  
و چهار برادر از طرف مادر و از طرف پدر پنجاه اخوه  
دوازده عدد اصل فریضه ایشانست که از ترکیب است  
با ایشان برسد و ربع آن تعلق بزوجات دارد چون  
توافق نداشت بود میان نصیب و عدد رؤس ایشان  
رد بجز و نقض نمودیم کران چهار است و ثلث فریضه که چهار

۱۰۱۱

متوجه اخوه از جانب مادر شد چون میان نصیب و عدد  
رؤس ایشان توافق بر بی بود بجز و فقس رد نمودیم کشت  
است و ع باقی تعلق باخوه از جانب پدر گرفت و چون  
میان حصه و عدد رؤس ایشان توافق خسی بود بجز  
و فقس رد نمودیم که آن ده است بعد از رؤس میان  
عدد زوجات و جز و فقس عدد اخوه مادر توافق بضم  
بود بجز و فقس عدد زوجات با عدد رؤس که آن دولت  
و باز چون ما بین هر یک از جز و فقس عدد زوجات و جز  
و فقس عدد اخوه مادر که شقوق است با جز و فقس عدد برادر  
جانب پدر که ده است توافق بضم بود بجز و فقس رد  
نمودیم که کج است دو برابرش زدیم و وازده حاصل  
آمد در بیع زدیم شصت شد و نیز از او در وازده نیم  
هفتاد و بیست شد عدد و هشتاد نصیب زوجات  
شده دو بیت و چهل نصیب اخوه مادر شد و بیست  
نصیب اخوه پدر شد **هرگاه** مانده باشند از  
سوی چهار زن و ده اخوه از جانب پدر چهار عدد  
تفریق است ربع آن تعلق بر زوجات یافت چون فقس  
توافق بود میان نصیب و عدد رؤس ایشان عدد رؤس  
بمال خود گذاشتیم و سه بشیه متوجه اخوه جانب پدر  
شد چون عدم توافق بود میان نصیب و عدد نصیب رؤس

ایشان او را نیز بمال خود گذاشتیم اما چون میان عدد رؤس  
و عدد رؤس اخوه توافق بضم بود نصف عدد زوجات  
بر تمام عدد رؤس برادران که ده است ضرب نمودیم  
و بیست حاصل را در اصل فریضه که چهار است زدیم هشتاد  
شد در بیضوت بیست نصیب زوجات شد که هر یک  
سج سهم اخذ نمایند و شصت نصیب برادران بدر شد  
که هر یک شش سهم را مستقر شوند **هرگاه** از بیست  
مانده باشد شش زن و دو وازده برادر از طرف پدر  
فریضه چهار است ربع آن تعلق بر زوجات گرفت چون  
میان نصیب و عدد رؤس ایشان عدم توافق بود بمال  
خود گذاشتیم و بیست فریضه را باخوه دادیم چون سهم میان نصیب و عدد رؤس ایشان سه  
توافق شد بی بود بجز و فقس رد نمودیم که چهار است بعد از آن  
چون میان عدد رؤس زوجات و جز و فقس عدد رؤس  
اخوه که چهار است توافق بضم بود بجز و فقس رد نمودیم  
که سه است بعد از آن سه را بجز از نیم و وازده شد  
در اصل فریضه چهار نصیب نمودیم چهل و هشت شد  
و وازده نصیب زوجات شد که هر یک دو سهم را  
مستقر شوند سی و شش نصیب برادران شد که هر یک  
سه سهم را تصرف نمایند **هرگاه** از سوی شش  
نفر و وازده برادر از طرف مادر و وازده از طرف پدر اخوه

میان نصیب و عدد رؤس ایشان سه

مانده باشد و از ده اصل فریضه میشود سه که ربع است زینجا  
 مشرف میشوند و تحقق توافق بضمف بود میان نصیب  
 و عدد رؤس ایشان بجز و نقض در نمودیم که آن رواست و ثلث  
 فریضه چهار است تعلق باخوه از جانب مادر در چون  
 توافق برع بود میان نصیب و عدد رؤس ایشان بجز  
 و نقض در نمودیم که آن سه است و تفریح تعلق باخوه  
 از طرف پدر که میان نصیب و عدد رؤس ایشان  
 که بیست و پنج است توافق حسی است بجز و نقض در نمودیم  
 که پنج است بعد از آنکه آن چون که میان بجز و نقض و عدد  
 رؤس ایشان بتایم بود و در اول شش نصیب و شش با  
 در پنج زویم می شد و در دوازده نصیب و زویم سبصد  
 و شصت شد بود حصه زوجات شد که هر یک با زده  
 سهم را مشرف میشوند و صد و بیست نصیب از هر یک  
 مادر شد که هر یک ده سهم را مشرف شوند و صد و بیست  
 نصیب از هر یک پدر شد که هر یک شش سهم را مشرف  
 میشوند **از هر** هر گاه از ستونی دوزن و پنج برادر از  
 از طرف مادر و هفت برادر از جانب پدر مانده باشد فریضه  
 ایشان دوازده میشود سهم از هر یک او توجه بر زوجات  
 میشود چون نقد توافق بود میان نصیب و عدد رؤس  
 ایشان بود عدد رؤس ایشان که بحال خود گذاشتیم و چهار که  
**فصل**

ثلث و بیست است متوجه باخوه از جانب مادر شد چون عدم  
 موافقت بود میان حصه و عدد رؤس ایشان گذاشتیم بحال  
 خود که صحیح است و بقیه که صحیح است تعلق باخوه طرف پدر  
 گرفت بجز چون میان نصیب و عدد رؤس ایشان موافقت  
 نبود عدد رؤس را که هفت است بحال خود گذاشتیم چون  
 میان عدد رؤس ایشان بتایم بود در دوازده زویم ده  
 شد و ده را در هفت زویم هفتاد شد و از دوازده زویم ده  
 زویم هشتصد و چهل شد و دویست و ده نصیب زویم  
 شد و دویست و هشتاد نصیب از خوه مادر شدند سبصد  
 و نود نصیب از خوه پدر شد **از هر** هر گاه از ستونی  
 مانده باشد چهار زن و شش برادر از طرف مادر و از  
 طرف پدر هفت از خوه **فصل** چون پنج متوجه زویم  
 بیست و هفت و حصه از خوه طرف مادر ثلث را که بود و بیست و هفت  
 بتایم بود از دوازده زویم دوازده شد سه که ربع است  
 تعلق بر زوجات گرفت چون نقد توافق بود میان نصیب  
 و عدد رؤس ایشان **فصل** و بحال خود گذاشتیم و ثلث  
 ترک چهار است متوجه باخوه از طرف مادر شد چون  
 توافق مضمی بود میان نصیب و عدد رؤس ایشان بجز  
 و نقض که سه است در نمودیم و بقیه که صحیح است باخوه  
 از جانب پدر را در نمودیم چون عدم توافق بود میان نصیب و عدد

پس عدد رؤس ایشان را

و سر ایشان که هفت است بخل خود کنان کنیم چون میان  
 عدد و سر ایشان بنابین بر سه راد چهار دهم دوازده  
 شد و اگر در هفت زیم هشتاد و چهار شد زیم در دوازده  
 یک هزار و هفت شد دو بیت و دو نصیب زوجات  
 شد و سیصد و سی و شش نصیب اخوه مادر شد  
 و چهار صد و بیست نصیب اخوه **باید** شد  
**دوم** در مقدار سهام و حجت ایشان و فرض نصیب  
 قران شش است که آن نصف و ثلث و ربع و ثلثان و سدس  
 و هر یک اختصاص بمجموع دارد **اول** آنکه نصف **فرض** که  
 فرض یک دختر و هشیبه از طرف ابوی که مخیر نبوده باشد و باقی  
 اخوات از جانب ابوی نصیب خواهد بود است و نیز  
 و نیز نصف ساق زوج دارد با عدم ولد **دوم** ثلث فرض ماند  
 با عدم حجاب فرض برادر و **فرض** ثلثان توجه  
 بدو دختر یا از بدیستند باقی مذکور و نیز فرض اخوی از  
 جانب ابوی است یا از بدیستند **فرض** ابوی مقفود باشد  
**دوم** ربع فرض شوهرات با وجود ولد و زوج است صح  
 فقد ولد **دوم** سدس فرض ابوی است با ولد و مادر  
 است با برادری حاجب و فرض ولد مادر است هرگاه مخیر  
 نبوده باشد **ثالث** ثمن فرض زوج است با وجود ولد **چهارم**  
 در ترکیب و در چند تصویر است **اول** اجتماع نصف

فرض با آنکه  
 و استقامت بکورات  
 است و یک وجه به رسید  
 چهارده ممکن است و هفت وجه  
 شش است و آنچه در فرض باشد  
 فرض با از آن فرض است  
 محو افتد بیست و شش  
 بدو که با اولد هم شود  
 فرض را میسر است

با نصف تصویر این است هرگاه از متوفیه مانده باشد  
 خواهی از طرف ابوی یا از طرف پدر و زوج نصف  
 ترک فرض شوهر است و نیز نصف از خواه است و این  
 مال از دو سهم تصحیح می باید یک سهم توجه بر زوج یک سهم  
 توجه بخواهر میشود **دوم** اجتماع نصف با رعیت  
 که هرگاه از متوفیه شوهری و دختری مانده باشد  
 ربع ترک او متوجه بشوهر است و بدختر نصف ترک  
 و یک سهم دیگر بر تعلق بدختر دارد **سوم** اجتماع نصف  
 با ثلث است که هرگاه از متوفیه مادر و شوهر مانده  
 باشد ثلث متوجه مادر است و نصف متوجه بشوهر  
 است که در آن ثلث و نصف باشند شش است سه  
 عدد نصیب زوج است و دو بر نصیب نصیب مادر است  
 و یک عدد سهم مادر در میشود **چهارم** اجتماع نصف با ثمن  
 تصویر این جنانت که هرگاه از متوفی زن و دختری مانده  
 باشد ثمن ترک او تعلق بر وجه دارد و نصف تعلق بدختر دارد  
 تصحیح این از هفت میشود که یک سهم بر نصیب توجه بر زوج  
 میشود و بدختر چهار سهم متوجه میشود و سه سهم دیگر  
 بر **پنجم** اجتماع نصف با ثلثان تصویر این جنانت  
 که هرگاه از متوفیه زوجی و سه خواه از طرف ابوی  
 با پدر مانده باشد نصف شوهرات فرض و زوجات

عدد بیست و چهارم

وثلثان فرض اخوات و این سه سهم از شش صحیح می یابند  
 سهم نصیب زوج است و سه سهم حصه اخوات نقص  
 متوجه اخوات **سهم** لازم آمد **سهم** اجتماع نصف  
 باشد که هرگاه از میت دختر و مادری مانده باشد  
 و این از شش صحیح بر زیادت بعد از وضع سه سهم و یک  
 سهم که نصف و سدس است دو باقی ماند چون تا شصت  
 است بنابراین با عا و در پنج سهم منقسم می آید چهار  
 و نصف موافقت نصیب بود نصف احد الخجین را در یک  
 زویم دو و از ده شده نصیب دو سهم تعلق با در کوفت  
 و یک بر دو نصیب و دختر نصیب شش سهم یافت و بود  
 سه **سهم** اجتماع ربع و ثلث آنکه هرگاه از متوفی زوجه  
 و دو خواهر از طرف ابرین یا پدر مانده باشد ربع ترک  
 فرض زوجه است و دو ثلث فرض خواهران چون بین  
 الخجین تباین بر سه برابر زویم دو و از ده شده بعد از  
 وضع سه و دو ثلث یکم باقی ماند از ابر و دو منقسم  
 نمودیم که دو در دو و از ده بیست و چهار حاصل آمد شش سهم  
 متوجه بزوجه شد و شش از ده متوجه با اخوات شد و دو  
 بر دو متوجه است که ربع باقی جمع آید برای آنکه نصیب زوجه  
 ربع است مع نقد نژاد و نیز متن نصیب اوست مع تحقق  
 ولد در صورت لازم می آید که یک شخص ذی ولد و عدم

ذی ولد باشد برای آنکه ربع نصیب اعلی زوجه است  
 و نصیب ادنی زوج است **سهم** اجتماع ربع با ثلث  
 باین تصور که هرگاه از میت زوجه و مادری مانده  
 باشد ربع تعلق بر زن دارد و ثلث با دو بین الخجین  
 ساینست است سه را در چهار زویم دو و از ده شد  
 بر نصیب سه نصیب زن شد و بر نصیب چهار نصیب  
 مادر شد و بر پنج **سهم** اجتماع ربع با سدس هرگاه  
 از متوفی مانده باشد زنی واحدی از کلاله مادر خواه  
 مذکور باشد یا مؤنث ربع ترک او در صورت بزوجه  
 تعلق میکند و سدس تعلق کلاله مادر چون بین  
 الخجین توافق **سهم** بود نصف احد الخجین در  
 دیگری زویم حاصل و از ده شد ربع ترک متوجه زن  
 شد که آن سه سهم است و سدس که دوست بر نصیب  
 نصیب کلاله مادر شد و هفت سهم بر **سهم** اجتماع  
 متن با ثلثان هرگاه از متوفی زنی و دو دختر یا بیشتر  
 مانده باشد متن بزوجه تعلق دارد و دو ثلث تعلق با خجین  
 بین الخجین تباین است سه را در هشت زویم بیست  
 و چهار شد بعد از وضع متن که سه است و دو ثلث که  
 شش از ده است بقیه مانده چون بر بنات صحیح است  
 نمیشد دو فرضه در پنج نصف منقسم شود و از زویم



در نسبت و چهار چهل و هشت شد نصیب هر زوج من  
 که شش است شد و بقدر نصیب دو دختر سی و دو  
 و برده اما اجتماع من با ثلث متع است برای آنکه من  
 نصیب زوج است ح حتم و ثلث نصیب ماد است  
 با عدم اجتماع ایشان تحقق بر نسبت **ما در اجتماع**  
 ح سدس که هرگاه از متوفی زوج و پدر و یک ولد  
 مانده باشد سدس بقدر نصیب توجه به راست و ثمن بقدر نصیب  
 تعلق بر وجه دارد و بین المخرجین توافق نصفی است  
 نصف احدی را در دیگری بدم بست و چهار شده  
 نصیب زوج شد و چهار نصیب پدر شد و هفده نصیب  
 و مانده **نکته** اجتماع ثلثان با ثلث متع بر این جنات  
 که هرگاه از میت دو اخوه از طرف مادرین یا مادریا پدر  
 مانده باشد و نیز دو برادر از طرف مادر و فروع اخوه  
 از طرف پدرین یا مادریا پدر ثلث است و فروع اخوه  
 جانب پدر و ثلث و این از سه صحیح می یابد ثلث  
 آن تر که متوجه اخوه از جانب مادر است چون  
 قاصر بودن از انشام صحیح و در مخرج نصف فروع  
 انگساری یافت دو را در سدس شش شد و سدس  
 تعلق با اخوه از جانب مادر و در چهار سهم تعلق با اخوه  
 از جانب پدر **نکته** اجتماع ثلثان با سدس جنات

**هرگاه** که از میت دو برادر از جانب پدرین یا پدر و یک کلا و مادری مانده  
 کلا لام فروع سدس است و فروع اخوه از طرف پدر اصل فروع  
 ایشان و ثلث شش است بعد از وضع مخرجین باقی بکند و  
 مانده حسب بر دو مسکس نمودیم که دو کلا را اصل فروع است که شش  
 است زویم دو مانده شد و نصیب و این مادریست و هشت  
 بقدر نصیب اخوه پدر زویم **نکته** بقول برین بقوله  
 که بولد از جانب مادر و زویم یا سدس با سدس است آنکه  
 جمع میشود تصویر جنات که هرگاه از متوفی پدرین و ولد  
 مانده باشد نصیب پدر سدس است و نصیب مادر سدس  
 اصل فروع شش است یک سهم نصیب پدر شد و یک سهم  
 نصیب مادر شد و نصیب و در چهار سهم شد **ما در**  
**نکته** در میراث غرق و مہ دوم و خنثی مشکل **نکته**  
 و اینها مشتمل بر چند مسئله است **اول** آنکه هرگاه  
 غرق شوند و کس یا زاده کما از یکدیگر میراث اخوه  
 بشرطی که از ایشان تر که مانده باشد یا آنکه احدی را مال  
 باشد و بشرطیکه چنان توارث باشد بشرط آنکه شش مال  
 باشد که بقدر اطلاع باشد بموت احدی او باید که غرق  
 فوت **نکته** و عدم باشد که اگر اینچنین نباشند از یکدیگر  
 مستحق میراث از هم دیگر نیستند و نه مگر آنکه تر که هر یک  
 میورثی که در آن مستقل میشود و هرگاه شرایط مفروضه تحقق شود

غرق یا ص

از یکدیگر اخذ میراث مینمایند و در تقدم نمودن اقل نصيبا  
 در ميراث عريق و مهدوم خلافت و شيخ طوسي را دو  
 قولست یکی آنکه بوجوب تجدي رفته است و قول ديگر  
 بيشت و اقرب استحباب است تصویب بر این جنات  
 که هرگاه عرق شوند پدر و پس اول فرزند موت پدر  
 مینمایم و ميراث بستر عريق میدهیم بعد از آنکه فرزند  
 پس بیکم و از مال قدیم او پدر تصرف مینماید چنانچه  
 که از شرکات پدر او تصرف مینماید و بعد از آن بود  
 ذی حیات نقل میشود و نیز علی نبودن حصه زوج و زوجه  
 باین سلسله است و اخذ هر یک از دو بیک خاتم  
 المحصلین و درین باب بیعت و ضوچ مذکور شد که مینمایم  
 هرگاه محمد نام و حسن و علی که ایشان سید اخوه از طرف  
 ابوبن باشند و هر سه عرق شوند و هر یک از ایشان  
 اخوه از طرف مادر داشته باشند چنانست که برادر  
 محمد است و او اخوه حسن حسین است و برادر علی است  
 باشد پس فرزند فوت احد ازین برادران مینمایم که برادر  
 از طرف ابوبن باشد پس بعد از ده سهم تصحیح میشود هر یک  
 از اخوان ثلاثه دو سهم تعلق با خوه جانب مادر است بیک  
 و هر یک از دو برادر از طرف پدر و دیگر ایشان تعلق بیک  
 بر او است و از ایشان جانب اخوه از طرف مادر نقل میشود

میشود  
 سهم فرزند هر یک  
 ازین سه برادر  
 دو دوازده سهم تصحیح  
 می باید

سیت عیو اصل فرزند شش منکسر در پنج دو ضرب است  
 کردیم دوازده حاصل شد و ارث محکم برادر بدو حسن  
 پنج سهم بجهت مستقل شد برادر بدو علی پنج سهم مستقل  
 شد بظاهر دیگر حسین اصل فرزند شش منکسر در پنج دو  
 زدیم دوازده وارث ملاحظه برادر بدو محمد پنج سهم مستقل شد  
 و برادر بدو رشید پنج سهم مستقل شد بظاهر دیگر سیت  
 مقیم اصل فرزند شش منکسر در پنج دو ضرب نمودیم  
 دوازده وارث ظاهر برادر بدو محمد پنج سهم انتقال  
 یافت با حد برادر بدو حسن پنج سهم انتقال نمود حسین  
 در بصورت هر یک از اخوان در این از اجده انعام  
 سال ایشان دوازده سهم تصرف شدند دو سهم از مال  
 اخوه از طرف مادر از اصل بر که او ده سهم دیگر از اخوه  
 که ذکر شد با انتقال تصویب دیگر آنکه کسی با زوج و یکدیگر دو  
 دختر عرق شوند یا در زرع عاری روند و این محمد اخوه  
 باشد فام او جیه و وزن پدری داشته باشد مقیم نام  
 و پس زوجه باشد فامش نام واحد از بنات رانوهی  
 باسقی نام بنا برین اول تصویب موت مودی مینمایم فرزند  
 این شخص هشت سهم میشود بعد از نودن در پنج ربع که  
 آن چهار است حاصل می و دوستد چون می و دو سهم چون  
 در پنج نصف آنکار می یا بجهت آنکه ازین سهم چهار سهم

میشود

زوجه است و نصیب بر چهارده سهم و چون بر راز و وجه  
ایت و ربع بقیه با و است و چهارده سهم بقدر ربع  
است اما چون بیاید چهارده و پنج ربع که چهار است  
توافق بصف بود نصف چهار دهم و دوازدهم شصت  
و چهار دهم آن که هشت است بزن تعلق یافت و از  
آن روجه بپدر او هاشم منتقل شد و بیت ده سهم  
نصیب پس از فریضه پدر است هفت سهم از آن منتقل  
شد بزوجه بر ستمه و بیت و یکم دیگر تعلق می باشد  
چون آنکه و حصه دختری که شوهر ندارد چهارده سهم  
است منتقل هم از و بپدرش هاشم شد حظ دختری شوهر  
دارد چهارده است هفت سهم از آن تعلق بشوهر او داد  
تقی و هفت سهم دیگر تعلق به هاشم جدا و دارد بعد از آن  
تصویر موت زوجه میانیم قیله سایر ورثه دوازده اصل  
فریضه شوهر است بعد از زدن از در پنج ربع چهل  
و هشت شد چون این عدد نین در پنج ربع نصف منکسر شد  
همچنانکه که از چهل و هفت سهم بعد از وضع سدس و ربع  
که نصیب جد و زوج است نصیب بر چهارده سهم دیگر  
میشد چون بر رازی است و ربع متوجه او شد از مال  
پسر و چهارده و ربع نیست فریضه در پنج ربع منکسر شد  
که آن چهار است و بیت اهدا دین توافق بصف بود دهم

نصف چهار را در چهل و هشت حاصل نمود و شش شد از زده  
سهم تعلق بپدر زوجه داد که هاشم است و بیت و چهار  
سهم تعلق بشوهر دارد نقل از و با خوشی شد جیب و  
بیت و هفت سهم از فرزند هفت سهم تعلق بازوجه  
او مقیم دارد و از جیش هاشم است و یکم سهم است  
و نصیب تقی شوهر او چهارده سهم است و هفت سهم از  
تقی شوهر او است و بقیه بها هم جیش هفت سهم تعلق  
دارد و بیختری که شوهر ندارد چهارده سهم تعلق یار  
دارد نقل جیش جیب پیشو د بعد از آن تصویر موت  
پسر میانیم قبل فوت اجوات او ترک پسر دوازده  
است سه سهم متوجه بزوجه است که مقیم باشد  
چهار سهم متوجه با در پسر است نقل از و پیدایش  
شد هاشم و پنج سهم تعلق بپدر پسر گرفت نقل شد از و  
برادرش جیب بعد از آن تصویر موت دختر ذی شوهر  
میانیم اصل ترک که این دخترش است سه سهم تعلق  
بشوهر او تقی دارد و دو سهم تعلق با در دختر دارد  
منتقل بپدر او جیش شد و سه باقی یکم هم با نصیب  
بپدر دختر است نقل بپدر او شد جیب و منکسر اخذ  
همه مال از وارثان از مال دیگرین بد تصویر موت قسرت شد  
حیت اسمعیل اصل فریضه هشت منکسر در پنج ربع

ضرب نمود هشت حاصل سی و دو بیکسر در پنج دو زدیم  
در سی و دو حاصل شصت و چهار و ارب زین حکیم هشت  
ابراهیم سهم بس ابراهیم بست و هشت سهم دختر رحیمه  
چهارده سهم دختر زهره چهارده سهم میت حکیمه  
فریضه دوازده سنکس در پنج چهار ضرب نمودم در دوازده  
حاصل چهل و چهار سنکس در پنج دو ضرب نمودم در چهل  
و هشت حاصل دوازده و ارب زین اسامیل بست  
و چهار بس ابراهیم بست و هشت دختر رحیمه چهارده  
دختر زهره چهارده میت ابراهیم اصافریضه دوازده  
و ارب بدر اسامیل چ ماد حکیمه چهار روزه هفتیمه  
سه میت زهره اصل فریضه شش و ارب ماد  
حکیمه دو زوج تقی سه بدر اسامیل یک میت رحیمه  
اصل فریضه سه ماد حکیمه یک بدر اسامیل دو بنابین  
با یک جمع اصل مشرکات را با ما نیایم که آن یکصد و هجده  
سهم است و پان آنکه که منتقل شده بحیب و هاشم و تقی  
که چند است و آنکه گرفته اند و آنکه که از اصل ترک شریف  
شده اند بجه قدر رسیده و از ترک که اخذ نموده اند بنابین  
صورت حیب را از مال حکیمه بست و چهار سهم ات  
از یزد و شش سهم و از مال ابراهیم چ سهم از دوازده سهم است  
و از مال زهره یک سهم از شش سهم و از مال رحیمه دو سهم

از سه سهم که جمیع منتقل با و شده و هاشم را از مال حکیمه  
پنجاه و هشت سهم از یزد و شش که شانزده سهم از آن  
از اصل مال حکیمه است که سدس اخذ نموده اند  
و باقی با و منتقل شده و از مال اسمعیل چ سهم از شش  
و چهار سهم منتقل شده و از مال ابراهیم چهار سهم  
از دوازده سهم و از مال زهره دو سهم از شش سهم  
و از مال رحیمه یک سهم از سه سهم جمیع این سهامات  
مذکوره منتقل بها تم شده و تقی را از اصل مال زهره  
سه سهم از شش سهم و از مال اسمعیل هفت سهم از شش  
و چهار سهم و از ترک حکیمه هفت سهم از یزد و شش سهم  
جمیع این سهام با و منتقل شده عقیده از اصل مال ابراهیم  
سه سهم و از ترک اسمعیل هفت سهم از شش و چهار سهم  
و از مال حکیمه هفت سهم از یزد و شش سهم جمیع این  
سهامات بنفوس هر منتقل میشود شده مجموع یکصد و هفت  
سهم بند با سال بحیب رسید سی و دو و با سال هاشم  
رسید دوازده و با سال تقی رسید چهارده و با سال رحیمه  
رسید چهارده و با سال حیب رسید از اصل مال شانزده  
از اصل مال بیوسف رسیده سه سهم از اصل مال رسید  
سه سهم در خوشی است و ائمه که کسی را قبل و در  
باشند با پیشخصن خود باسد این شخص که ایامه تبه مذکور است یا مونت  
وارد

و از برای بردن جویت و انوشیت او را شخصی ناپسند میشود  
بجست اخذ میراث و صورتش چنانست که اگر گنجی را از  
خارج بر او حاصل گردان بول میشود داخل زانت و اگر استخراج  
از گنج زانت بول شود داخل زانت و اگر استخراج  
بول از گنجین شود پس اعتبار نماید که اول شروع از  
کدام گنج میشود از هر کدام ازین گنجین شروع شود داخل  
ان خواهد بود و اگر بیکه نفع از گنجین بول خارج شود  
باید که انهای بول را اعتبار نمود که اگر اختتام بول بگنج  
رجحانست شود مدک خواهد بود و اگر گنج زانت شود  
حکم زن وارد و اگر نیز در حسن انتطاع بول از گنجین <sup>گنج</sup>  
قطع شود خلافست میباید فقها که شیخ میند و علم الهدی  
دقیقه اند که در بصورت باید که اصلاح او را بعد در  
آورند اگر موافقت باشد از طرفین داخل زانت خواهد  
بود و اگر مختلف باشند داخل مردانست و این قول نجاشی  
این ادویس و شیخ شهید است چنانچه که شهید در باب  
زانت فرموده است که هجده صلح زانت دارد و مرد  
هجده صلح دارد و متعدد از جانب راست و هشت  
از چپ و شیخ طوسی در خلاف گفته است که باید که بقرعه  
حال ان شخص را معلوم نمایند و در نهایت و مسبوط و اجماز رفته  
که تا بد باو نصف حصه زن و نصف حصه مرد دارد

این قول است و اقول است که بگویند تقدیر فرض انوشیت مینمایم  
و فرض انوشیت باو میدهم و بگویند تقدیر دگوریت نموده  
فرض دگوریت باو میدهم بعد ذلك ملاحظه بین الغصین  
مینمایم اگر متماثلانند آنگاه با حدها مینمایم و اگر متماثلانند  
باشد آنگاه با کثر مینمایم و اگر متماثلان باشد ضرب  
احدها در دیگر مینمایم و اگر متماثلان باشد بجز  
و فقیه عمل را بر می میداریم و بعد ذلك حاصل را ملاحظه  
مینمایم **سید** اگر گنجی مختص بفرز باشد مال تمام او است  
میشود و اگر با او غیر باشد متروکات بدینها مساوی  
قسمت میشود و درینا قول دیگر آنکه قرعه همین **سید** اگر  
گنجی با ابوبین بود بجهت جمع ایند و از متوفی مساوی اینها  
باشد تقدیر بری که این دو گنجی مذکور باشند و بیضه تصحیح  
از شش علی بدو نیز مع تقدیر دگوریت ایشان از شش صحیح  
می باید چون هر دو متماثلان بودند آنگاه مینمایم با حدها  
و ترکها با بیصورت قسمت مینمایم که سگی ترک کرد و  
است با ابوبین میدهم و چهار رتبه را بدو گنجی میدهم  
**سید** هرگاه میت را غیر از ابوبین و برسی و ولایتی  
نماند باشد تقدیر دگوریت گنجی ترک اویش  
منقسم میشود و سدس آن که دوامت تعلق با برین میگردد  
و نیز تقدیر انوشیت گنجی شش میشود اصل و بیضه بعد از

میراث

دوسدس چهارتم چون ائلا تا بر پس و خنی قابل است  
 بود ضرب نمودیم سه را در شش هجده شد چون دخول  
 فریضه انوئیت در دگوریت بود اکتفا بر آن عدد نمودیم  
 و قسمت از قرار نصف نصیبین نمودیم شش سهم حصه  
 ابوبن شد صحیح که نصف نصیبین است متوجه خنی شد  
 و هفت سهم نصف نصیبین حصه پس شد **ششم** اگر  
 از متوفی غیر از ابوبن و دختری و خنی مانده باشد  
 بقدر انوئیت او سهام از شش صحیح واقع می شود و  
 بقدر دگوریت او از هجده صحیح می باشد و از خنی  
 دخول فریضه انوئیت او دگوریت را بر عدد اکتفا  
 نمودیم که شش سدسان که پیش است تعلق با ابوبن  
 یا نت صحیح نصیب دختر شده هفت نصیب خنی شد  
**هفتم** اگر میت را وارث محض ابوبن و دختری و ولد  
 خنی باشد بر فرض دگوریت و انوئیت او اصل فریضه  
 شش است بعد از وضع دوسدس چهار عدد و باقی ماند  
 تعلق خنی دارد و بر بقدر انوئیت او بعد از وضع  
 دوسدس و نصف که دو سه است ترکیب داند  
 بر قول مشهور با ابوبن و <sup>و خنی</sup> میتنایم اکتفا چون فریضه در  
 مخارج خمس منکسر شد زدم پنج را در شش می شد چون  
 شش فریضه دگوریت است داخل در فریضه انوئیت است

است اکتفا با و نموده و مضاعف نموده شصت شد نصیب  
 ابوبن از خنی فرصت و دگوریت بست و دو شد و نصیب  
 خنی فریضه و در آن سه و هشت **هفتم** هرگاه از میت  
 مانده باشد احد ابوبن و ولد خنی بقدر دگوریت او  
 شش اصل فریضه است سدس او تعلق با احد ابوبن  
 دارد و باقی از خنی است و بقدر انوئیت سه سهم شش  
 بخنی است و دو عدد تمه ماند چون قابل انقسام ارباعا  
 نبود میان احد ابوبن و خنی و میان مخمین که چهار  
 و شش است توافق بر نصف بر نصف احد الصدوق  
 در دیگر جزب نمودیم دو از سه شد مضاعف نمودیم  
 بست و چهار شد قسمت نمودیم با بنصورت صحیح سهم نصیب  
 احد ابوبن شد و <sup>و خنی</sup> نصیب خنی **هشتم** هرگاه از متوفی  
 احد ابوبن و خنی و انثا مانده باشد بر فرض دگوریت  
 او شش اصل فریضه است سدس آن از احد ابوبن است  
 چون تمه قابل قسمت ائلا تا نبوده و در شش زدم هجده  
 شد و بر بقدر انوئیت خنی از صحیح سهم قسمت میشد چون  
 بین الفرصین میان بود پنج را در هجده زدم صد و هشتاد  
 سه و سه نصیب احد ابوبن شد و هشتاد و شش نصیب  
 خنی شد شصت و یک نصیب انثا شد **نهم** هرگاه از میت پسر  
 و خنی مانده باشد بقدر دگوریت او فریضه از دوسدس

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

تصحیح می یابد و بر تقدیر انوثیت از سهم بن المخرجین  
تأین است ضویب نمودم دو دار سه شش شد مضاعف  
نمودم دو از ده شده هفت سه نصیب پس و صح نصیب  
خشی شد **ماده** اگر از متوفی دخترى و خشی مانده  
باشد از ده تصحیح می یابد هفت سه تعلق خشی  
و پنج سوجه بدخوات **ماده** اگر از متوفی پسری و خشی  
و دختری مانده باشد بر فرض ذکوریت او از پنج سهم تصحیح  
می یابد و بر تقدیر انوثیت از چهار چون بن المخرجین  
تأین بود احد هارادر دیگری زدم و بعد از آن مضاعف  
نمودم چهل شده هفده سه بیست تعلق گرفت و سیزده سه  
بخشی و نه سه بانى تعلق گرفت **ماده** اگر جمع ایند خشی  
باز و ج باز و ج که از متوفی مانده باشد خشی و انى و پسری  
و زوج تصحیح فریضه خشی با پسری انى از چهل سهم تصحیح  
یافت چنانچه که سابقا دانستی مخرج ربع نصیب زوج را  
در اصل فریضه زدم که چهل بود حاصل صد و شصت سه  
شد چهل سه تعلق بشوهر گرفت و سی و نه خشی سوجه شد  
و بیست و هفت تعلق بانى یافت و چهار ریسر سوجه  
شد **ماده** اگر متوفی برادر و اعمام خانی گذارده باشد  
طریق تقسیم چنانست که در اول ذکر گذارش یافت فرما هرگاه  
از متوفی یک برادر و یک خواهر و بیک خشی از طرف ابرین

یا پدر مانده باشد بر تقدیر ذکوریت خشی فریضه از صحیح  
تصحیح می یابد و بر تقدیر انوثیت او از چهار بن المخرجین  
تأین است پنج را در چهار زدم و مضاعف نمودم چهل شد  
هفده سه تعلق باخوه گرفت و باخت پدری نه سه سوجه  
شد و خشی سیزده سه تعلق گرفت **ماده** اگر اخوه  
و اخوات از طرف مادر یا احوال و اعمام و اولاد از جانب  
مادر خشی باشند محتاج بحساب نیست برای آنکه مگر  
و سونت از طرف مادر در اخذ شریکات مساوی سیرند  
چنانچه که در هجده احوال و اعمام گذارش شد و در خشی نیست  
ابا و اجداد خلافت بیعت آنکه و کاد کاشف است  
و بعضی رفتند آنکه که احتمال خشی بودن ابا و اجداد است  
بیعت آنکه بیکدیگر روایت مسطور است از شرح که  
شخصی در زمان او زایید و هم زایانید و شیخ طوسی گفته  
که هرگاه خشی زوج باشد یا زوج او را نصف نصیب  
زن است اگر زن باشد و نصیب نصف نصیب زوج  
است اگر شوهر باشد **ماده** هرگاه از متوفی مانده  
باشد عم و عمه و عم خشی از طرف ابرین یا پدر بر تقدیر ذکوریت  
او فریضه تصحیح از صحیح می یابد و بر تقدیر انوثیت او از چهار  
سه چون بن المخرجین تأین بود زدم پنج را در چهار  
و مضاعف نمودم چهل شد هجده نصیب عم شد و نه نصیب

ماده

و سینه ده نصیب خشتی **مقدمه** هر کلمه مانده باشد  
از میت عمی و غیره در ذکویت خشتی سه اصل فرجه  
است و بر تقد از ثبیت یا استخراجین بتاین است احد  
در دیگری زیدیم و مضاعف نمودیم و دوازده حاصل شد  
هفت سهم حصه خشتی شد و مع سهم حصه انشی **مقدمه**  
**اول** در مسائل متفرقین میث و درین چند مسند  
است **اول** آنکه هر گاه از متوفی شخصی مانده باشد  
که منقود آلتین باشد برعه شخص بشود و اخذ  
میراث مینماید چنانچه مستولت که شخصی بود که منقود  
بود از اولت مرده و زنی مکرگوشه پاره مثل دیره آ  
که از آن ترشح بول میشد و نیز نطفه که شخص بود که نطفه  
آله بکجوز بین المرحومین که از آن بول در غایت سینه در جسد  
چنین شخصی را برعه باید که بوجه چند هم چنین که قعد را  
عبدالله نکاید و دیگر بر آمده است مع چند نغمه دیگر مخلوط  
نمایند که بکله پنهان شود و بعد از آن این معا بخوانند که  
اللهم أنت لا اله الا انت علام الغیوب والشهادة یحکم  
بین عباده فیما کانوا فی حیل من بین امره هذا الذکر  
حتی توارث علی ما فرغ منک فی کتابک بعد از اخراج نمودن  
احد از آن فرمات عمل نمایند **دوم** اگر از متوفی شخصی مانده  
باشد که دوس یا دو بدن یا دوسه دو بدن داشته باشد باید

شخص نمایند که در شخص است یا یکی چون جنوب و رول احد  
بیدار نمایند اگر بیداری احدها دیگری بیدار شود حکم  
یک شخص باو جاریست و اگر بیدار نشود دیگری حکم دو شخص  
دارد و از سبب دو حصه سینه تا حکم او در او باشد  
بنزدیکی است اما در تخلف حکم دو شخص دارد و در کج  
یک شخص است و اگر فرزند او شخص باشد با حدها قصاب  
نمایند اگر چه از وجه عد باشد اگر احدها مرده شود بقتل  
رحس و ضرب نینمایند بجهت آنکه باو نسبت ضرب  
دیگر عضو اصابت الم نماید ولیکن از عضو بسبب مرده  
بخس است و اما در عضو مشترک در بخش بودن آن  
نظرات و اگر احدها فوت شوند در انصال نمودن  
و دفن نمودن آن عضو محلی است و نیز در کلمات  
ان عضو می حیاته با موت عضو دیگر اشکالت  
بجهت صدق حمل نجاست مگر آنکه عمل بمطوفه نبی صلی الله  
علیه و آله نماید که در حین ضرورت نجاست **مقدمه**  
است مباح است اگر ممکن قطع آن عضو او را باشد در  
سایخ است **سوم** آنکه اخذ سینه نمایند احد امهرین از میت  
جنسی یا اقرب بیدار از وجه نصیب یا نصیب مثل محقق  
و در اخذ اقرب باید در خلافت است **چهارم** است  
باید وضع نمایند از ترک متوفی بجهت نصیب او و نیز ترک



یکم آنکه ملتقط  
صان من ۳

امکان وضع دو برادر **میراث** آنکه عدم توارث میان  
لقبط و ملتقط اهرت بسبب التفاضل لقیط کسی است که  
از سر راه برسد و ملتقط آن طفلات که لقیط خط  
چوبه شود در نیم صورت لقیط اخذ میراث از ترکه  
او مینماید و اگر ملتقط چوبه لقیط نشود و نیز دیگری  
صان من چوبه نشود ترکه او محض با سام علیه السلام است  
**ششم** آنکه هرگاه دو شخص مشهور نسبت یکدیگر باشند  
مثل پدر و پسر و زوجه و زوج از یکدیگر میراث را اخذ  
مینمایند و تکلیف بیته ایشان ماقط است **است**  
در میراث مجوس و درین چند سلسله است **اول** در  
اخذ این میراث خلافت میان طایفه محقره و اچر که مشهور  
است اخذ میراث مینماید بسبب صحیح و فاسد و بسبب  
صحیح و فاسد و بعضی وقت آنکه با سبب صحیح و فاسد  
صحیح و فاسد اخذ میراث مینمایند و این مختار شیخ مفید  
و فضل بن شاذان و ابن ادریس است و آنست نسبت فاسد  
که از نکاح میراث باشد مثل نکاح نمودن بشبهه دین خود  
میراث خود را مثل امتهات و اخوات هرگاه نکاح نمایند چون  
ولدی حاصل شود پس نسبت او ولد و سبب آن زن فاسد  
است و بمقول مشهور که میراث از یکدیگر اخذ مینمایند بسبب  
صحیح و فاسد و بسبب صحیح و فاسد پس هرگاه **دوم** و **سوم**

و احوط است ۳

مستحق شود برادر و امر اخذ میراث مینمایند و نیز باقی فرصه  
باشان رد میشود بافق و اراثت دیگر و اگر احد امری حاج  
امر دیگر باشد از جهت امر مانع اخذ میراث میکند مثل  
یکن خواهر مجوس باشد و نیز دختر مجوس بنا برین مستحق  
میراث من حیث البنت میشود نه از جهت خواهری و نیز  
مجوس امر اخذ میراث مینماید برای پدری نه از جهت برادری  
و نیز دختری که بنت بلفه مجوس باشد از حیثیت دختر بودن  
مستحق میراث میشود نه از حیثیت دختر دختر و نیز مجوس  
اخذ میراث مینماید بجهت پدری نه بجهت چوبه بودن و عم  
که خواهر مجوس باشد مستحق میراث میشود از جهت پدر  
و خواهر نه از جهت عم مجوس بودن و برادری اخذ میراث  
مینماید بجهت بر سرخی و خواهر که مادر مجوس است بجهت مادری  
مستحق میراث میشود نه از جهت خواهری و نیز مجوس از ترکه  
او اخذ میراث مینماید بجهت فرزندان بودن نه بجهت برادر  
بودن **دوم** آنکه اخذ میراث مسلمانیان بسبب فاسد یا  
مثلاً هرگاه شخصی تزویج نماید زنی را که نکاحش با وحرام  
باشد از یکدیگر میراث نمیبرد و نیز ولدی که بایشورت حاصل  
شود از نکاح ایشان عی و دست و نیز ایشان هم از میراث نیفتند  
مثل ما در رضاعی باب و این اجماع است یا آنکه مختلف نمیدانند  
مثل که زنی را زنی نمود خواه اعتقادش برین باشد که آن نکاح

اخذ میراث ۳

حلاست باز یا آنکه بچند حلیله خود در او روزی را که از  
او از زنی بر جو آمده باشد و شافعی بخواند رفته است در  
این صورت فقه توارث است **بنها** آنکه سلطان با شایب  
صحیح و ناسخ و وقوع اشتباه مستحق میراث میشوند  
که ششهم عقد صحیح است در حقوق نب فرما هرگاه دختر  
سلمان به ششهم شود برایش وان دختر را در حیا خود  
در آورد یا آنکه از حیث تکلیف تصرف شود در حیا آنکه  
که فقهان العلم باشد در دختریت آن دختر بعد از وقوع  
دخول دختری بفضای وجود ابدان فرزند بد که حق میشود  
و وراثت بنها واقع و تحقق میشود چون از وجه ششهم  
باشد بر حکم ایشان در اخذ میراث مثل حکم مجوس است  
**است** در مناسبات است **است** که بنا بر آنست  
که هرگاه فوت شوند بعضی از ورثه سونی قبل تقسیم  
ترکه سونی پس اگر در ششهم و سیم و چهارم بدرجه و در  
اول اندیس بشت در می آوریم ترکه میت اول و ثانی و ثالث  
در راجع را فرضا هرگاه از سونی چهار واخوه و دو خواهران  
طرف او برین مانده باشد و قبل از قسیت نودن ترکه او  
احدی از اخوان فوت شود بعد از آن دیگری و قسیت  
باید و بعد از آن خواهری فوت شود و ذی حیات بطلی  
دو بر او و یکخواهر باشند در نیمه و سیم و سکنات امور را

سهم

بزی حیات قسیت بنها پیدا اخصا علی قدر نصیبهم اگر اخذ  
میراث بنها پیدا و در دوم از صورت خود بخلاف میراث بر  
خود تصحیح یافته میشود سکنه هر یک جداگانه و نصیب  
میت دوم از اول معروض میشود بعد از آنکه ملاحظه  
در قسیت نمودن بنها ایشان بنها هم اگر صحیح است نصیب  
سیت دوم از اول بود تراش تصحیح سکنه از سکنه اول  
شده است که هرگاه از سونی زوج و دو واخوه از طرف  
مادر و یک واخوه از طرف پدر مانده باشد و قبل از قسیت  
نمودن مال سونی شوهر فوت شود پس ذی از شوهر  
پسری و دختر مانده باشد ترکه سونی اول از شش سهم تصحیح  
میشود بجهت آنکه نصف ترکه نصیب زوج است و ثلث  
ترکه تعلق باخوان دارد چون بر الحقیقین بیان بود و با  
در سه زیم شش شد سه سهم بشوهر متوجه شد الا ثابرت  
او قسیت نمود این صورت خلاف صورت اول بود و از آن  
تصحیح یافت و اگر تصحیح نیابد ملاحظه بشد اول نماید کیان  
بسه سونی ثانی از فریضه اول و دوم توافق است یا نه اگر  
توافق باشد جز فریضه دوم در اول باید نصیب نمود نه  
وفق نصیب دوم را از فریضه اول فریضه هرگاه از سونی مانده  
باشد و واخوه از طرف مادر و نیز دو واخوه از طرف پدر  
و زوجی و قبل از تقسیم مال سونی شوهر فوت شود و از آن

سهم

و یکم خنر مانده باشد فریضه متوفی از دوازده سهم  
 تصحیح می یابد چنانکه در آن نصف و ثلث یافت میشود  
 است بعد از وضع نصف و ثلث که بهره زوج و اجزا  
 از طرف مادر است تمه یکم در مانده از شش برای  
 اخوان پدری چون هیچکس برایشان انقسام بر نرسد  
 و آنکس در پنج نصف می یافت و در اصل فریضه  
 زویم دوازده شد نصیب زوج از ترکه شش سهم  
 شد و فریضه اولاد زوج تصحیح از چهار سهم می یابد چون  
 میان نصیب شوهر و چهار توافق بود حصه او که در زوج  
 که دو است در دوازده زویم حاصل است و چهار شد  
 دوازده سهم نصیب زوج شش سهم بود نه اش توجه شد  
 که لکن نصف الاثنی عشر تمه نماند و اگر نقد توافق باشد  
 میان همه متوفی نانی از فریضه اول و دوم میریزم تمام  
 فریضه او را در تمام فریضه دویم فرستاده گاه از متوفیه مانده  
 باشد و اخوه از جانب مادر و یک اخوه از طرف پدر  
 شوهر و قبل از آنکه تقسیم نایم ترکه متوفیه را شوهر و نانی  
 یابد و از او و پسر و یک دختر باقی باشد متروکات است  
 اول از شش سهم تصحیح می یابد و سه سهم از فریضه سوچه  
 بشوهر میشود چون وارث زوج مخیر پدر پس و یک دختر  
 بود و از پنج سهم ترکه او تصحیح می یافت میان سه سهم زوج

از متروکات متوفیه و سهام ترکه خودش تا این بود تمام  
 فریضه است اول را حسب در تمام فریضه است دویم نمودیم  
 حاصل می شد پانزده سهم تعلق بزوجه گفت برود نه  
 اول لکن نصف الاثنی عشر تمه نمودیم باید که باقی مانده  
 عمل نمایند اگر چه افزاز دو باشند اگر مال سهم از فریضه  
 او را قسمت شود و غیر المراد و الا در فریضه سهم عمل  
 میانیم چنانچه که در سابق عمل نمودیم تصویران مسئله  
 است که هر گاه از زید متوفی زوجه و دختری مانده  
 باشد قبل از قسمت ترکه دختر فوت شود و از مادر  
 و چهار پسر و دو دختر و شوهر مانده باشد و از تقسیم  
 ترکه مادر فوت میشوند و از او که مانده باشد که عبد است  
 از چهار پسر و دو دختر که سهم متوفیه تا این از فریضه  
 متوفی اول هفت سهم میشود بعد از وضع ما یجب و نصه  
 شرعا تصحیح از هفت سهم می یابد شش سهم از متوجه بزوجه  
 متوفیه میشود هفت سهم تمه بر صفت و ردیت بر دختر  
 متوجه است و خلاف فریضه اول فریضه دختر است  
 یکصد و بیست سهم شد بجهت آنکه ربع بهره زوج است  
 و سدس بهره مادر بین الحرجین توافق تصحیح است احد  
 در دیگری زویم دوازده شد بعد از وضع ربع و سدس  
 هفت سهم تمه ماند برای او که از چون میان نصیب و عدد و



قبل م

ایشان کرده است تباین بوده که عدد رؤس ایشان  
 بن وازده زدم حاصل صد و بیست شد نسبت دایم  
 بهره بنت از فریضه اول که هفت است چون تباین بود  
 بنا برین نام فریضه دوم را در فریضه اول منسوب نمودیم  
 که صد و بیست است نسبت حاصل بمصد و شصت  
 شد نصیب روجه ثمن آن که یکصد و بیست است شد  
 حصه دختر بفرصت چهار صد و بیست شد و برود  
 نیز چهار صد و بیست شد بعد از وضع ربع و سدس  
 که از آن که دختر بهره مادر و شوهرات دو بیت و ده  
 که ربع است معلق بزوجه دارد و یکصد و چهل که سدس است  
 نصیب مادر است که چهار صد و پنجاه مانده است اولاد  
 دختر لکن ضعف لانی نسبت میان خود نمایند و چون  
 جده او که در آنم بنت است چون میراث خواری سوای  
 اولاد دختر ندارد آنچه از مال میت اول و ثانی با و خلق  
 یافته که دو بیت و شصت سهم است بفرصت و در دیت بر  
 قول قوی منوجه او که دو دختر است که مذکور و حصه  
 اخذ نمایند و دو دختر یکصد و نود و هشت منوجه پس از مال  
 مادر میشود در پنجاه و دو سهم از مال جده نیز با و منوجه  
 است و منوجه بدختر از فرض و رد فریضه مادر جهل  
 و نه است و نیز از فریضه جده بیست و شش **خاتمه**

در قواعد خانم المصلین بر دالله تعالی صلوات  
 که اگر از فریضه فاضل این عددی که در آن منوجه بوارت  
 اصرا منزه کفایت در اول مرتبه بسنگی که در رد قسمت میشود  
 اگر رد با رعایت فریضه چهار سهم منقسم میشود علی  
 قدر نصیبهم و اگر اخیاسی باشد پنج سهم نسبت میشود هرگاه  
 احد از زوجین داخل این طبقه شوند بعد از وضع بهره  
 ایشان ترک چهار سهم منقسم میشود یا پنج سهم پس مجموع سزا  
 رد در سکه اول که طبقه ابا و اولاد است هفت نوع است  
 سه نوع سر فقده زوجین است و چهار دیگر سر حقوق زوجین  
**اول** از سه نوع اگر از متوفی دختر ی و ابون مانده  
 باشد اصل فریضه محصر پنج است و دو سهم منوجه با ابون  
 است و سده بیکر معلق بنه شصت دارد **دوم** هرگاه دارت  
 متوفی محصر بفرصتی و احد با ابون باشد در بصورت  
 اصل فریضه چهار است یک سهم با احد ابون معلق است  
 و نیمه بدختر **سوم** اگر متوفی را اکثر از یک دختر با احد  
 ابون مانده باشد در بصورت صح اصل فریضه است یک سهم  
 منوجه با احد ابون است و نیمه معلق است بیانات تصویب  
 این چنانست که هرگاه از میت صح دختر و احد ابون  
 مانده باشد یک سهم معلق با احد ابون گرفت و چهار سهم  
 نیمه را پنج بکسر زدیم صح و ربع بست و صح میشود صح سهم

معلق صح

تعلق با حد ابون دارد و نیمه شلق بدختران دارد که هر یک  
 سه سهم را تصرف شوند و اگر زیاد باشد این قاعده  
 عمل نماید **اول** از چهار ربع اگر از شویبه احد ابون  
 و دختر و شوهری مانده باشد نهتهای فریضه ایشان  
 شانزده سهم است بجهت آنکه بعد از بهره زوج که ربع  
 ترک است تمام سهم مانده چون قاصر بود که ارباعاً برترت  
 وارث دیگر قسمت شود پس پنج ربع که چهار است در  
 اصل فریضه که چهار است زودم شانزده شد بعد از وضع  
 حصه شوهر که چهار است باقی ماند دوازده سهم زودم  
 تعلق بدختر دارد و سه سهم با حد ابون **دوم** اگر میت  
 را وارث محض بدختری و زوجه واحد ابون باشد  
 فریضه ایشان از سه و دو سهم صحیحی باید برای آنکه اصل  
 فریضه او هشت است بعد از وضع نیمه هشت مانده چون  
 قاصر از انتقام بود ارباعاً یا نه احد ابون و دختر **نیمه سهم**  
 ربع را در اصل فریضه که هشت است زودم حاصل می  
 و دو سهم شد بعد از وضع چهار که نصیب زوجه است  
 بست و یک سهم تعلق بدختر وارث و هفت سهم تعلق با حد  
 ابون که بد است **سوم** هرگاه میت دختر و بیوه  
 ابون و زوجه مانده باشد انتهای فریضه ایشان چهل  
 سهم است برای آنکه هشت اصل فریضه است بعد از وضع

نصیب

نصیب زوجه هفت سهم نیز مانند اخا سا بسیار بوده نشت  
 نشتند چ را در هشت زودم چهل <sup>حاصل</sup> شد چ سهم نصیب زوجه  
 شد و چهار ده سهم از طریق شویبه با ابون شد و بست  
 و یک سهم تعلق ببلوغ بدختر یا نه **چهارم** هرگاه از میت  
 مانده باشد احد ابون و زوجه و چند دختر فریضه ایشان  
 چهل سهم است بجهت آنکه بعد از وضع شش باقی چ حصه  
 میشود و هفت اخا سا نشت نشتند چ را در هشت زودم  
 حاصل چهل شد چ سهم تعلق بزوجه شد هفت سهم تعلق با حد  
 ابون گرفت و بست و هفت سهم شویبه بدختران  
 شد تصور این چنانست که هرگاه از میت سه دختر  
 مانده باشد در بیسودت چون بست و هشت سهم  
 اثلاً با اینان قاصداً نسبت بود سه را در چهل زودم  
 حاصل صد و بست شد بعد از وضع با نزد ده که شش است  
 خمس آن تعلق با حد ابون گرفت که بست و یک سهم است هشت  
 و چهار سهم باقی ماندی هر بدختری بست و هشت سهم تعلق گرفت  
 اما فقها از سبب و شصت سهم نسبت مینمایند سابقاً  
 دانستی و در مرتبه ثانی که مرتبه اخوه و اخوات است  
 که درین مرتبه رو میینود چهار نوع است احدی از این  
 انواع مع وجود زن است **اول** اگر از میت مانده باشد یکی  
 از کلاسه ام و کنیز **دوم** هر از جانب اب صحیح هم و اصل فریضه است

نصیب

یکسهم تعلق بکلله مادر دارد و سه سهم تعلق بخواهر  
 پدر دارد **هرگاه** از میت یکنصف از کلله مادر  
 و چند اخوات از جانب پدر مانده باشند سهم  
 اصل فریضه است یکسهم متوجه بکلله مادر است و چهار  
 سهم از خواهران از طرف پدر مثلا اگر از متوفی  
 شش خواهر از طرف پدر مانده باشند بنا برین چون سهم  
 اصل فریضه است بعد از وضع نصیب کلله آن که  
 یکسهم است چهار سهم مادر بر این اخوات از طرف  
 پدر میآید حصه و عدد در این میان که شش است توافق  
 نصیبی بود زویم نصف عدد روس که سه است بر سه که اصل  
 فریضه است حاصل پانزده شد سه را بکلله از جانب  
 مادر دادیم دو از ده سهم را بر شش و ضرر دادیم **سهم**  
**هرگاه** شش مانده باشد چند کلله از طرف مادر و بخواهر  
 از طرف پدر در این صورت سهم اصل فریضه است  
 دو سهم تعلق بکلله از طرف مادر دارد و سه سهم تعلق  
 بخواهر از طرف پدر مثلا هرگاه سهم مساوی باشد کلله از  
 طرف مادر چون از سهم دو سهم بهره ایشان بود  
 اخا سا بر ایشان قابل تقسیم نبود سهم را در سهم زویم بستیم  
 شد سهم متوجه بکلله از طرف مادر است و پانزده  
 سهم تعلق بخواهر از طرف پدر دارد **هرگاه** هرگاه از

میت زوجه و کلله واحد از طرف مادر سهم بخواهر  
 از طرف پدر مانده باشد شش از ده انتهای فریضه  
 ایشانست بجهت آنکه ربع ترک از زوجه است چون  
 وضع نمودیم سهم سه مانده را با عا قابل قسمت نبود چهار  
 در چهار زویم شش از ده شد چهار سهم متوجه بزوجه  
 شد سه را بکلله مادر دادیم و سه سهم سهم تعلق  
 بخواهر از جانب پدر گرفت سهم قسمت را  
 با این طریق حتی حصه قسمت با بد نمود  
 قد بیعتت را ائمه القدر من اللدای و لطنی و وجه البیاض  
 بالسوی مدتی که ساحت عطاء الله تعا الترفیق  
 و کلاهای و هو القدر بر اینا و لانا و کلاهای  
 و آتله المصای فی شهر ۲۸ ربیع المرجبان  
 شهر سبین بعد الف و الحجة البوییه و اننا فل  
 عبد الله العقی و اجمع المناور الرحمة ربنا  
 العفی اسعد احمد العلوی المعالی عبده محمد  
 لیس العینی المناظر العلوی ختم الله علی قلوبنا  
 و انما نرید بالحقنی و سقاها **سهم**  
 العقی **سهم** العالی **سهم** العالی

ایمان زمانه را بگو صاحب علم

در روز نهم

عاجز علی اصحاب

این افضل حسرت و دل

صلوات بر پیامبر است از پیش خدای تعالی یعنی رحمت  
 و از پیش ملائکه و غیر اشعرا و از پیش آدمیان معین دعا  
 و از پیش جمادات یعنی تسبیح **خاتم** در لغت ایان چیزی را گویند  
 و در اصطلاح سخن خدایت که از آن آیه کتاب نبوت شده است  
**مقدمه** در لغت پیش رو است که گویند و در اصطلاح  
 سخن است که باقی کتاب موقوف بر آنست  
 در اصطلاح **عاجز** است که در لغت ایان  
 عاجز است که راویان او نمی بینند اما بعضی عادل  
 و نواق است که راویان او همه عادل باشند اما بعضی بی علم  
 نباشند و ضعیف است که راویان او بی علم و عادل نباشند  
**بسم الله الرحمن الرحیم** است اول واجب دوم علم نیم است  
**چهارم** مکروه پنجم مبطل

بل و

مطهرات که در تقوی سوار کنند  
 لبه نکلان است  
 غیب مع الممکنات  
 وف مع الحیفات  
 دم هفتم

کتابخانه

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely a commentary or additional prayers, written in a cursive hand.

**الطاهر الثاني** **الحمد لله** **الحمد لله** **الحمد لله**  
Handwritten text in red and black ink, including the title 'الطاهر الثاني' and several instances of 'الحمد لله'.

**وجنة في فضل الصلوة**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'وجنة في فضل الصلوة'.

**لا تقبل من طاعتك حبة**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'لا تقبل من طاعتك حبة'.

**انعاف غنة والله المستعان**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'انعاف غنة والله المستعان'.

**وهي مرتبة على مقدمه**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'وهي مرتبة على مقدمه'.

Extensive handwritten marginal notes in Arabic script, written in a cursive hand, located on the left side of the page.

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'بسم الله الرحمن الرحيم'.

**الحمد لله رب العالمين والصلوة**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'الحمد لله رب العالمين والصلوة'.

**على افضل المرسلين محمد وعترته**  
Handwritten text in red and black ink, starting with 'على افضل المرسلين محمد وعترته'.

Handwritten text in red and black ink, continuing the prayer or commentary.

Extensive handwritten marginal notes in Arabic script, written in a cursive hand, located on the right side of the page.



Handwritten text in red ink at the top of the left page, likely a preface or introductory text.

**جزيل فضل خير من اهل البيت عليهم السلام**  
در مقام خیر و نواب و امیر علم است

**السلامة صلوة فريضة خير من**  
بستان فريضة بهتر است از

**عشرين حجة و حجة خير من**  
بیست حج و حج بهتر است از

**بيت عملي ذهباً يتصلق منه حجة**  
خانه عملی از طلا بهتر است که حجت از آن جدا شود

**يفضونهم عليهم السلام ما تقر**  
ایشان را بر ایشان صلوات است هر چه که از آن جدا شود

Extensive handwritten text in red ink at the top of the right page, including marginalia and a large heading.

**ثلث وخاته مال الله فالصلوة الواجبة**  
سه چیز است که مال خداست پس نماز واجب است

**بدر تقرى الى الله والصلوة**  
بدر است که نزد خداست و نماز

**والفدية**  
و فدیه

**اليومية واجبة بالنقص والاحشاء**  
روزانه واجب است با کمبود و احشاء

**بلكافرو فيها تواد**  
با کفار در آنجا دوستی

Extensive handwritten text in black ink at the bottom of the right page, including marginalia and a large heading.

Handwritten text in the left margin of the left page.

Handwritten text in the right margin of the right page.







لحائسين تحقيقاً وتقديراً والمزيد

للعقل والخيال والاستغناء والنفس

ومشيمت الأوجيخساوتين اللحد

والشك في الوضوء والسفها

والشك في الألق وتفضله الحنا

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including a large vertical note on the far right edge.

وان لم توجهه ويحبها الفسل

وبالداء الثلاثة الأقل للاضحا

والمس والموت ويحب التيمم

بوجباتها عند تغذها وقلة

الثلاثة بند وعهد ان

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, including a large vertical note on the far left edge.

بمعين افتحل عن الفيرو

الغاية في التارة الصلوق ومشت خط

الصحف والطواف **وتختص الأخير**

بغاية دخول الجنة وشبهه السعدين

واللث فيما عداها وفراة القرا

الغزاة **وتختص الغسل بالصوم للجنب**

وذات الله والاولا التيمم مع تغذ

الغسل **وتختص التيمم بخروج الجنب**

والثاني من السجدتين **شروط واجب**

الوضوء انا عشر **التي تمقلا**

Handwritten notes and marginalia in Arabic script, including a list of conditions for wudu.

Handwritten notes and marginalia in Arabic script at the top of the left page.

Handwritten notes and marginalia in Arabic script at the top of the right page.

Handwritten notes and marginalia in Arabic script on the right page, including a list of conditions for wudu.









بطل التاسع لصفحة الماء ولحمه يتبدل

لصفحة الحل العاشر اباحتها فلو كان

مغصوب ابطل الحادي عشر اجزاء على

العصوف فلو سته في الغسل من غير جديا

لغير ما تاتي في السبع فيجزي الثلث عشرة

Handwritten marginal notes in Arabic script, including a large red '10' and various smaller annotations.

الباحة المكان فلو توضع في مكان مغصوب

عالمنا اختار ابطل ومتى عرض له شاة في

اثنا عشر اعادة من ابعد وبلغ الفصل

العاشر اول النسبة مقدار تجز من

الراسل ان كان مرتسا وجميع البدن

ان كان مرتسا مستدامة الى

Extensive handwritten marginal notes on the left page, including a large red '10' and various smaller annotations.

**اخبرني اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوب**  
*اغسل قاع سرة*

**قرية الى الله ويحذر للفتنة الرفع والجدل**

**به الغسل الراس والرقبة وتعاقد**

**ملهمون الاذين وتخليل الشعر**

**للمنافع الغسل الجانب الايمن الرابع**

*منه يغسل الراس والرقبة والوجه واليدين والرجلين والارضاء*

**غسل الايسر ويختير في غسل الغوزين**

**مع اي حافة شرا ولا في غسلها مع**

**الجانبين للمناس تليله لا يصل اليه**

**الماء بدون الشاوش على تحلل حده**

**في اثباته الشاوش المباشرة لنفسه اغتسل**

*في الاغسل الايسر ويختير في غسل الغوزين*

*منه يغسل الراس والرقبة والوجه واليدين والرجلين والارضاء*

113

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely discussing the conditions of wudu.

حاله فكالموضوء وكذا التيمم

Main body of handwritten text on the left page, continuing the discussion of wudu and its requirements.

الوضوء والغسل مستندة على التيمم

Main body of handwritten text on the left page, discussing the legal basis for wudu and ghusl.

Handwritten marginal notes at the top of the right page.

التيمم كذا وكذا المتابعة

Main body of handwritten text on the right page, discussing the practice of tammim.

الوضوء والغسل في المكان

Main body of handwritten text on the right page, discussing wudu and ghusl in specific locations.



عَنِ الْوُضُوءِ

الْمُبْدَلُ مِنْكَ نَضْرِبُكَ

بهن از وضو بهمان ایلیارست بر زمین از نه و اکثر بول از

الْبِرْفَضِ بَيْنَ وَان

عند حیات بهر دو بار و هر برهن از

بِحَيْضِ مَا مِنْ الْأَعْيَالِ

عبر حیات بهر از عیالهای دیگر

وَلَا يَجُوزُ

فِيمَا لَا

سَلْوَةٌ فِيهِ

و تعداد نماز موجب بقدر تمام نیست یعنی در صورتی که از برای نماز عیال  
بسیار از آن بخواهد که از راه او در حیات باشد و در صورتی که از راه او  
بسیار از آن بخواهد که در حیات باشد و در صورتی که از راه او در حیات باشد

التَّوَابُ بِسُحْتِ الْبِقْضِ بِالْحَيْثُ

بَلَعْتُمْ لَكُمْ بِأَمْرِ الْكَلْبِ مَعَالِي

الْوَجْهَ وَيُضَيِّقُ كَيْدَ عَظْمِ الْأَخْرَسِ

مُسْتَوْعِبًا لِلْمَسْجُوحِ خَاصَّةً وَالشُّكَّ

فِي أَنْفَانِ كَالْمُدَا وَبِقَضِ التَّمَكُّنِ

و تعداد نماز موجب بقدر تمام نیست یعنی در صورتی که از برای نماز عیال  
بسیار از آن بخواهد که از راه او در حیات باشد و در صورتی که از راه او  
بسیار از آن بخواهد که در حیات باشد و در صورتی که از راه او در حیات باشد

Handwritten marginal notes in Arabic script, including a large diagram or map on the right side of the page.

Handwritten marginal notes in Arabic script, including a diagram or map on the left side of the page.

سنة ١١٩٩  
سنة ١٢٠٠  
سنة ١٢٠١  
سنة ١٢٠٢  
سنة ١٢٠٣  
سنة ١٢٠٤  
سنة ١٢٠٥  
سنة ١٢٠٦  
سنة ١٢٠٧  
سنة ١٢٠٨  
سنة ١٢٠٩  
سنة ١٢١٠  
سنة ١٢١١  
سنة ١٢١٢  
سنة ١٢١٣  
سنة ١٢١٤  
سنة ١٢١٥  
سنة ١٢١٦  
سنة ١٢١٧  
سنة ١٢١٨  
سنة ١٢١٩  
سنة ١٢٢٠

### يقاعه مع صيق الوقت لقدمه

سنة ١٢٢١  
سنة ١٢٢٢  
سنة ١٢٢٣  
سنة ١٢٢٤  
سنة ١٢٢٥  
سنة ١٢٢٦  
سنة ١٢٢٧  
سنة ١٢٢٨  
سنة ١٢٢٩  
سنة ١٢٣٠  
سنة ١٢٣١  
سنة ١٢٣٢  
سنة ١٢٣٣  
سنة ١٢٣٤  
سنة ١٢٣٥  
سنة ١٢٣٦  
سنة ١٢٣٧  
سنة ١٢٣٨  
سنة ١٢٣٩  
سنة ١٢٤٠

### من الثوب والبدن وهو المثل

سنة ١٢٤١  
سنة ١٢٤٢  
سنة ١٢٤٣  
سنة ١٢٤٤  
سنة ١٢٤٥  
سنة ١٢٤٦  
سنة ١٢٤٧  
سنة ١٢٤٨  
سنة ١٢٤٩  
سنة ١٢٥٠  
سنة ١٢٥١  
سنة ١٢٥٢  
سنة ١٢٥٣  
سنة ١٢٥٤  
سنة ١٢٥٥  
سنة ١٢٥٦  
سنة ١٢٥٧  
سنة ١٢٥٨  
سنة ١٢٥٩  
سنة ١٢٦٠

### والغائط من غير الأكل إذا

سنة ١٢٦١  
سنة ١٢٦٢  
سنة ١٢٦٣  
سنة ١٢٦٤  
سنة ١٢٦٥  
سنة ١٢٦٦  
سنة ١٢٦٧  
سنة ١٢٦٨  
سنة ١٢٦٩  
سنة ١٢٧٠  
سنة ١٢٧١  
سنة ١٢٧٢  
سنة ١٢٧٣  
سنة ١٢٧٤  
سنة ١٢٧٥  
سنة ١٢٧٦  
سنة ١٢٧٧  
سنة ١٢٧٨  
سنة ١٢٧٩  
سنة ١٢٨٠

### كان أيضا من الأكل في

سنة ١٢٨١  
سنة ١٢٨٢  
سنة ١٢٨٣  
سنة ١٢٨٤  
سنة ١٢٨٥  
سنة ١٢٨٦  
سنة ١٢٨٧  
سنة ١٢٨٨  
سنة ١٢٨٩  
سنة ١٢٩٠  
سنة ١٢٩١  
سنة ١٢٩٢  
سنة ١٢٩٣  
سنة ١٢٩٤  
سنة ١٢٩٥  
سنة ١٢٩٦  
سنة ١٢٩٧  
سنة ١٢٩٨  
سنة ١٢٩٩  
سنة ١٣٠٠

سنة ١٣٠١  
سنة ١٣٠٢  
سنة ١٣٠٣  
سنة ١٣٠٤  
سنة ١٣٠٥  
سنة ١٣٠٦  
سنة ١٣٠٧  
سنة ١٣٠٨  
سنة ١٣٠٩  
سنة ١٣١٠  
سنة ١٣١١  
سنة ١٣١٢  
سنة ١٣١٣  
سنة ١٣١٤  
سنة ١٣١٥  
سنة ١٣١٦  
سنة ١٣١٧  
سنة ١٣١٨  
سنة ١٣١٩  
سنة ١٣٢٠

### التقسيم طفا والمي من واليمينه فله

سنة ١٣٢١  
سنة ١٣٢٢  
سنة ١٣٢٣  
سنة ١٣٢٤  
سنة ١٣٢٥  
سنة ١٣٢٦  
سنة ١٣٢٧  
سنة ١٣٢٨  
سنة ١٣٢٩  
سنة ١٣٣٠  
سنة ١٣٣١  
سنة ١٣٣٢  
سنة ١٣٣٣  
سنة ١٣٣٤  
سنة ١٣٣٥  
سنة ١٣٣٦  
سنة ١٣٣٧  
سنة ١٣٣٨  
سنة ١٣٣٩  
سنة ١٣٤٠

### سنة الفطاء وحله

سنة ١٣٤١  
سنة ١٣٤٢  
سنة ١٣٤٣  
سنة ١٣٤٤  
سنة ١٣٤٥  
سنة ١٣٤٦  
سنة ١٣٤٧  
سنة ١٣٤٨  
سنة ١٣٤٩  
سنة ١٣٥٠  
سنة ١٣٥١  
سنة ١٣٥٢  
سنة ١٣٥٣  
سنة ١٣٥٤  
سنة ١٣٥٥  
سنة ١٣٥٦  
سنة ١٣٥٧  
سنة ١٣٥٨  
سنة ١٣٥٩  
سنة ١٣٦٠

### ظهور

سنة ١٣٦١  
سنة ١٣٦٢  
سنة ١٣٦٣  
سنة ١٣٦٤  
سنة ١٣٦٥  
سنة ١٣٦٦  
سنة ١٣٦٧  
سنة ١٣٦٨  
سنة ١٣٦٩  
سنة ١٣٧٠  
سنة ١٣٧١  
سنة ١٣٧٢  
سنة ١٣٧٣  
سنة ١٣٧٤  
سنة ١٣٧٥  
سنة ١٣٧٦  
سنة ١٣٧٧  
سنة ١٣٧٨  
سنة ١٣٧٩  
سنة ١٣٨٠

### وعين المتعدي

سنة ١٣٨١  
سنة ١٣٨٢  
سنة ١٣٨٣  
سنة ١٣٨٤  
سنة ١٣٨٥  
سنة ١٣٨٦  
سنة ١٣٨٧  
سنة ١٣٨٨  
سنة ١٣٨٩  
سنة ١٣٩٠  
سنة ١٣٩١  
سنة ١٣٩٢  
سنة ١٣٩٣  
سنة ١٣٩٤  
سنة ١٣٩٥  
سنة ١٣٩٦  
سنة ١٣٩٧  
سنة ١٣٩٨  
سنة ١٣٩٩  
سنة ١٤٠٠





Handwritten marginal notes in red ink, likely commentary or additional verses related to the main text.

**وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ**  
**سَأَلْنَا مَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ**  
**سَعَىٰ سَعْيًا مَّرْكُومًا**

**وَنَحْنُ الْفَارِقُونَ**  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا**  
**يَسْتَكْبِرُونَ**

**فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ**  
**سَأَلْنَا مَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ**

**سَعَىٰ سَعْيًا مَّرْكُومًا**

**وَنَحْنُ الْفَارِقُونَ**

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا**

**يَسْتَكْبِرُونَ**

Handwritten marginal notes in red ink on the left side of the page.

Handwritten marginal notes in red ink at the bottom left of the page.

Handwritten text in red and black ink, including a large heading in red: **کتاب التوفيق**. The text is dense and covers most of the page.

**کتاب التوفيق**

**کتاب التوفيق**

**کتاب التوفيق**

Handwritten text in red and black ink, including a large heading in red: **کتاب التوفيق**. The text is dense and covers most of the page.

Handwritten text in red and black ink, including a large heading in red: **کتاب التوفيق**. The text is dense and covers most of the page.

**کتاب التوفيق**

**کتاب التوفيق**

**کتاب التوفيق**

Handwritten text in red and black ink, including a large heading in red: **کتاب التوفيق**. The text is dense and covers most of the page.

Vertical handwritten text on the right edge of the page.

Small handwritten text at the bottom of the page.

*Handwritten marginal notes in red ink, likely commentary or corrections, covering the top and left margins of the page.*

**لَا تَكْفُرُوا بِاللَّحْمِ**

**وَاللَّحْمِ**

**مِنْهُمَا**

**يَكُونُ**

**الْمَقْدَرُ**

**الْمَقْدَرُ**

**لَا تَكْفُرُوا بِاللَّحْمِ**

**وَاللَّحْمِ**

**مِنْهُمَا**

**يَكُونُ**

**الْمَقْدَرُ**

**الْمَقْدَرُ**

**الْمَقْدَرُ**

*Vertical marginal note on the right edge of the page.*

*Handwritten marginal notes in red ink at the top of the right page, likely providing commentary on the main text.*

**عن الظلم في حيا...**  
**الشريف والعض الفرائضها في...**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

**الحجة المشرفية**  
**كفران**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

**المتن**  
*Section header in black ink.*

**رسديرا وناخيرها**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

**افضل والصح الفجر**  
**المعزوف بمد وقت الطهر**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

**الى دخول العشاين ووقت العشاين**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

**الى نصف الليل والصح الوطا**  
*Handwritten text in black ink, including a section header and a paragraph of text.*

*Extensive handwritten marginal notes in red ink on the left side of the page, providing commentary on the main text.*

المقدّمات من المكان وغيره من الامكان

الاول كونه غير متصور

وطهارته ويجوز في الجبر

حيث لا يتعدى التماسه الى الصلابة

او يحولها الى سجد الجبر في بشرط

Handwritten marginal notes in red ink on the right side of the page, providing commentary on the main text.

مطلقا كما كان للسيد ايضا

كما انما غير ما كان ولا يلبس عادة

المفكك في السلك قبله ويعتبر

فيها الامكان الا ان توجه

المصلي اليها ان كان في الاعمال

Handwritten marginal notes in red ink on the left side of the page, providing commentary on the main text.

الشاهد

Handwritten marginal notes in red ink at the bottom of the right page, continuing the commentary.

Handwritten marginal note in red ink, possibly a library stamp or a specific reference, located in the upper left corner of the left page.

وعين منبأ النخس خلف الأ  
وغيره من الحات المستنار

أينما اللغوي عكسه للمع  
وغيره من الحات المستنار

الثراء والعيون على المين  
وغيره من الحات المستنار

الغزبي وعكسه والشرقي وان فقد  
وغيره من الحات المستنار

الأماني قلب الثاني تو  
وغيره من الحات المستنار

Extensive handwritten marginal notes in black ink on the left side of the left page, providing commentary or additional information related to the main text.

على  
Handwritten text at the top of the right page, possibly a title or a section header.

قنت  
Handwritten text in the upper middle section of the right page.

لقابله  
Handwritten text in the middle section of the right page.

ديف  
Handwritten text in the lower middle section of the right page.

والسرف  
Handwritten text in the lower section of the right page.

عسر  
Handwritten text at the bottom of the right page.

Extensive handwritten marginal notes in red ink on the right side of the right page, providing commentary or additional information related to the main text.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وصفتها الصلي في فضل الظهر  
وصفتها الصلي في فضل الظهر  
وصفتها الصلي في فضل الظهر

اداء اول من قربته الى الله  
اداء اول من قربته الى الله  
اداء اول من قربته الى الله

القطع في الماء الصالح او فعل  
القطع في الماء الصالح او فعل  
القطع في الماء الصالح او فعل

اطلقت في ذك الواسع الفضل  
اطلقت في ذك الواسع الفضل  
اطلقت في ذك الواسع الفضل

عن اللفظ في ذكره لا تكلام  
عن اللفظ في ذكره لا تكلام  
عن اللفظ في ذكره لا تكلام

ان يعمد في الفرائض  
ان يعمد في الفرائض  
ان يعمد في الفرائض

هي ثمانية اذ التذويج فيه  
هي ثمانية اذ التذويج فيه  
هي ثمانية اذ التذويج فيه

الفصل في التعصير والوجوب والالا  
الفصل في التعصير والوجوب والالا  
الفصل في التعصير والوجوب والالا

والفجاء والفقر والمقارنة التحريم  
والفجاء والفقر والمقارنة التحريم  
والفجاء والفقر والمقارنة التحريم

والاستدانة حكما الى الفلغ  
والاستدانة حكما الى الفلغ  
والاستدانة حكما الى الفلغ

وقد ورد في بعض ما كان  
وقد ورد في بعض ما كان  
وقد ورد في بعض ما كان

في بعض ما كان  
في بعض ما كان  
في بعض ما كان

وصفها  
وصفها  
وصفها

وصفها



ايضا بعد اكال الفها  
فوق فتح قبل بطلت

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل  
بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل  
بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل  
بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل  
بطل الراء منقارتهما اللتية فلو بطل

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

بغير حاجة بعد الا فانه الراء

الراء

فلو بطل

بطل

نفسه حقيقا او تقليدا التاسع خراج

من حجاجي كباقي الاديان العرفية وقطع

من الله ومن اكله ولو صلها بطول الشا

الضراوة وواجبها ستة عشر

تالية وفي الاولين

الحروف العرفية العرفية العرفية

من حجاجي كباقي الاديان العرفية وقطع

من الله ومن اكله ولو صلها بطول الشا

الضراوة وواجبها ستة عشر

تالية وفي الاولين

من حجاجي كباقي الاديان العرفية وقطع

من الله ومن اكله ولو صلها بطول الشا

الضراوة وواجبها ستة عشر

تالية وفي الاولين

من حجاجي كباقي الاديان العرفية وقطع

من الله ومن اكله ولو صلها بطول الشا

الضراوة وواجبها ستة عشر

تالية وفي الاولين

غيرها التي في اعلاها اعلاها

على الوجه المفقول بالتواتر في قراها بالشوا

بطلت الثلث من اعلاها كباقيها

على الموقر الالاف الموقر الالاف

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

قراخلها غيرها على بطلت

الوقف على الخبر الكلي حافظاً على المنظم  
*روقت سورة براء حكمة كوقف*

فوق وقف في أثناء التلمذ حيث لا يعد  
*وإذا كان كذا كان كذا في كذا...*

قاربا أوسكت على كذا حيث يخل  
*نكتة... يا سكت... جيت... حيت...*

بالتفريظت الشيا الما لاجل في  
*بالتفريظت... الشيا... الما... لاجل...*

واولي العشابين والأخفان  
*واولي... العشابين... والأخفان...*

الصحيح

أقول الجهر اسمع الصريح  
*أقول... الجهر... اسمع... الصريح...*

اع انفسه صححاً ولا نقد  
*اع... انفسه... صححاً... ولا... نقد...*

السابع تقديم الحمد على السورة فلو عكس  
*السابع... تقديم... الحمد... على... السورة... فلو... عكس...*

عمداً بطل وناسياً بعدد على الترتيب الثامن  
*عمداً... بطل... وناسياً... بعدد... على... الترتيب... الثامن...*

التبطل في قول الحمد والسورة فلو ترها عمل  
*التبطل... في... قول... الحمد... والسورة... فلو... ترها... عمل...*

بسم الله الرحمن الرحيم  
*بسم الله الرحمن الرحيم... الحمد... والسورة...*

أقول الجهر اسمع الصريح  
اع انفسه صححاً ولا نقد  
السابع تقديم الحمد على السورة فلو عكس  
عمداً بطل وناسياً بعدد على الترتيب الثامن  
التبطل في قول الحمد والسورة فلو ترها عمل  
بسم الله الرحمن الرحيم

**التاسع وحده السور وقت**

سوره شها حجازي يا ابرهه سوره ابرهه  
سوره ابرهه  
سوره ابرهه

**في قولها اكل كل**

سوره اكل  
سوره اكل  
سوره اكل

**بقولها الوقت**

سوره وقت  
سوره وقت  
سوره وقت

سوره  
سوره  
سوره

**سوره عده الفقه على الانتقال**

سوره عده  
سوره عده  
سوره عده

**سوره**

سوره  
سوره  
سوره

**سوره**

سوره  
سوره  
سوره

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the word 'سوره' repeated multiple times.

Handwritten marginal notes on the right side of the page.

خروج من خجدة النور بالتواضع فلو

لخرج ضادي الغصير أو الضا

من خج الطالون الفخية

التي

التي

التي

بيني في غيابة ليلين سبحان الله

للله ولا اله الا الله والله اكبر

والله اعلم

ويستتر في التلاوة المذكورة

التي

التي

Handwritten marginal notes in Arabic script, including phrases like 'والتواضع' and 'فلو'.

Handwritten marginal note on the right edge of the page.

بمترجمه در این کتاب...  
در این کتاب...

**بطل**  
الثاني الاستقلال والاعتماد بخدا

**الثالث الاستقلال** فلو مشى وكان  
بمترجمه در این کتاب...

الراجحة ولو معقولة او فيما لا يستقر  
بمترجمه در این کتاب...

بمترجمه در این کتاب...

**بطل**  
فلو باعد ما يخرج عن حله بطل  
بمترجمه در این کتاب...

بمترجمه در این کتاب...

ولو عجز عن القيام اضلا فقل  
بمترجمه در این کتاب...

**فان عجز اضطر** فلعجز شتافا  
بمترجمه در این کتاب...

خفت او مثل الانتقل قابلا في التليخ  
بمترجمه در این کتاب...

**دون الاول** الحاضر الركون حوابة  
بمترجمه در این کتاب...

**تسعة** الاول الاخذ الى ان يصل كقلا  
بمترجمه در این کتاب...

بمترجمه در این کتاب...

بمترجمه در این کتاب...  
در این کتاب...

بمترجمه در این کتاب...  
در این کتاب...



در حدیثی است که در آن آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است

الجزیه و الکیف و الیسین و الیهات

الرحمن القانی تمکین الاعضاء

المسوی بحل عطاءک انما یسئل

علی ما لا یتک من الاعمال علیہ کالشی

والقطن الثالث وضع الجیه علی

در حدیثی است که در آن آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است

الثالث التامیه فید من التکون لا

فلو

تخرج بتلوی الاقارین

الک التامی من الی

الأول رعی الاعضاء السبعة

در حدیثی است که در آن آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است  
و در حدیثی دیگر آمده است

الجمعة



مساواة

التشجيع عليه الرابع يساوية سبوا لوقفه

قلوعا

المسبب لوسهل زيادة عن لبنة بطا

وضع الجبهة على ما يصدق عليه الوضع من

فلو وضع منه وقت ذلك بطا

الاشارة الى الذكر فيه وهو سبحانه

الاعلى

الاعلى ويحمد او اذكر في الركن السابع

الطمانينة تصبف في ساجد فلور في

من عند قبل وصوله بطا

الذكر السابع والاشارة العاشر

عشر

دور دم الراسيون

الضلع

الشهادتان

الله عليه السلام

الصلوة على النبي

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

المتقوات

لاشريك له والشهادتان

تختلجان

في الصلاة

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

فيه حيث ذكر

الصلوة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد وآله

والصلاة والسلام

Handwritten marginal notes in Arabic script, including the word 'الشهادتان' (The Two Testimonies) written vertically.

اما السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

او السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

والله اعلم

من الائمة مراعاتها ذكرها في الصلاة

او جمع الهمزة او جمع الهمزة او جمع الهمزة

*Handwritten marginal notes in red and black ink, providing commentary on the main text. Includes phrases like 'والله اعلم' and 'من الائمة'.*

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

*Extensive handwritten marginal notes in red ink on the right side of the page, including various supplications and commentary.*

*Vertical handwritten notes in red ink at the top of the page.*

تأخير عن التمسك بالجنة

الواجب ان اريد الصبر في الكفة

حعل نية الخروج وان كانت ليريد

الأول احدث وستون وفي الثانية

الحججه ايقديه من اجل العباد

الثالثة تسعة وثلاثون

ولو جعل الثاني خروجي وحيث

والثانية وان خبير التمسك

التشهد اسمع نفسه فانه جميع

كل اوله ثمانية اثنان وثلاثون وفي

الثانية

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word 'جعل'.

Handwritten marginal notes at the top of the page.

Handwritten marginal notes below the main title.

Handwritten marginal note at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كتابه  
الغياض والنبات والاشجار  
التي هي ايات الله للذين  
يعقلون

الثانية مائة وثلاثة وعشرون

لما وصف استمالة وثلاثة وستون

فرضا في الثالثة مائة واحد

والسبع ثمانية وخمسة وسبعون

وسبعون وفي الرابعة مائة

خمس وستون استمالة وستة

وعشرة في الخمس مائة

خمسون الفصل الثالث في

اربعه وعشرون فرضا مقاد

المنافقات وهي خمسة وعشرون

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كتابه  
الغياض والنبات والاشجار  
التي هي ايات الله للذين  
يعقلون

ساقا تمتاز واربعة  
ساقا تمتاز واربعة

لها

Handwritten marginal notes at the top of the right page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious text.

**انواقض الظهار مطلقا ومطلقا**

اول نواقض ظهاره بعين جرحه كرمال  
سكركه وان جرحه بظهاره وان جرحه بظهاره  
ومشاكله ظهاره حبه جرحه كرمال كرمال  
لنقضه بظهاره كرمال كرمال كرمال

**كالظهار بما لا يخفى والعصم**

ظهاره كردن بآب كهن بآب مقصود

**عمدا عالما في الأخير استبراء**

عمدا عالما در اخره در اول  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار

**القبلة مطلقا واليمين واليسار**

لنقضه مطلقا بغير حواه  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار

**مع بقاء الوقت الفعل الكبر عادة**

ووقت ما لا يفسد بالظهار  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار  
بأنه لا يفسد بالظهار ما يفسد بالظهار

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing detailed commentary on the main text.

**السكوت الطويل عادة**

در سكوت طویل عادت

**بدر الخطا**

**الكعيب الكبير**

در کعبه بزرگ

**في الثائبة او الغراب**

در تائبه يا در گراب

**نقض ركع**

در نقض ركع

الركعات

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, including various religious and legal discussions.

Handwritten marginal notes at the top of the right page, written in a cursive script.

الحسنه والتكبر والقوام والد كوع

Main body of handwritten text on the right page, starting with 'الحسنه والتكبر...' and continuing with several lines of script.

Lower section of handwritten text on the right page, including a prominent heading 'علم حفظ الاوليين'.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, written in a cursive script.

قبل الوقت

Main body of handwritten text on the left page, starting with 'قبل الوقت' and continuing with several lines of script.

Lower section of handwritten text on the left page, including a prominent heading 'علم حفظ الاوليين'.

Bottom section of handwritten text on the left page, containing smaller script and possibly a signature or date.





Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page, including the number '14' and various lines of text.

**وینتی تطبیق علی خلاف منها ۲۵ کشف**

اولی القسوس هو انهم هم اصحاب القلوب من ربهم واولی القسوس هم انهم هم اصحاب القلوب من ربهم واولی القسوس هم انهم هم اصحاب القلوب من ربهم

اعرفه فی نور وضمیم من الطریق مطلقا

صادق جمیع ما یعلق بلحسن الفایض

والله الموفق **والله الموفق**

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of the right page.

**فی الجمل الواجب فی الصلوة وحقها**

اولی القسوس هو انهم هم اصحاب القلوب من ربهم واولی القسوس هم انهم هم اصحاب القلوب من ربهم واولی القسوس هم انهم هم اصحاب القلوب من ربهم

امایفیندکله **۲** مالا یوجبت

و سنن غیر الرکن من الواجبات

ان ابعاضها واصفاها او اجزایها

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of the left page.

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the left page, including the number '۴' and various lines of text.

في الركوع أو الوقوف  
بأمر من الله

فيه أو واحد  
والشدة

أو الظانين في الزحف من الأضلاع  
بأمر من الله

قلان زيادة ما ليس من سبها  
في معنى زيادة من غير أن يكون من سبها

والشهو في موج التهو أو في  
بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله  
بأمر من الله  
بأمر من الله

بأمر من الله  
بأمر من الله  
بأمر من الله

الأمم من حفظ المولى والعكس  
بأمر من الله

أو على ظهر أحد طرفيها  
بأمر من الله

الغالب ما يرجع التلاوة في غير سجود  
بأمر من الله

وهي ما تنسى من الأفعال أو في قولها  
بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

بأمر من الله

والتشهد والصلوة على النبي وآله  
ما تشهد به من صلوات بر محمد وآل محمد  
عجلها وانفعها بعد التسمية وسجد الويل  
اسجد السجدة الثانية والتشهد الثاني  
او اصيل الصلوة المنتهية في فرض الصلاة  
يتلى الله وينبغي سجدة السجود  
او

**عجلها** كسان فراقها حق بالصلوة  
هل جون وقرقره كردن فاقه وحقى كوسرود بر سجده  
او نبيان الدعاء حتى همى الى التمجيد  
يا سبحان وگو كرون بر سجده وى وحقا كوسرود بر سجده  
سجد او نبيان السجود حتى قام ولا بد  
يا سبحان وگو كرون بر سجده وى وحقا كوسرود بر سجده  
والتشهد الرابع ما وجد التلاني سجود  
يا سبحان وگو كرون بر سجده وى وحقا كوسرود بر سجده  
وهو نبيان السجدة الواحدة  
بوره رافه حق كونه

والتشهد الثاني والتشهد الثالث  
او اصيل الصلوة المنتهية في فرض الصلاة  
يتلى الله وينبغي سجدة السجود  
او

والتشهد والصلوة على النبي وآله  
ما تشهد به من صلوات بر محمد وآل محمد  
عجلها وانفعها بعد التسمية وسجد الويل  
اسجد السجدة الثانية والتشهد الثاني  
او اصيل الصلوة المنتهية في فرض الصلاة  
يتلى الله وينبغي سجدة السجود  
او

والتشهد والصلوة على النبي وآله  
ما تشهد به من صلوات بر محمد وآل محمد  
عجلها وانفعها بعد التسمية وسجد الويل  
اسجد السجدة الثانية والتشهد الثاني  
او اصيل الصلوة المنتهية في فرض الصلاة  
يتلى الله وينبغي سجدة السجود  
او

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
وغيره ما لا يحصى

قوله لا اله الا الله  
ويعني لا اله الا الله وحده  
لا شريك له ولا كفيل له

الصلوة وذكر اسم الله  
وذكره هو اسم الله  
والله اعلم بالصواب

اصلا على محمد وال محمد  
ثم يتشهد بهما  
ويعني على محمد وآل محمد

وسلم ويحسان ايضا للتسليم  
في غير محل  
وسلم به وروى غيره

سأنا

الحمد لله الذي جعل في خلقه  
وغيره ما لا يحصى  
قوله لا اله الا الله  
ويعني لا اله الا الله وحده  
لا شريك له ولا كفيل له  
الصلوة وذكر اسم الله  
وذكره هو اسم الله  
والله اعلم بالصواب  
اصلا على محمد وال محمد  
ثم يتشهد بهما  
ويعني على محمد وآل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
وغيره ما لا يحصى

قوله لا اله الا الله  
ويعني لا اله الا الله وحده  
لا شريك له ولا كفيل له

الصلوة وذكر اسم الله  
وذكره هو اسم الله  
والله اعلم بالصواب

اصلا على محمد وال محمد  
ثم يتشهد بهما  
ويعني على محمد وآل محمد

وسلم ويحسان ايضا للتسليم  
في غير محل  
وسلم به وروى غيره

سأنا

الحمد لله الذي جعل في خلقه  
وغيره ما لا يحصى  
قوله لا اله الا الله  
ويعني لا اله الا الله وحده  
لا شريك له ولا كفيل له  
الصلوة وذكر اسم الله  
وذكره هو اسم الله  
والله اعلم بالصواب  
اصلا على محمد وال محمد  
ثم يتشهد بهما  
ويعني على محمد وآل محمد

والاولى وهو  
وروى غيره

الحمد لله الذي جعل في خلقه  
وغيره ما لا يحصى  
قوله لا اله الا الله  
ويعني لا اله الا الله وحده  
لا شريك له ولا كفيل له  
الصلوة وذكر اسم الله  
وذكره هو اسم الله  
والله اعلم بالصواب  
اصلا على محمد وال محمد  
ثم يتشهد بهما  
ويعني على محمد وآل محمد

Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

لا تعرض في نيتها الأداء والقضاء  
في اجزاء السنة  
وذلك اما الطهارة والاستبراء

**في الجميع الخامس** ما يوجب الحيض  
في جميع احوالها

**في الرابعيات وهو اثني عشر الاول**  
درهه عسلان وان درهه اول

Handwritten note in red ink at the bottom of the right page.

Handwritten marginal notes on the left side of the right page.

**ان لشك بين الأشهر والملك بعد**  
الاجلا

**السجدين اثنا عشر بين الثالث**  
والاربع

مطلقا والمبدأ على الاثر فيها  
وذلك من حيث هو وجوبه

**الملك الثاني** وهو ما كان  
في رجب من كل سنة

**الثالث** بين الأشهر  
وهو ما كان في رجب من كل سنة

Handwritten marginal notes on the left side of the left page.



الشك بين الأبيين <sup>الكتاب الرابع</sup>

والثاني <sup>بعد التبعيد</sup> **الثاني** وحكم الثامن

**الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup>

**الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup>

الأبيين <sup>الكتاب الرابع</sup>

الأربعة <sup>الكتاب الرابع</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup>

**الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup> **الثاني** <sup>ش</sup>

المتفق

*[Marginal notes in Arabic script, including the word 'المتفق' and other commentary.]*

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

و بعد از آن  
در این کتاب  
مباح و حرام  
در این کتاب  
مباح و حرام

**و بعد از آن**

**مباح و حرام**

**و بعد از آن**

**مباح و حرام**

**و بعد از آن**

**و بعد از آن**

**مباح و حرام**

**و بعد از آن**

**مباح و حرام**

**و بعد از آن**



فصل في التمسك بالصلوة

كيفية احتياط أو كعتين قاننا أو  
جالس في الفرض المعين أداء أو  
فرضه بالي كالمبركة

لوجه قربنا الى الله ويكفرنا  
والله اعلم

المسبح

الحمد وحدها اخفانا ولا يحرج  
وفاكهة بخلافه في السنة حرام  
ان يراعي انكم نماز احتياط قائم  
تمام آخر نماز او وجهت او  
ركعة اخر نماز قراءة آتته حرام  
بوت

التشهد

وهو غير صحيح في الصلوة  
ووجهه غير السداد اصل معتبر ان في ادائها احتياط او التمسك  
وعادة ان يكون كذا وكذا  
والتمسك ولا ان يتخلل المبتدئ  
ووجهه ان يرتب كالمسبح في ارفع سورتيان نماز احتياط  
والكرامة واحتت اعاده  
بين الصلوة ولا خروج الو  
وهو ان يرتب  
ونماز اصل  
وتنزل اصل  
وتنزل اصل

فصل في نوى القضاة ولو خروجه

او في اثنتان تقضا الصلوة  
يا در انما ان ينادى ان نماز اصل ناقص وجه التمسك كمنه يعني قراءه نماز احتياط  
مواضع نقصان نماز  
اصلا في صلاة حرامه مخالفة  
فعل تامه او ناقصه  
انما في نماز احتياط  
اصلا في صلاة  
اصلا في صلاة

**وقيل في ذكر في اثنا عشر اعادة الصلوة**

ولعمري انما امره انما في شأن احاطة بخلط شراب في نقصان اعادة الصلوة  
فانما في شأن احاطة بخلط شراب في نقصان اعادة الصلوة  
فانما في شأن احاطة بخلط شراب في نقصان اعادة الصلوة  
فانما في شأن احاطة بخلط شراب في نقصان اعادة الصلوة

**البحث في خصوصيات في الصلاة**

عند دوم  
بالنسبة الى الوضوء في خصوصيات في الصلاة  
عند دوم  
بالنسبة الى الوضوء في خصوصيات في الصلاة

**الاول خروج وقتها بصورة الظلم**

اول خروج وقتها بصورة الظلم  
اول خروج وقتها بصورة الظلم  
اول خروج وقتها بصورة الظلم  
اول خروج وقتها بصورة الظلم

في المشهور الثاني صحة التلبس و  
دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

**في المشهور الثاني صحة التلبس و**

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

**في المشهور الثالث استحباب الخلع فيها**

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

**الرابع تقديم الخطبتين على الصلاة الاخرى**

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

**عن النظر التماسا وجوب العمل فيهما**

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

**اشترطها بالامام او من بعده التمام**

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

دوم  
صحة التلبس و  
صحة التلبس و

Handwritten marginal notes in Arabic script, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or scholarly text.

توقفها على حنيفة فضا على الحد  
عروق بوان جو برقا كس يامنه كبر على اسان

الامام 4 سقوطها عن المزمع والعبد  
الانما مع الزمان ساقد سوان وار بشدة

الاعى والعم والاعرج والمسافر ومن  
وكور واريم وفوقه واريم واريم واريم

على اسار زيد من فرحين الا ان  
كخانه اوزاره اوزاد حرم مكر الكفا حرم

عبد الله ان لا يكون جعناك في اقل  
مع دوو مع نكر اوزار كستر ازيد فتر حرم

Handwritten marginal notes at the bottom of the right page.

تقاله  
وانما لا يصدق من ليس حقا

اشياء  
فمن طلوع الشمس الى الزوا  
بشر الزن وقت وان طالع رونا بت ما رلا

تكميلات بعد القراءة في الاولى  
روم كفاي وكم كثر بعد اربع اربع كفاي وكم كثر بعد اربع اربع كفاي

انما الله بعد القراءة ايضا  
وكم كثر بعد اربع اربع كفاي وكم كثر بعد اربع اربع كفاي

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page.

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or scholarly text.

البرهان على ان سورة البقرة  
هي اول سورة في القرآن  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وكل من ظلم نفسه  
فانه يظلم نفسه  
وكل من ظلم غيره  
فانه يظلم نفسه

وختصنا سورة البقرة  
في اول القرآن  
لانه اول سورة  
تليها سورة البقرة

كل من ظلم نفسه  
فانه يظلم نفسه  
وكل من ظلم غيره  
فانه يظلم نفسه

الواحدة

البرهان على ان سورة البقرة  
هي اول سورة في القرآن  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة

سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة  
وذلك لانها اول سورة  
تليها سورة البقرة

وكل من ظلم نفسه  
فانه يظلم نفسه  
وكل من ظلم غيره  
فانه يظلم نفسه

وختصنا سورة البقرة  
في اول القرآن  
لانه اول سورة  
تليها سورة البقرة

كل من ظلم نفسه  
فانه يظلم نفسه  
وكل من ظلم غيره  
فانه يظلم نفسه

وختصنا سورة البقرة  
في اول القرآن  
لانه اول سورة  
تليها سورة البقرة

كل من ظلم نفسه  
فانه يظلم نفسه  
وكل من ظلم غيره  
فانه يظلم نفسه

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

الواحدة

**اجد حائبه الاضروية**

هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة...

**بعد الطواف قبل السجود وحده**

بعد الطواف السجود وحده... هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة...

**وجوب تكبير اربع غير فرك**

اول ركعتين تكبير اربع... هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة...

**الشهادتان عقب الاولى والصلوة**

وقوم منها وهي تكبير عقب اول... هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة...

**الثانية**

**على النبي اليعقوب الثاني والدعا**

وهي صلوة النبي والى من سأل الله بعد الصلاة...

**للمؤمنين عقب الثالث لليعقوب**

وهي صلوة النبي والى من سأل الله بعد الصلاة...

**ولا تسلم ولا يشترط في الطهارة واقفا**

وهي صلوة النبي والى من سأل الله بعد الصلاة...

**للنساء في المسئلة في الكليات**

وهي صلوة النبي والى من سأل الله بعد الصلاة...

هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة... هذا هو الذي اذا ما استعمل في وقت الحاجة...

على

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely providing commentary or additional examples related to the main text.

مشروعة العقول والوفاء ببول  
عن زمانا فاحل به على اقصى وكفره  
مقتضى لغيره في را وخلا من بعد ففانته وقفاره

في شبه النذر العمد والله يوفى  
الاحتياط والخروج عن الاك المتخرج  
والقضاء انه ليس عن القضي وانما

Handwritten marginal notes at the bottom of the right page.

Handwritten marginal notes at the top of the left page.

فعل مثله  
كأفات مباحات  
الهيئة

كهيئة الخوف  
فيما تمارد من صفة  
لصون  
استغناء

انما ان يستغنى عنه  
وفاظا مبيد اشارة الى خروج عاجز ايم  
يعنى فيه ان نزل اسمهم اشارة  
كفره

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page.

عن الركن بالقبض الرابع وتجب فيه التمسك

والقبض هو الإمساك باليد أو بالرجل أو بالعضد أو بالقدم أو بالقدمين أو بالرجلين أو بالعضدين أو بالقدمين والقبض هو الإمساك باليد أو بالرجل أو بالعضد أو بالقدم أو بالقدمين أو بالرجلين أو بالعضدين أو بالقدمين

إداء وقضاء وكذا باقي

التي تبين في الفقه أداء وقضاء وكذا باقي

الشروط في القضاء وكذا باقي

الظاهر في الركن وكذا باقي

Handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and examples related to the main text.

وكتوب

وغيره وخلافه والتسوية والخصم وال...

التسوية وكذا باقي

قوى وانما يحرم على التارك

في المواقف

والتقاسم في المواقف وكذا باقي

والتقاسم في المواقف وكذا باقي

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the legal discussion.





Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate document, written in a cursive style. The text is densely packed and covers most of the right page.

القضاء على  
الظلمة

الظلمة

القضاء على  
الظلمة

بعد ما قوضت القبول لنا الوفاء الحسن

واشتهه اليوم اجتراب التان وكلا

العالمة المستوعبة الاحزان وولوا  
طلق

وكلا اللذان المطلق من الرسالة لا

فيهم الحس عشره ربعا

لست ابيع وسول لعل لك

الحجبه النور الى المصطفى

الصانع كونه وارثه اب العبد الموم

الصعق العاصي الحق المحام

محمد كاظم ابن احمد عمي ليد عنهما الفصل

Handwritten marginal notes in Arabic script, written vertically along the left edge of the page. The text appears to be commentary or additional information related to the main text.

٢

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة على نبينا محمد والظاهرين اما بعد  
 حدثنا ابو محمد بن الحسين الفاضل قال حدثني ابي عبد بن جادم عن ابيه قال حدثنا ابو  
 علي بن الحسين بن علي بن الفضل قال حدثنا الشيخ بن الحسين بن علي بن الحاتم الفرقي عن  
 ابن جعفر النعماني عن ابي بصير بن الفضل بن ابي الهيثم محمد بن ابي عبد بن تميم  
 وابراهيم بن محمد بن عمرو وان الناس خرجت الى الامم على ابن موسى الرضا عليه السلام  
 ووجه ابا الفضل بن سهل بن الرياسين فقال احب ان يجمع لنا اصول الدين جميعا  
 التوحيد والحلال والحرام والفرائض الممنون فالتكليف لله على خلقه وفضل  
 العلم ونفق من الطاعة فان في الوضاعة البركة وان في وطائس  
 بسم الله الرحمن الرحيم اول الفرائض شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك  
 لها واحدا احصا حيا متبوعا مسموعا بصيرا قويا دائما قابعا عالما لا يهمل قادرا  
 لا يحجز فانما لا يحول غنيا لا يحتاج على لا يجوز خلق كل شيء من كلفه شي لا شريك له  
 له خلقه ولا ينله ولا كفوله لم يتولد صاحبه ولا اولاد اولاد محمد صلى الله عليه وآله  
 عليه وآله وسلم <sup>منا</sup> سنية وصفية من خلقه من غير ان يكون خاتما للشيء في افضل  
 لا ينبغي جعله ولا يتبدل بالبدل ولا يتغير امره بغيره والله جميع ما جاء محمد صلى الله عليه  
 وآله وسلم هو الحق المبين اصدق به وجميع من مضى قبله من انبياء الله ورسوله <sup>محمد</sup>

وصدق بكتابه المناطق الصادق الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا خلفه  
 وانه كتاب الهدى على الكتاب كلها واجوز فليتم الى خاتمة يوم محرم سنة  
 وخاتمة عامه وعله ووعده وناسخه ومنسوخه وقصده واجازه لا يقدر احد  
 من المخلوقين ان يأتي بغيره وانما الدليل على ذلك على المنبر والقائم  
 باسم الحسين والمناطق عن القرآن والعلم باحكامه اخوه وخليفته وصيه  
 ووليده الذي كان بينه وبينه هرون فر موسى علي ابي طالب ابي المبرك  
 افضل الوصيين عليه السلام وبعده الحسين بن علي بن الحسين بن محمد بن علي  
 بن محمد بن موسى بن جعفر واحده جعلوا في يومنا هذا اتقيا عترة الوصي  
 واعلموا بالكتاب والسنة واعلمهم في القضية ولا هرا لامة وكلهم  
 انضم العروة الوثقى والائمة الهدى والمجدي اهل الدنيا الى ان يوت  
 الارض ومن عليها وهو خير الراشدين وانه كل من خالفه ضال مضل تارك  
 للحق والحق وانما المعبرون عن القرآن والمناطق عن الرسول والنبيا  
 من مات ولا يتوكله ولا يعرفه في يومنا هذا في يومنا هذا هرا من جاهلية  
 وان من يتبعه لوعى والعفة والصدقا والصدق والاجتهاد وادا  
 الامانة الى البان والفاجر وطول السجدة وقيام الليل واجتياز المحرك

رضي الله عنه  
 محمد بن ابي عبد  
 علي بن الحسين  
 محمد بن الحسين  
 محمد بن الحسين  
 محمد بن الحسين

واشطان الفرج وحسن الصحبة وحسن الجوار وبذل العروف وكف الأذوق <sup>بسط</sup>  
الوجه والصحبة والجمعة المومنين <sup>الوضوء</sup> كما امر الله تعالى في كتابنا غسل اليدين  
والقدمين ومسح الرأس والرجلين واحدة فريضة وثان استحبنا من <sup>ذاد</sup>  
على الاثنين <sup>الجمعة</sup> ولا يجوز أن يقض الوضوء إلا بالبرح والبول والغائط  
والجنابة ومن مسح على الخفين فقد خالف الله تعالى وسوله ولنا به <sup>حكم</sup>  
عند وضوء ولا صلوة ولا ايمان وذلك ان عليا عليه السلام خالف الوضوء  
في المسح على الخفين فقال عمر ايت النبي صلى الله عليه وسلم مسح على الخفين فقال علي  
قبله واسأله المائدة او جعلها فقال لا ادري فقال علي عليه السلام ان ادري  
ادري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مسح على الخفين بعد ما نزلت سورة <sup>المائدة</sup>  
والاعمال من الجنابة والخيف ومس الميت اذا برؤوسه وغسل وجوه <sup>الجمعة</sup>  
والعديين ودخل مكة والمدينة وغسل الزيارة والاحرام ويوم عرفه وان  
ليلتين شهر رمضان وليلة ستة عشر واخرى وعشرين وتلك <sup>سنة</sup>  
وصلح الفريضة الظهر اربع ركعات وكذا العصر والعشاء الاخره والمغرب  
ثلاث ركعات والصبح ركعتان وتلك سبعة عشر ركعة وصلوة السنة  
اربع وثلاثون ركعة ثمان ركعات قبل الظهر وثمان ركعات قبل العصر <sup>اربع</sup>

المغرب للغار واثنا عشر ركعة الاخره وثمان ركعات في الصبح والضحى والليل  
ركعات بعد الزمان ثمان ركعات ودعوات بعد التي قبلها اقبالان <sup>الجمعة</sup> بدل ركعة  
والصلوة في اول الوقت افضل وفضل الجراء على المنفرد بكل ركعة الف ركعة ولا يصل <sup>خلف</sup>  
الفاجرو ولا يقبل الا باهل الولاية ولا يصل على السباع ولا جلود الميت ولا يحيى الميت  
ان تقول في الشهد اللهم صل على عبدك محمد النبي صلى الله عليه وسلم لان محل الصلوة <sup>يستلم</sup>  
فاذا قلت هذا فقد سلمت والقبض في ثمانية اسبحة فاذا اقررت افطرت فان <sup>الجمعة</sup>  
يفطر له يخرج عن صومه وعليه القضاء ولا تلبس عليه صورة السفر من العصر <sup>الجمعة</sup>  
صلوته لانه فلاح ادى الفريضة والتمت في اربع صلوة العشاء والمغرب <sup>والغروب</sup>  
للجمعة وكل القنوت قبل الركوع ولا بعده والصلوة على الميت خمس ركعات <sup>وتنقص</sup>  
مخفاها لتاسنة وليس صلوة الجنائز التيمم في صلوة التي فيها ركوع <sup>سبحي</sup>  
الميت ينزل من قبل رجليه ويضع يديه ولا يستنم <sup>الجمعة</sup> والمغرب بحمد الله الرحمن الرحيم <sup>الكوفة</sup>  
المفروض من كل باية درهم خمسة دراهم ولا يجزئها دون ذلك شيئا <sup>شركا</sup>  
اربعون درهما وجب درهم واحد يعطى حتى يحول الجوارح يخرج الا الى اهل الولاية  
والعنف والخمس من جميع المأثرة واحدا والعشر الحنطة والشعير والبر والذبل <sup>الذبل</sup>

تسليم لان صح

حسنة وسق وان سقى بالذلة العشر للمعسر والوسق ستون صاعا والصاع اربعة  
 املا والمد يطلون وربع برطل العزاق وهو ستم اطل يطل المدينة ذكوة القطر  
 على كل راس صغير وكبر كل راس وعبد وذكر وانى من الضطره الشدي والفقير الذي يبيع ولا  
 يجوز يعطى الا اهل الولاية والفقير عشرة ايام واقبله ايامه الستة بعد ان يرضى  
 ولما ينترك الصلوة وتفضى الصلوة ويصام شهر رمضان لم يربته ولا يجوز للزاد  
 في الجماعة ان ذلك بعد ذلك وكل بعد ذلك وكل ذلك في النار وصوم ثلثه ايام  
 في كل شهر اربعاء من العشر الاو او اربعاء من العشر الاوسط والخميس من العشر الاخر  
 شعبان سنة وصوم رجب هو شهر الاحم ومنه البركة وان قضيت فوات شهر رمضان  
 تنفقات اخراذك منه وحج البيت في سنة لمن استطاع اليه سبيك والسبل الزا  
 والاحل ولا يجوز الحج الامتقانا الله تعالى او الحج العرة  
 لله ولا يجوز القران والافراد الذي تعلمها العامة الا اهل مكة وحاضرها  
 ولا يجوز زعماء دون المتعلم الذي تعلمها العامة الا اهل مكة وحاضرها  
 يجوز في النسك المضمون يجوز الوجوه والجماعات واجمع الا اهل المعامل  
 قبل دون ما لا يقوى من غير من نفسه تقوى من غير من دون اهل تقوى من

لتفعلوا الحرام واليسر انما ان التقيد قال ارباع وذلك اذا لم يخف على نفسك الاكل  
 اموال الخالقين وغيرهم والتقيد في دار التقيد اجنة ولاحت من خلف تقيد يرفع ظمها  
 على نفسه لا يكون طاك وجر السند على ذكره الله تعالى في كتابه وسنة رسول الله  
 خيالنا سنة وليس بطله وكل ان كل نكاح يحالف السنة فليس نكاح ولا يجوز لمن  
 ارج حواشي واذا اطلق المرأة الثلث مرة او اقل او زوجهها حتى تنكح زوجا غيره  
 قال الله لم يمسسها بل تقوا المطلقا ذلك ذواتها او الصلوة على نبيها في كل  
 والعطلة وعند الراح وغير ذلك حب لواء الله اولها ثم بعض علماء الله البراءة  
 منضمه وفراشهم من الموالدين وان كانوا كافرين واجبة نظرها في الشرك  
 لان الله تعالى يقول فكن تطعها وصاحبها في الدنيا معرفة وقال الربيع  
 عليه السلام طاع مخلوق في غير طاعة الله فقد اخذها من وون الله <sup>كوة</sup>  
 الحبيب ذكوة امه وتغلب المنقى اللبني انزلها الله تعالى في كتابه وسماه <sup>الله</sup>  
 صلى الله عليه وسلم السعدا لنفسه أو سعة الحج واجبت الفرائض على امر الله لا يقول  
 بها ولا يوثق مع ولد الوالدين ان الزوج والزوجة وذو الهمم من <sup>سهم</sup>  
 سهمه وليس له لعصبه مرد من الله والعقبة غير الحرام <sup>الله</sup>

والله لا يثني وتميد وخلق راسد يوم السابع ويصدق يومين شعره  
ذهبا وفضة والختان سنة للرجال ومكرمة للنساء واول العباد  
مخلوقة خلق تقديرا لا خلق تكوير ولا تقوى الجبر والنوحيين ولا يثني  
الله البري حرم السقيم ولا يعذب الاطفال الذنوب الا باذنه حرك  
عليه يقول لا نور وارزة وزاحوى وان للامنان الاماسع والله  
يعجز الذنوب ولا يظلم ولا يفرض الله على العباد طاعة غير يعلم ان يظلمهم ان  
ولا يجازل رسالته ولا يصفى في عبادة من يعلم انه كفرة او يعبد الشيطان  
دونه والاسلام غير الايمان وكل من كفر مسلم وليس كل مسلم مؤمنا ولا يفرق  
المارق بين ليق وهو مؤمن ولا يميل فاقبل النفس التي حرمها الله قتلها  
وهو مؤمن ولا يثرب شارب الخمر بين ثريب وهو مؤمن واصحاب الجوارح  
مسلمون لا مؤمنون ولا كافرون والله تعالى لا يدخل النار مؤمنا وقد عدله  
ابدا ولا يخرج من النار كافرا وقد عدله الخلو ايضا ابدا ولا يغير ان يثرب  
ويغيرها دون ذلك من يثربا ومذنبوا اهل التوحيد ويدخلون النار حيا  
سفاوا السفاة جاره لهم والدار اليوم دار القيد وهي دار الاسلام ولا

الكفر ولا دار الايمان والاهل المعروف النسخي المنكر واجبان اذا  
ولم يخفف على النفس الايمان اداء الفرائض واجتناب المحارم وهو  
بالعلم انوارا بالذات والعمل بالاركان والتكليف العبد في الفطر في  
حسن صلوة وسيد من صلوة المغرب ثلثة العظوة الاضحية في عشر صلوات  
سيدا من صلوة الظهر يوم الخمر والنساء لا تعقد الا في عشرة ايام فان  
والا احسب ثم تغسل وتغسل بوجوه الجناب القوي والدين والغيب على  
المحاسب الميزان والقراط ولا ايمان الا بالبراهة من الحب الطاغوت والدين  
ظالم المحمد صلى الله عليه واله وسلم واخذوا برأيتهم وعصية خسرهم وقد اخذوا  
من ظلم عليهم السلام بها باحراق البيت عليها واستاظمهم وغير اسنة  
صلى الله عليه واله وسلم البراهة من الناكثين وصواع الذين هم كاجاب  
وبكتابه امامهم واخرجوا المرأة وحاربا اهل المؤمنين عليه وقبل البيعة المصطفى  
من يعون تغسل الذي ضرب الاحقاد ونفاهم وشعرهم في البلدان واوى الطراد  
واللحماء ومهل الاموال ولذيق الاعيان واستعمل السفهاء والبراهة من يعون  
ولسرة عاوية وعمرو بن العاص وابتاعهم الذين حاربوا اهل المؤمنين عليه السلام

المجربين والأضار واهل الفضل والصلاح من التابعين والبراه من الخصال الذي حمل  
الى موسى الاشعري اهل راية النبوة من السامري واصحابه الذين يسمون  
لحقبة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفروا بالآيات  
وولوا ربه اسيب المؤمنين عليه السلام لقائه ان تلقوا الله بغير عقاب له ربه  
خطبت اعماطهم فلا يعيم بوجع القيمة وزنا كلاب ليلها والبراقعة من الانصاف  
والانصاف ائمة الضلالة وراثة الحق وكلهم اذ لهم واخرهم النبوة من  
الشيقي المرادي فخير عاقلة لنا فمة الذي كان اشقى الاولين والاخرين والبراه  
من يذنب معاوية واصحابه الذين قتلوا الحسين بن علي عليه السلام  
له ولياء امير المؤمنين الذين صنوا على سفاج النصول صلى الله عليه وآله  
لم يبدلوا ولم يغيروا وعينهم صلى الله عليه وآله وهم سلكوا ابي اسلم الفارسي  
ابو جندب بن جفاده والمقداري بن الاسود وعمار بن ياسر وسهل بن  
حذيفة بن اليمان ما يواظبون به الشيطان وخالد بن عبد عباد بن القاسم  
والابوب الاضاي وخزيم بن ثابت ذكوا شهابتين وابو سعيد الخدري  
واصحابهم الولاية لا عنك باعراهم والمحدثين لهداهم والسالكين منهم  
ش

الخمر ثلباتها وكثيرها وتحريم كل مسكر قليله وكثيره والمضطر لا يشرب  
الخمر لانه انقلبه وتحريم كل ذي ناب من السباع وكل ذي مخلب  
من الطير وتحريم الطحال فانه دم وتحريم الطافي والجري والمارابي  
والزجاج وكل سم لا يكون له فلولس ومن الطيور ما لا يكون فأنفسه  
من البيض كلما اختلف حلقاه حلال اكله وكل ما استواه طرفا جوام  
والاجتناب من الكبار وهو قتل النفس التي حرم الله الا بالحق و  
الزنا والقره وشرب الخمر وعقوق الوالدين والفليس الزحوق واكل  
الميت والدم ولم الخنزير وما اهل به لغيره واكل البهائم والسمك  
بعد السم والبيرة والتنجيس في الكيمان والميزان وقذف المحصنات  
واللواط والشهادة بالزور والياس من روح الله والامن من سكر  
والفوط من رحمة ومعونة الظالمين والركون اليهم واليهين الفموس  
وحبر المحقوق من غير عسر والكذب والاصراق والتبذير والحيانة  
وكنان الشهادة والاستحار لا وليا والله والا شتغال بالملاهي  
الذي يصد عن ذكراه والاصرار على الصغائر من الذنوب والتكلم  
عنا من اتبع الهدى وصعد الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين فهذا تمام الشريعة  
المصطفوية المنقولة عنك من امام الرها من بن مؤا رضا عليه السلام  
والاوه العصوية الطاهرين افضل الله والحرس رب العالمين





